کتاب دوم

دربارهٔ ماهیت سرمایه، نحوه انباشته شدن، وکاربرد آن

پیشگفتار نویسنده بر کتاب دوم

درحالت واپس‌ماندگی جامعه‌ای که درآن تقسیم کار وجود ندارد، ودرآن به‌ندرت مبادله‌ای انجام می‌شود، جامعه‌ای‌که هر شخصی هرچیزی را خودش تهیه می‌کند، لزومی ندارد که برای انجام داد و ستد جامعه، سرمایه انباشته شده و قبلا ذخیره شود. هر فرد می‌کوشد باکارخود نیازهای گهگاهی خود رابه‌تدریج‌که این نیازها پدید می‌آید، رفع کند. هنگامی که گرسنه شود برای شکار حیوانات به‌جنگل می‌رود؛ وقتی تنپوش اوکهنه و نخ‌نما شود، از پوست اولین حیوان بزرگی‌که شکار می‌کند لباس تهیه می‌کند: وقتی‌کلبهٔ او روبه‌ویرانی می‌نهد، تا آنجاکه بتواند باکمك‌درختان و علفهای نزدیك خانه‌اش آن‌را تعمیر می‌کند.

ولی وقتی‌که تقسیم‌کارکاملا به‌میان آمد، محصول کار یك فرد فقط قسمت بسیار کوچکی از نیازهای او را برآورده می‌کند. قسمت اعظم نیازهای او ازکار سایر افراد تأمین می‌شود، که با محصول‌کار خودش، یا به‌سخن دیگر، با قیمت تولیدات خود آنها را می‌خرد. ولی عمل خرید انجام نمی‌پذیردمگروقتی‌که‌تولیدکاراوکامل‌شده وبه‌فروش رسد. بنابراین، انواع‌کالاهای مختلف برای تأمین معاش وی و مواد اولیه و ابزارکار او برای تولید محصولاتش باید در جائی انبار شود تا به‌تدریج بتواند تا وقتی‌که‌محصول وی به‌دست بیاید و برای فروش به‌بازار عرضه شود، از آن استفاده‌کند. یك نفر بافنده نمی‌تواند کاملا وجود خودش را به‌شغل معینی اختصاص دهد، مگر اینکه قبلاسرمایه‌ای که بتواند او را تغذیه‌کند، و مواد خام و ابزار دراختیاراو قرار دهد، یا درنزدخودش، یا در پیش شخص دیگری ذخیره‌کرده باشد، تا وقتی‌که محصول خود راکامل و آن‌را به‌فروش برساند. ظاهراً، این انباشتگی سرمایه، باید مدتها قبل از اینکه وی‌کار خود را در حرفهٔ معین آغازکند شروع شده باشد.

چون طبیعت‌کارها اقتضا داردکه انباشتگی سرمایه باید قبل ازتقسیم‌کار باشد، بنابراین به‌تدریج‌که سرمایه بیشتر و بیشتر انباشته می‌شود، کار به‌همان نسبت به عملیات

بیشتری تقسیم می‌گردد. به‌تدریج که کار به‌وظایف بیشتری تقسیم می‌شود، مقدارموادی که یك عدهٔ معین از مردم می‌توانند تولیدکنند به‌نسبت بیشتری افزایش می‌یابد؛ و چون عملیات هر کارگر کم‌کم به‌درجهٔ بیشتری از سادگی می‌رسد، تعداد مختلفی از ماشینهای جدید برای آسان‌کردن و خلاصه‌کردن آن عملیات اختراع می‌شود. از اینرو، به‌تدریج که تقسیم کار جلو می‌رود، برای اینکه تعداد مساوی کارگرهمیشه کارداشته باشند، مقدار مساوی خواربار، وموجودی مواد خام وابزار بیشتر ازآنچه که درحالت عقب‌ماندگی و توحش جامعه لازم می‌بود، باید ازپیش انباشته شود. اما با تقسیم کار درهرحرفه‌ای معمولا تعداد کارگران بیشتر می‌شود، یا به‌عبارت دیگر افزایش تعداد آنهاست که سبب می‌شود آنها خودشان را به‌دسته‌ها و طبقات مختلف به‌این شکل تقسیم کنند.

همان‌طورکه انباشتگی سرمایهٔ قبلی برای ادامهٔ این‌ترقی عظیم در نیروی مولدهٔ کارگرلازم‌است، همان‌طور هم‌انباشتگی سرمایه خود موجب ترقی جامعه می‌شود. شخصی که‌سرمایهٔ خود را برای نگهداری و ابقاکارگربه‌کار می‌برد، طبعاً مایل است این‌سرمایه را طوری بکار برد که تا آنجاکه امکان دارد محصول بیشتری تولیدکند. بنابراین، می‌کوشدکه اولا بین‌کارگران خود صحیحترین توزیع شغلی را بوجود آورد، دوم‌سعی دارد بهترین نوع ماشینی‌که خودش اختراع‌کرده و یا می‌تواند بخرد دراختیارکارگران قرار دهد. توانایی او در انجام این‌دوکار به‌تناسب حجم سرمایهٔ اوست، یا به‌تناسب تعداد کارگرانی است‌که می‌تواند استخدام‌کند. ازاینرو، کمیت صنعتی درهرکشور نه‌تنها با افزایش سرمایه‌ای‌که به‌کارگرفته شده زیاد می‌شود، بلکه، در نتیجهٔ این افزایش، مقدار مساوی‌کار و زحمت مقدار بیشتری محصول تولید می‌کند.

به‌طورکلی اثرات افزایش سرمایه در صنعت و نیروی مولدهٔ‌کارگر همینهایی‌است که اشاره شد.

درکتاب دوم‌کوشیده‌ام تا ماهیت موجودی سرمایه، اثرات انباشته شدن آن به‌انواع مختلف سرمایه، و اثرات‌کاربرد مختلف سرمایه‌های مزبور را بیان‌کنم. این‌کتاب شامل پنج بخش است. در فصل اول سعی‌کرده‌ام تا نشان دهم رشته‌ها یا قسمتهای مختلفی‌که سرمایه فرد یا سرمایهٔ جامعهٔ بزرگی طبیعتاً به‌آن تقسیم می‌گردد چیست؟ دربخش دوم ماهیت وعمل پول راکه یك‌رشتهٔ مشخص سرمایهٔ عمومی جامعه است تعریف خواهم‌کرد. سرمایه‌ای‌که انباشته می‌شود، یا به‌وسیلهٔ شخصی‌که انباشته شده ومالك آنست به‌کار برده می‌شود، یا ممکن است به‌افراد دیگر وام داده شود. در بخش سوم و چهارم سعی‌کرده‌ام که طرزکار آن‌را در این‌دومورد بررسی‌کنم. بخش پنجم یا آخرین بخش اثرات‌مختلفی که‌کاربرد مختلف سرمایه درمقدار صنعت ملی، ومحصول سالیانه زمین وکارگر دارد بیان می‌کند.

بخش یکم

دربارهٔ تقسیم سرمایه

وقتی که سرمایهٔ یك‌فرد فقط به‌اندازه‌ای است‌که معاش چند روز یا چند هفتهٔ اورا تأمین‌کند، به‌ندرت دراین‌باره می‌اندیشدکه ازسرمایهٔ خودش درآمدی دست وپاکند. وی سعی می‌کند باصرفه‌جوئی وامساك آن‌را مصرف‌کند، ومی‌کوشد از طریق کار خود چیزی بدست آورد تا بتواند قبل از اینکه سرمایه‌کاملا مصرف بشود جای آن‌را بگیرد. درآمد او، دراین‌مورد، فقط ناشی ازکار اوست. وضع بیشترکارگران تهیدست عالم، تمام‌کشورها به‌همین منوال است.

ولی وقتی سرمایهٔ او آن‌قدر است‌که می‌تواند ماهها و یا سالها معاش او را تأمین کند، طبعاً سعی می‌کند درآمدی ازقسمت اعظم این سرمایه بدست آورد؛ وفقط مقداری ازآن راکه برای‌گذران او تا رسیدن درآمد ناشی ازسرمایه‌گذاری‌کافی است نزد خود نگه‌می‌دارد. بنابراین، تمام سرمایهٔاوبه‌دودستهٔ متمایزتقسیم می‌شود. آن قسمت‌ازموجود، که وی توقع دارد درآمدی برایش حاصل‌کند آن‌را سرمایه‌می‌نامد. قسمت دیگر مصرف فوری او را تشکیل می‌دهد؛ و آن شامل: اول، آن قسمت از تمام سرمایهٔ اوست که در آغاز برای این منظورکنارگذاشته شده بود؛ یا دوم، درآمد وی ازمنابع مختلفی که به‌تدریج به‌دست می‌آید؛ و یا سوم اجناس و اشیائی‌که به‌وسیلهٔ این دو منبع سرمایه در سالهای پیش خریدکرده است، و همهٔ آن هنوز مصرف نشده است؛ مثل موجودی لباس، اثاث منزل، وامثال آن. درهرکدام ازاین سه قلم ویا تمام آنها، سرمایه‌ای‌که بشرمعمولا برای مصرف فوری خود ذخیره‌کرده است به‌چشم می‌خورد.

برای اینکه‌کارفرما از اشتغال سرمایهٔ خود درآمد یا سودی به‌دست آورد دو راه مختلف وجود دارد. نخست، ممکن است‌آن‌را در تولید، یا ساخت‌کالا، یا خرید وفروش مجدد آن‌که مستلزم سود است به‌کار برد. سرمایه‌ای‌که بدین‌طریق به‌کار می‌رود درآمد یا سودی برای‌کارفرمای خود ایجاد نمی‌کند، زیرا یا در مالکیت وی باقی می‌ماند، یا به‌همان شکل قدیم ادامه می‌یابد. کالای بازرگان درآمد و سودی ندارد مگر وقتی‌که

آن‌را باپول مبادله‌کند، ولی پول سودکمی خواهد داشت مگر وقتی‌که باردگر آن‌را در برابر کالا مبادله‌کند. سرمایهٔ وی دائماً با یك‌شکل از دست او خارج می‌شود، و به‌شکل دیگر نزد او برمی‌گردد، و فقط وسیله‌ای است برای‌جریان‌کالا، یامبادلات پشت‌سرهم تا اینکه بتواند سودی نصیب اوکند. بنابراین، این‌گونه سرمایه‌ها را می‌توان‌سرمایه‌های در جریان نامید.

دوم، سرمایه را می‌توان درآبادانی زمین، یا خرید ماشین‌آلات مفید و وسایل مبادله یاکارهای مشابه‌ای به‌کار انداخت بدون اینکه مالك آن عوض شود، یا بیشتر از این در جریان افتد. از اینرو، این نوع سرمایه‌ها را می‌توان سرمایه‌های ثابت‌نامید.[۱]

مشاغل مختلف مستلزم نسبت مختلفی بین سرمایهٔ ثابت و سرمایه در گردش‌است که‌در آنها بکار رفته. مثلا سرمایهٔ یك بازرگان به‌طور کلی یك سرمایهٔ درگردش است. او نیازی به‌ماشین آلات یا وسایل وابزار حرفهٔ خود ندارد، مگر اینکه دکان او، یا انباراو را ابزارکسب‌وکار او بدانیم.

مقداری از سرمایهٔ هر صنعتگر یاکارخانه‌دار باید در ابزارکسب‌وکار او ثابت باشد. اما، این مقدار از سرمایه در بعضی ازکارها بسیار ناچیز و در برخی از صنایع بسیار بزرگ است. یك استادکار خیاط هیچ‌گونه ابزارکسب وکار جز یك دستهٔ سوزن احتیاج ندارد. ابزارکسب کفشگر[۲] قدری‌گرانتر است‌گواینکه این‌گرانی ناچیز است. ابزارکار بافنده خیلی بیشترازکفشگر است. اما، قسمت بیشترسرمایهٔ همهٔ این صنعتگران، یا به‌صورت مزدکارگران آنها، یا در قیمت مواد آنها، جریان پیدا می‌کند، و به‌صورت قیمت‌کار به‌اضافهٔ سود آن بازپرداخت می‌شود.

در سایرکارها و صنایع سرمایهٔ ثابت بیشتری مورد نیاز است. مثلا درکارخانه‌های بزرگ ذوب‌آهن، کورهٔ ذوب سنگ آهن، کورهٔ قالبگیری، قسمت فولادسازی، ابزار کاری هستندکه نمی‌توان بدون صرف هزینهٔ زیادآنهارا نصب‌کرد. درصنایع ذغال‌سنگ، و انواع معادن آن، ماشین‌آلاتی‌که برای خارج‌کردن آب و سایر امور لازم است اغلب از این هم‌گرانتر است.

قسمت سرمایهٔ‌کشاورزکه در ابزار کشت به‌کار می‌رود ثابت است، آنچه‌که‌درمزد و معاش کارگران کشاورز مصرف می‌شود سرمایهٔ در گردش است. کشاورز بانگه‌داشتن سرمایهٔ نوع اول نزد خود سود به‌دست می‌آورد، و با خرج‌کردن سرمایهٔ نوع دوم نیز سود ایجاد می‌کند. قیمت یا ارزش دام وی درست مثل ابزارکار دامداران جزو سرمایهٔ ثابت است. تغذیه و نگهداری احشام سرمایه در جریان است درست مثل سرمایهٔ مستخدمین وکارگران‌کشاورز او. کشاورز با نگهداری دام سود می‌برد، و ازآن‌طرف هم باازدست

۱. نظریهٔ مارکس دربارهٔ تقسیم سرمایه به‌دو قسمت سرمایهٔ متغیر یا سرمایهٔ درگردش Variable or working Capital ،وسرمایهٔ ثابت Constant capital از تقسیم‌بندی آدام‌اسمیت متأثر شده‌است (مترجم).

۲. واژهٔ کفشگر درست‌تر است تا اصطلاح کفاش که معرب واژهٔ‌کفش است(مترجم).

دادن سرمایه‌ای‌که برای تغذیه وعلوفه آنها لازم است منفعت خواهد برد. قیمت خرید احشام وهزینهٔ پرواربندی آنهاکه نه برای‌کار بلکه برای فروش آنها را فربه می‌کند، هر دو سرمایه درگردش است. کشاورز با فروش آنان سود می‌برد. یك رمهٔ گوسفند یا یك گلهٔ گاو، که نه برای‌کارگرفتن از آنها و نه برای فروش بعدی، خریداری می‌شود، بلکه منظور اینست‌که از پشم، شیر واز نتاج آن‌سود ببرند، یك نوع سرمایهٔ ثابت است. سود ازنگهداری‌آنها به‌دست می‌آید. تعلیف‌آنها سرمایه درگردش است. و بامصرف‌کردن این سرمایه سود حاصل می‌شود؛ و این سرمایه‌گذاری با سود خودش به‌اضافهٔ سودی‌که روی‌کل قیمت‌گله، قیمت پشم، قیمت شیر، و افزایش بچه‌ها و نتاج آنها پیدا می‌شود مجدداً برمی‌گردد. کل قیمت بذر، نیز، محققاً یك سرمایهٔ ثابت‌است. گواینکه این‌سرمایه بین زمین و انبارغله در نوسان و آمدورفت است، ولی هیچ‌وقت مالکین عوض‌نمی‌شوند، وبنابراین بخوبی جریان پیدا نمی‌کند. کشاورز سود خود را نه از طریق فروش آن، بلکه از طریق افزایش آن بدست می‌آورد.

سرمایهٔ عمومی هرکشور و یا هر جامعه‌ای نسبت به‌ساکنان و یا اعضای آن جامعه همین حالت را دارد، و از اینرو طبیعتاً به‌همان سه قسمت تقسیم می‌شود، که هرکدام از آنها یك وظیفه و یاکار مشخص دارد.

اول سهمی است‌که برای مصرف فوری ذخیره می‌شود، که از ویژگیهای‌آن‌اینست که، هیچ‌گاه درآمد یا سود به‌وجود نمی‌آورد. این قسمت شامل غذا، لباس، اثاث منزل و غیره است، که به‌وسیلهٔ مصرف‌کنندهٔ واقعی و اصلی آن خریداری شده، ولی هنوز کاملا مصرف نشده است. همچنین‌کل تعداد خانه‌های مسکونی موجود، که در یك زمان درکشوری وجود دارد، یك قسمت ازاین سرمایه است. سرمایه‌ای‌که برای خرید ویا ساخت یك خانهٔ مسکونی به‌کار رفته، چنانچه این خانه به‌منزلهٔ محل مسکونی مالك باشد، ازآن لحظه از حالت یك سرمایه خارج می‌شود، و درآمدی برای مالك خود به‌وجود نمی‌آورد. یك خانهٔ مسکونی، مثل آنچه‌که در بالا به‌آن اشاره شد، به‌درآمد ساکنان خود چیزی نمی‌افزاید؛ و با اینکه بی‌تردید فوق‌العاده برای او مفید است، ولی مثل لباس و اثاثیه منزلش می‌ماند، که، البته، قسمتی ازهزینهٔ او را جبران می‌کند، ولی جزء درآمد او نیست. اگر این خانه را برای اجاره به‌مستأجری واگذارد، چون خود خانه نمی‌تواند چیزی تولیدکند، مستأجر ناگزیر است‌که همیشه‌کرایه را از درآمدهای دیگر پرداخت‌کند، که یا ازکار او ناشی می‌شود یا از زمین‌و یا از سرمایهٔ او. بنابراین، با اینکه خانه درآمدی به‌مالك خود تسلیم می‌کند، وازاین‌لحاظ وظیفهٔ یك سرمایه را نسبت به‌او اجرا می‌کند، درآمدی برای مردم ندارد، ونقش سرمایه را درجامعه بازی نمی‌کند، ودرآمد تمام جامعه به‌هیچ‌وجه با این‌کار اضافه نمی‌شود. لباس، واثاثیهٔ منزل نیز به‌همین طریق‌گاهی درآمدی دارد، و بدین‌وسیله نقش سرمایه را نسبت‌به‌شخص معینی انجام می‌دهد. درکشورهایی‌که رقص با نقاب (بالماسکه) متداول است، کرایه‌دادن لباس بالماسکه خود یك نوع‌کار حساب می‌شود. مبل‌فروشیها اغلب میز و صندلی و مبل را یك‌ماهه وحتی یك‌ساله اجاره می‌دهند. کسی‌که کفن ودفن مرده را تقبل می‌کند میز

و صندلی مجلس ختم را یك‌روزه یا یك هفته‌کرایه می‌دهد، بسیاری از مردم خانه‌هـای مبله را اجاره می‌دهند، و کرایه دریافت می‌کنند، و این‌کرایه نه‌تنها برای استفاده ار خانه است، بلکه برای اثاثیه هم هست. اما، درآمدی‌که ازاین ممر حاصل می‌شود همیشه مآلا باید از منابع دیگر تأمین شود، از تمام قسمتهای سرمایه، فرد یا اجتماع،که برای مصرف فوری‌کنار گذاشته شده است، آنچه‌که در ساختمان مسکن خرج شده، کندتـر مصرف شده‌است. موجودی لباس ممکن است سالها دوام یابد: موجودی مبلمان نیم‌قرن و یا یك قرن دوام می‌یابد، ولی سرمایه‌ای‌که در ساختمان یك خانه به‌کار رفته، چنانچه **خانه را خوب ساخته باشند، و در حفظ آن بکوشند قرنها ممکن است دوام داشته باشد.** اما، با اینکه دورهٔ مصرف‌کلی آن بسیار طولانی و مدید است، باز هم در واقع سرمایه‌ای است‌که مثل لباس، و اثاثیهٔ خانه برای مصرف فوری‌کنار گذاشته شده است.

قسمت دوم از سه‌قسمتی‌که سرمایهٔ جامعه به‌آن تقسیم می‌شود، سرمایهٔ ثابت است، **که ویژگی آن اینست که درآمد یا سودی بدون جریان داشتن آن و یاعوض‌شدن‌مالکان** ایجادکند. این‌نوع سرمایه به‌طور عمده شامل اقلام زیر است:

نخست،تمام ماشین‌آلات و ابزارکار مفیدی‌که‌کار را آسان و مختصر می‌کند.

دوم، کلیه ساختمانهای سودآور که وسیلهٔ ایجاد درآمد است، نه‌تنها برای مالکان خودکه‌این‌ساختمانها را اجاره می‌دهند، بلکه‌برای افرادی‌که‌آنها را تملك‌کرده واجارهٔ آن را پرداخت می‌کنند؛ مانند فروشگاهها، انبارها، کارخانه‌ها، خانهٔ رعیتی، با تمـام ساختمانهای مورد لزوم آن؛ مثل اصطبل، سیلو، و غیره. اینها کاملا با ساختمانهایی‌که صرفاً برای مسکن‌کردن ایجاد شده‌اند فرق دارند. اینها یك‌نوع وسیلهٔ ابزارکار تلقـی می‌شوند و باید در همان طبقه‌بندی بررسی شوند.

سوم، سرمایه‌ای‌که مربوط به‌آبادکردن زمین است، و هزینه‌های سودمندی‌که‌برای **پاك‌کردن، زهکشی زمین، دیوارچینی، کوددادن و آماده‌کردن‌آن‌به‌وضعی‌که‌مناسب‌ترین** شرایط را برای شخم‌زدن وکشت‌کردن احرازکند. یك مزرعهٔ آباد را می‌توان مانندهمان ماشینهای مفیدی‌که کارها راآسان‌ومختصر می‌کند تلقی‌کرد، که به‌وسیلهٔ یك مقـدار سرمایهٔ مساوی درگردش درآمدی بیشتر نصیب‌کارفرمای خود می‌کند. یك مزرعهٔ آباد دارای همان محاسن ماشینهاست، و مدت عمر آن بیشتر از آنهاست، و اغلب هیچ‌گونه تعمیری احتیاج ندارد، مگرکاربرد سودآور سرمایه‌کشاورزکه به‌کشت آن اختصاص‌داد، شده است.

چهارم، سرمایه‌ای‌که مربوط است به‌استعدادها و شایستگیهای مکتسب و مفیدتمام ساکنان یا اعضای جامعه. بدست‌آوردن چنین استعدادهایی، به‌وسیلهٔ معاش تحصیل‌کننده در دورهٔ سوادآموزی، مطالعه، یا شاگردی‌کردن، همیشه هزینه‌های حقیقی دربردارد، که یك‌نوع سرمایه ثابت و مجسم در شخص اوست. آن استعدادها، همان‌طورکه قسمتی‌از ثروت این فرد را تشکیل می‌دهد، همان‌طور هم‌ثروت جامعه‌ای‌که به‌آن‌تعلق‌داردتشکیل می‌دهد. بهبود مهارت یك‌کارگر را می‌توان درست مانند ماشین یاابزارکاری که کارها را آسان و مختصر می‌کند تلقی‌کرد، و با اینکه مخارج معینی دربر دارد، ولی مخارج

را به‌اضافهٔ سود برمی‌گرداند.

قسمت سوم از این سه سهم سرمایه‌که طبعاً سرمایهٔ عمومی جامعه به‌آن تقسیم‌می‌شود، سرمایه در جریان است: که ویژگی آن اینست که فقط به‌وسیلهٔ جریان پیداکردن و یا تعویض مالکان سرمایه درآمدی به‌وجود می‌آورد. این نوع سرمایه هم از چهار قسمت ترکیب یافته است:

نخست، سهم پولی که به‌وسیلهٔ آن تمام سه‌قسمت دیگر به‌گردش درآمده و بین مصرف کنندگان واقعی خود قسمت می‌شوند؛

دوم، سرمایه و خواربارِی‌که در تملك گوشت‌فروش، چوبدار، کشاورز، بنکدار، آبجوساز، و غیره قرار گرفته و انتظار دارند که از فروش آن سودی بدست آورند؛

سوم، موادی‌که خواه به‌طورکلی‌خام، یاکم وبیش ساخته شده باشند، یعنی‌موادی‌که مربوط به‌لباس، اثاثیهٔ منزل، و ساختمان است، و هنوز به‌اشکال سه‌گانهٔ فوق درنیامده، ولی‌دراختیاربرزگر، کارخانه‌دار، پارچه‌فروش‌وبزاز، چوب‌فروش، نجار، دروپنجره‌ساز، آجرپز، و غیره است؛

چهارمی یاآخرین آن، ازکارهایی‌که انجام شده وتکمیل‌گشته، ولی هنوز در اختیار بازرگان یاکارخانه‌دار بوده، و به‌مصرف‌کنندهٔ واقعی فروخته نشده یا بین آنها توزیع نگردیده است؛ مثل اشیاء ساخته شده‌که ما اغلب دردکانهای آهنگری، زرگری، مسگری، فرنگی‌ساز، جواهرفروش ،بلورفروش و چینی‌فروش و غیره می‌بینیم. دراین مورد سرمایه در گردش عبارتست از: خواربار، مواد، انواع‌کارهای ساخته شده‌که دراختیار واسطه‌های مربوطه است، و پولی‌که برای جریان‌انداختن و توزیع‌کردن‌آنان لازم است تا سرانجام به‌دست‌کسانی برسدکه‌ازآنها استفاده‌کرده یاآنها رامصرف می‌کنند.

از این چهار قسمت، سه جزء آن یعنی خواربار، مواد اولیه و کالاهای ساخته شده، سالیانه یا در دوره‌های‌کمتر یا بیشتری از جریان خارج می‌شوند، و یا جزو سرمایهٔ‌ثابت قرار می‌گیرد یا در سرمایه‌ای‌که برای مصرف فوری در نظرگرفته شده واردمی‌گردد.

هر سرمایهٔ ثابت در اصل از سرمایهٔ درگردش ناشی شده، و لازم است‌که دائماً بوسیلهٔ سرمایه درگردش حمایت شود. تمام ماشین‌آلات مفید و ابزار و سیلهٔ کار دراصل، ازسرمایه درگردش ناشی شده است،که این سرمایه وموادی‌که ازآنها ساخته می‌شود مهیا می‌کند، و معاش‌کارگرانی‌که آن‌را تولیدمی‌کنند فراهم‌می‌سازد. ضمناً، احتیاج‌به‌سرمایه درگردشی هست که دائماً آنها را تعمیرکند. هیچ سرمایهٔ ثابتی نمی‌تواند ایجاد درآمد کند مگر به‌وسیلهٔ سرمایهٔ درگردش. مفیدترین ماشین‌آلات و وسایل‌کار بدون سرمایهٔ درجریان چیزی تولید نمی‌کند، واین سرمایه درگردش موادی‌که باید روی آن‌کار شود تدارك دیده، وآذوقهٔ‌کارگرانی که این مواد را به‌کار می‌برند تهیه می‌کند. زمین، هر چقدر هم که آباد باشد، بدون سرمایه درگردش درآمدی ندارد، که بااین سرمایه قوت کارگرانی که آن‌راکشت‌کرده ومحصول را جمع‌آوری می‌کنند تهیه می‌شود.

نگهداری واضافه‌کردن موجودی‌که برای مصرف ضروری‌کنار گذاشته شده تنها منظور وهدف نهایی سرمایه‌های ثابت وسرمایه درگردش است. همین موجودی سرمایه

است که مردم تاآن گذران کرده، پوشاك و مسکن تهیه می‌کنند. توانگری و تهیدستی مردم بسته به‌فراوانی یاکمی لوازمی است که این دونوع سرمایه می‌تواند برای موجودی که به‌منظور مصرف ضروری کنار گذاشته شده تدارك ببیند.

بنا براین مقادیر زیادی از سرمایه درجریان مرتباً از آن خارج می‌شود، برای اینکه در دو رشتهٔ دیگر سرمایهٔ عمومی جامعه وارد شود؛ وبه‌نوبهٔ خود این سرمایه مرتب نیاز به‌ذخایر جدیدی دارد زیرا بدون آن به‌زودی ازمیان می‌رود. این ذخایر اصولا از سه منبع به‌دست می‌آید: محصول زمین، محصول معدن، وشیلات. این سه منبع ذخایردائمی خواربار ومواد را فراهم می‌کنند، که بعدها تبدیل به‌کالاهای ساخته شده می‌شود، وبه وسیلهٔ همین‌کالاها، خواربار مواد، وکالاهای ساخته شده‌ای که مرتباً ازسرمایه در گردش خارج می‌شوند به‌آن برگشت داده می‌شود.

همچنین، آنچه‌که برای نگهداری واضافه‌کردن مواد لازم پول درجریان مورد نیاز است، ازمعدن استخراج می‌گردد. زیرا بااینکه، درجریان عادی دادوستد، این‌قسمت مثل آن دوجزء دیگر، الزاماً از معدن خارج نشده وفقط برای آنست که در اختیار دو رشتهٔ دیگر سرمایهٔ عمومی جامعه قرارداده شود، ولی فلزاتی‌که پول ازآنها ساخته می‌شود، آخرالامر فرسوده وکهنه شده، وگاهی اوقات نیز، یاگم می‌شود ویا اینکه به خارج ارسال می‌گردد، ولذا، نیاز به‌ذخایر دائمی دارد، گواینکه البته، مقداری که هر ساله باید جانشین قسمت فرسوده وگم شده شود زیاد نیست.

زمین، معدن، وشیلات برای بهره‌برداری احتیاج به‌سرمایه در جریان وسرمایه ثابت دارد؛ و محصول این‌هرسه، نه‌تنها این دو نوع‌سرمایه را به سودآنان‌برگشت‌می‌دهد، بلکه تمام سرمایه‌هایی که درجامعه است پس می‌دهد. بدین‌نحوکشاورزهرسال جانشین‌آن مقدار آذوقه‌ای‌که کارخانه‌دار سال گذشته مصرف‌کرده وهم‌چنین جانشین موادی که درصنعت به‌کار رفته تهیه می‌کند؛ وکارخانه‌دار وصنعت‌کار نیز عوض‌کالاهایی که کشاورز درسال گذشته مصرف‌کرده است تولید می‌کند. این مبادلهٔ حقیقی بین این دو طبقه ازمردم است، گواینکه به‌ندرت اتفاق می‌افتدکه محصول خام کشاورز ومحصول ساخته شدهٔ صنعت‌کار به‌طور مستقیم با هم مبادله ومعاوضه شده؛ زیرا به‌ندرت اتفاق می‌افتدکه کشاورز غله ودام، پنبه وپشم تولیدی خود را درست به‌همان شخصی بفروشد که می‌خواهد از او پوشاك، اثاثیه خانه، و وسایل‌کاری‌که لازم دارد بخرد. بنابراین، وی محصول خام خود را در قبال پول می‌فروشد، که باآن هرچه‌که باید داشته باشد، ومحصول ساخته شده‌که به‌آن نیاز دارد خریداری‌کند. زمین، حتی سرمایه‌ای که در ماهیگیری واستخراج معدن به‌کار رفته جبران می‌کند، یا حداقل قسمتی از آن‌راجبران می‌کند. این محصولات زمین است‌که ماهی را از آب می‌گیرد؛ ومحصول سطح زمین است‌که مواد معدنی را ازبستر زمین خارج می‌کند.

محصول زمین، معدن، وشیلات، وقتی‌که حاصلخیزی طبیعی هرسه مساوی باشد، به‌نسبت مقدار سرمایه وکاربرد صحیح آن دراین سه‌مورد خواهد بود. وقتی‌که سرمایه‌ها مساوی بوده و در هرسه قسمت فوق به‌یکسان وبه‌خوبی به‌کاربرده شود، محصولات

به‌دست آمدهٔ آنها به‌نسبت حاصلخیزی طبیعی آنهاست.

درتمام کشورهایی که درآن امنیت نسبتاً خوبی وجود داشته باشد، هرفردی که دارای شعور متعارف باشد می‌کوشد تا هرچه سرمایه در اختیار دارد برای استفاده حال و یا استفاده آتی به‌کار برد.

چنانچه برای استفادهٔ حال به‌کار رود سرمایه‌ای است که برای مصرف ضروری کنار گذاشته است. اگر برای سودآتی به‌کار رود، باید این سود را یا ازطریق نگاه‌داشتن سرمایه نزد خودش حاصل کند، یا ازطریق واگذاری آن به‌دیگری. درمورد اول سرمایه ثابت است، ودرمورد دوم سرمایه درجریان. آدم باید کاملا احمق باشدکه درجائی که امنیت قابل تحملی وجود دارد، تمام موجودی سرمایه‌ای راکه دارد دریکی ازآن سه طریق فوق به‌کار نبرد، اعم ازاینکه این سرمایه مال خودش باشد یا ازدیگران وام گرفته باشد.

در حقیقت، درآن کشورهای بدبختی که، مردم دائماً از شدت عمل و ظلم اولیاء کشور در بیم وهراسند، اغلب مقدار زیادی ازاین سرمایه‌ها را درخاك ویاجای دیگری پنهان می‌کنند، برای اینکه همیشه آن‌را دراختیار داشته باشند وبتوانند، درمواقعی که بایکی از بدبختی‌هایی که دائماً معروض آنها هستند مواجه شوند، آن‌رابه‌جای امنی‌منتقل کنند. گفته می‌شود، در ترکیه، هندوستان، وبه‌عقیدهٔ من، در بیشترکشورهای آسیا وضع به‌همین‌طریق است. دربین اجداد ونیاکان ما درزمان دولتهای مستبد فئودال نیز وضع به‌همین منوال بوده است. درآن‌زمانها پیدا شدن گنجهای بی‌صاحب یکی ازممرهای درآمدی بیشتر حکام اروپا بود و این نوع درآمد به‌هیچ‌وجه قابل‌تحقیرنبود. این گنجها اغلب از زیرخاك به‌دست می‌آمد، وکسی نمی‌توانست نسبت به‌آنها حقی را اثبات کند. درآن‌زمانها این گنجینه‌ها آن‌قدر مهم تلقی می‌شد، که همیشه آن را متعلق به‌حاکم می‌دانستند، ومتعلق به‌یابنده یا مالك زمین نبود، مگراینکه حق تملك‌آن به‌موجب فرمانی که ازطرف حاکم صادر می‌گردید به‌مالك داده می‌شد.

این دفینه‌ها در ردیف معادن طلا و نقره به‌حساب می‌آمد، که بدون جملهٔ خاصی در فرمان سلطنتی، فرض براین بود که هیچگاه جز امتیاز عمومی زمین‌وارد نشود، حال اینکه معادن سرب، مس، قلع، وزغال‌سنگ، اشیاء بی‌اهمیتی تلقی می‌شدند.

بخش دوم

دربارهٔ پول که جزو بخشی ازسرمایه عمومی جامعه تلقی می‌شد یا بحثی دربارهٔ هزینه نگهداری سرمایهٔ ملی

درکتاب اول گفتیم، که قیمت بیشتر کالاها از سه جزء تشکیل می‌شود، کـه یکـی مزدکار را می‌پردازد، دیگری سود سرمایه‌است، وسومی اجارهٔ زمینی‌است‌که برای تولید و به‌بازار آوردن آن به‌کار رفته است: واشاره کردیم‌که درحقیقت بعضی ازکالاهاهستند، که قیمت آنها فقط از دو بخش تشکیل شده، یکی مزد کارگر، و دیگری سود سرمایه: وهمچنین نشان دادیم‌که بعضی ازکالاها هستندکه قیمت آنها از یك جزء درست شـده است، وآن هم مزدکارگراست: واما نتیجه‌گرفتیم‌که قیمت هرکالا ضرورتاً به‌یك یـا دو ویاسه جزء تقسیم می‌شود؛ هرقسمت ازبهای‌کالاکه نه‌سهم اجاره است ونه‌مزدکارگر، ضرورتاً سود شخصی دیگری است.

همان‌طور که دیدیم، چون در مورد هر کالای معین، که‌به‌طور جداگانه در نظـر گرفته شود، این موضوع مصداق دارد، باید نسبت به‌تمام کالاهایی‌که شامل‌کل تولیـد، سالیانهٔ زمین وکارگر هرکشور است برروی‌هم، نیز مصداق داشته باشد. کل قیمت یـا ارزش معاوضه‌ای آن محصول سالیانه باید به‌همان سه‌جزء تقسیم شود، و بین ساکنان مختلف آن‌کشور توزیع شود، یابه‌عنوان مزدکارگر، یاسود سرمایه، ویا اجارهٔ زمین.

اما با اینکه ارزش کل محصول سالیانهٔ زمین و کارگر هرکشوری‌بدین‌نحو بین ساکنان مختلف آن توزیع شده و درآمد آنان راتشکیل می‌دهد، مع‌هذا همان‌طور کـه در اجارهٔ یك مستغل خصوصی بین اجارهٔ ناخالص و اجاره خالص تمایزی قائل می‌شویم همان‌طور نیز در درآمد تمام ساکنان یك‌کشور بزرگ باید قائل به‌تفکیك شویم .

اجارهٔ ناخالص یك مستغل خصوصی شامل همه آن‌چیزهایی اسـت کـه کشاورز پرداخت می‌کند؛ اجارهٔ خالص، چیزی است‌که پس از کسر تمام هزینه‌های مدیریت، تعمیرات، وسایر مخارج لازم، برای مالك باقی می‌ماند. یااجارهٔ خالص چیزی است‌که مالك، بدون‌اینکه صدمه‌ای به‌مستغل او وارد شود، می‌تواند جانشین سرمایه‌ای‌که برای

مصرف ضروری ذخیره می‌شود بکند، ویا اینکه آن‌را برای مهمانیها، اسباب ولوازم، زیورآلات خانه واثاث آن، لذایذ وسرگرمیهای خصوصی خود کنار بگذارد. ثـروت حقیقی مالك به‌تناسب اجارهٔ خالص اوست، نه اجارهٔ ناخالص.

درآمد ناویژهٔ تمام ساکنان یك کشور بزرگ شامل کل محصول سالیانهٔ زمین او و کارگر آنهاست؛ درآمد ویژه آن چیزی است که پس از وضع هزینه‌های نگهداری: سرمایه‌های ثابت، و سرمایه‌های درجریان باقی می‌ماند؛ یا آن چیزی است کـه، جامعه بدون تخطی به‌سرمایهٔ خود، می‌تواند جزء موجودی خودکه برای مصرف ضروری کنار گذاشته شده بیاورد، یا برای خواربار، آسایش، وسرگرمیهای خود خرج کند. ثـروت حقیقی آنها، نیز، به‌تناسب همین درآمد ویژه است، نه درآمد ناویژه. کل مخـارج نگهداری سرمایهٔ ثابت ظاهراً باید از درآمد جامعه جدا شود. موادی که برای تعمیر ماشین ووسایل‌کارمفید، وساختمانهای سودآور وغیره به‌کار می‌رود، وهمچنین محصول کارکه برای به‌شکل درآوردن آن مواد به‌ترکیب صحیح لازم است، نباید جزء درآمد ناویژه‌محسوب‌شود. درواقع‌قیمت‌کار ممکن‌است‌قسمتی ازآن راتشکیل‌دهد؛ زیراکارگری که‌برای آن‌کار استخدام شده ممکن است کل ارزش مزد خود رادر سرمایه‌ای که برای مصرف ضروری‌کنارگذاشته شده قرار دهد. ولی درسایراقسام‌کار، هم قیمت وهم‌محصول جزء سرمایه مزبور به‌شمار می‌رود، یعنی قیمت به‌کارگران، و محصول به‌سایر مردمی‌که معاش، آسایش وسرگرمی آنان دراثرکار آن‌کارگران افزایش می‌یابد، تعلق می‌گیرد.

هدف سرمایهٔ ثابت اینست‌که قدرت مولدهٔ‌کارگر را افزایش دهد، یا تعدادمشخصی ازکارگران بتوانند مقدار بیشتری‌کار انجام دهند. درروستایی‌که همهٔ ساختمانها، نرده‌کشیها، زهکشیها، خطوط ارتباطی و غیره، در وضع بسیار خوب و کاملی هستند، تعداد معینی‌کارگر وچند جفت‌گاو خیلی بیشتر محصول تولید می‌کنند، تا روستایی‌که زمین آن به‌همان اندازه وبه‌همان مرغوبیت باشد، وهیچ‌کدام ازوسایل مذکور روستای فوق را نداشته باشد. درصنعت تعداد معینی ازکارگران که دارای بهترین وسایل‌وماشین‌آلات تولید باشند بیشترکالا تولید خواهندکرد تاوقتی‌که وسایل‌کارآنها ناقص باشد. مخارجی که به‌خوبی وبدرستی روی هرنوع سرمایه ثابت خرج بشود، همواره موجب به‌دست‌آمدن سود کلانی فوری می‌گردد، و محصول سالیانه‌ای باارزش بیشتری تولید می‌کند، تـا مخارجی که برای نگاه‌داشتن وبهبود سرمایه‌های ثابت خرج می‌شود.

زیرا، هزینهٔ نگاه‌داشت وبهبود سرمایهٔ ثابت بازهم احتیاج به‌سهم معینی از تولید دارد، بدین‌ترتیب مقدار معینی مواد، و تعدادی کارگر مشخص، که هردوی آن درجهت افزایش مقدار غذا، لباس ومسکن، یعنی معاش وآسایش‌جامعه‌اختصاص داده شده، به‌سوی مشاغل و کارهای دیگر، که بسیار سودآور بوده، ولی با این یکی متفاوت باشد سوق‌داد، می‌شود. روی همین‌اصل تمام اصلاحاتی که‌در امورفنی و مکانیك پدید می‌آید، و سبب شودکه همان تعدادکارگر مقدار کار مساوی را، با ماشین ساده‌تر و ارزانتر از آنچه قبلا متداول بود تولید کنند، همیشه در هرجامعه‌ای مقرون به‌صرفه است. مقدار معینی مواد، وتعداد مشخصی کارگر، که قبلا برای به‌راه‌انداختن ماشین پیچیده‌تر وگرانتری به‌کار

برده می‌شد، اینك برای افزایش مقدارکاری‌که آن ماشین یا هرماشین دیگری قـاد. به‌انجام بود به‌کارگرفته می‌شود. مدیر مسئول کارخانه‌ای‌که هزار لیره را درسال برای نگاهداری و حفاظت ماشینها خرج کرده است، اگر بتواند مخارج خود را به پانصد لیره تقلیل دهد، طبعاً می‌تواند پانصد لیره را به‌خرید مقدارمواد اضافی‌که باید با تعداد اضافی کارگر ساخته شود اختصاص دهد. بنابراین مقدارآن‌کاری،که ماشین وی قادر به‌تولید بود، طبعاً افزایش می‌یابد، وبدین‌نحو مجموع آسایش ووسایل راحتی‌که جامعه می‌تواند ازآن برخوردار شود زیاد می‌شود.

کل هزینهٔ نگهداری سرمایه‌های ثابت در یك کشور بزرگ را می‌توان بخوبی با هزینهٔ تعمیرات یك مستغل خصوصی مقایسه‌کرد. مخارج تعمیرات ممکن است اغلب برای ادامهٔ محصول مستغل، ونتیجتاً برای اجارهٔ خالص وناخالص مالك ضروری باشد. لیکن، وقتی با یك رهبری صحیح، بتوان این مخارج را بدون کاسته شدن‌میزان تولیدکم‌کرد، اجارهٔ ناخالص لااقل مثل گذشته خواهد بود، واجارهٔ خالص طبعاً افزایش می‌یابد.

اما با اینکه‌کل مخارج نگهداری سرمایهٔ ثابت بدین نحو ضرورتاً از درآمدخالص جامعه جدا می‌شود، ولی درموردنگهداری سرمایه‌های درجریان این‌طور نیست. ازچها. جزئی‌که سرمایه درگردش را تشکیل می‌دهد یعنی پول، خواربار و آذوقه، مواد خام، و کالاهای ساخته شده، دیدیم‌که سه جزء آخری، منظماً از آن سرمایـه بیرون کشیـده می‌شود، که یا جزء سرمایهٔ ثابت جامعه قرار گیرند، ویا درموجودی که برای مصـرف ضروری کنار گذاشته وارد شود. هر مقدار از کالاهای مصرف شدنی که برای‌نگاهداری سرمایه‌های‌ثابت به‌کار نرفته، کلادرسرمایه‌های جاری به‌کارمی‌رود، و یك جزء ازدرآمد خالص جامعه را تشکیل می‌دهد. بنابراین، نگاهداری آن سه‌جزء سرمایه‌های جاری، از درآمدویژه جامعه، جز آنچه که برای نگاهداری سرمایهٔ ثابت لازم است، چیزی را کم نمی‌کند.

دراین‌مورد سرمایهٔ جاری یك جامعه باسرمایهٔ درگردش یك‌فرد فرق دارد. سرمایهٔ جاری یك فرد کاملا از آنچه‌که درآمد ویژهٔ او را تشکیل می‌دهد، یعنی آنچه کـ، روی هم‌رفته سود او را در برمی‌گیرد، جداست. ولی با اینکه سرمایه در جریان هر فرد قسمتی ازسرمایه درجریان جامعه‌ای راکه آن فرد بدان تعلق دارد تشکیل می‌دهد، ولی روی این اصل کاملا از به‌وجود آوردن درآمد ویژهٔ آنان جدانیست. با اینکه تمـام کالاهایی‌که یك بازرگان در انبار یا مغازهٔ خود دارد به‌هیچ‌وجه نباید جزو موجـودی او برای مصارف ضروری وآنی کنارگذاشته شود، ولی درمورد سایر مردم‌که از درآمد، ناشی ازسایر وجوه ممکن است منظماً ارزش، وهمچنین سودآن‌را برگشت دهد، می‌توان این‌کار را کرد، بدون اینکه موجب‌کاهش سرمایه وی یا سرمایه دیگران شود.

بنابراین، پول تنها جزئی از سرمایهٔ جاری جامعه است،که نگهداری آن می‌تواند موجب‌کاهش درآمد ویژهٔ آنان شود.

سرمایهٔ ثابت، وآن قسمت از سرمایهٔ جاری‌که شامل پول است، تاآنجاکه روی درآمد جامعه اثر می‌گذارند، تشابه زیادی باهم دارند.

نخست، همان‌طورکه آن ماشین‌آلات و وسایل‌کار وغیره مستلزم هزینه‌های معینی است، که ابتدا برای نصب آنان، وسپس برای حفظ ونگهداری آن باید خرج شود، که هردوی این مخارج، با اینکه قسمتی از درآمد ناخالص جامعه راتشکیل می‌دهند، ولی کاهشی است در درآمد خالص جامعه؛ همان‌طورهم موجودی پولی‌که دریك جامعه درجریان است مستلزم مخارج معینی است، نخست برای‌جمع‌آوری وسپس برای‌نگهداری آن، که هر دو مخارج با اینکه قسمتی از درآمد ناخالص را تشکیل می‌دهند، ولی به‌همان علت، کاهشی است در درآمد ویژهٔ جامعه. مقدار معینی از مواد خام بسیار با ارزش، طلا ونقره، وبعضی ازکارهای نادر وعجیب، به‌جای اینکه موجودی سرمایه‌ای که برای مصرف ضروری درنظر گرفته شده، افزایش دهد، ویا معاش، وسایل آسایش. وسرگرمیها ولذات افراد را زیاد کنند، برای نگهداری وسایل تجاری ودادوستد بزرگ وگران‌قیمت به‌کار می‌افتند، که به‌وسیلهٔ آن هرفرد درجامعه معاش، وسایل آسایش و سرگرمی خود را به‌طور منظم وبه‌نسبت واقعی دریافت می‌کند.

دوم، همان‌طورکه‌ماشین و وسایل‌کار وغیره‌که سرمایهٔ ثابت فرد یاجامعه راتشکیل می‌دهد، هیچ‌قسمتی از درآمد ناخالص و درآمد ویژهٔ فرد و جامعه‌به‌پساب نمی‌آید؛ همان‌طور هم پول، که به‌وسیلهٔ آن درآمدکل جامعه به‌طور منظم بین تمام اعضای مختلف آن توزیع می‌شود، خودش قسمتی از درآمد نیست. چرخ بزرگ توزیع به‌طورکلی از کالاهایی‌که به‌وسیلهٔآن توزیع می‌شود فرق دارد. درآمد جامعه عموماً شامل همان کالاهاست، نه‌چرخی‌که آنها را به‌جریان می‌اندازد. درمحاسبهٔ درآمد ویژه یا ناویژهٔ هر جامعه، باید همیشه ازکل پول وکالای درگردش سالیانه، کل ارزش پول را،که حتی یك‌شاهی آن هیچ‌وقت جزو هیچ‌کدام از درآمد نیست، منها کنیم.

اگر پیشنهاد و اصل بالا مشکوك و یا مخالف عقیدهٔ عمومی به‌نظر آید، فقط ناشی ازنقص وابهام زبان ماست. ولی وقتی آن‌را خوب تشریح‌کنیم وخوب بفهمیم، بی‌نیاز از اثبات است.

وقتی که راجع به‌مبلغ معینی پول صحبت می‌کنیم، گاهی منظورمان، جز قطعات فلزی‌که آن را تشکیل می‌دهدچیز دیگری نیست؛ وگاهی نیز منظورمان ازپول اشاره مبهمی به‌کالاهائی است‌که می‌توان درقبال پول داشت، یا منظورمان قدرت خریدی است که پول دراختیار ماقرار می‌دهد. بدین‌سان وقتی می‌گوئیم پول درجریان انگلیس‌هیجده میلیون است، فقط منظورمان مقدار قطعات فلزی است،که بعضی از نویسندگان محاسبه کرده‌اند، یا اینکه حدس زده‌اند درآن‌کشور جریان دارد. ولی وقتی می‌گوئیم یك‌فرد درسال پنجاه یا صد لیره ارزش دارد، معمولا منظورمان نه‌تنها تعداد قطعات فلزی است که‌سالیانه به‌اوپرداخت می‌شود، بلکه ارزش‌کالاهایی است که وی سالیانه می‌تواند بخرد یامصرف کند. معمولا مقصود ما اینست که تأییدکنیم این‌طریق زندگی کردن چگونه‌است و چطور باید باشد، یا مقصود اینست که کمیت و کیفیت نیازها و وسایل آسایش زندگی راکه وی بارعایت آداب و درستی رفتار می‌تواند ازآن لذت‌ببرد تشریح‌کنیم.

هنگامی‌که ، منظور از مبلغ معینی پول، تنها مقدار قطعات فلزی‌که از آن درست

شده نبوده بلکه در فحوای آن اشارهٔ ضمنی به‌کالاهایی‌که‌در قبال آن می‌توان داشت‌بشود، ثروت یا درآمدی‌که دراین مورد فهمیده می‌شود، فقط برابر است بایکی از دو ارزشی که بدین‌نحو به‌طور ابهام‌آمیزی ازاین‌کلمه مستفاد می‌شود، وقتی‌که از مبلغ پول معینی صحبت می‌کنیم، منظور ما بیشتر قسمت دوم است نه‌قسمت اول، یعنی ارزش پولی است نه‌خود پول.

بدین‌ترتیب اگرحقوق بازنشستگی شخص معینی هفته‌ای یك گینی باشد، وی در خلال هفته باآن می‌تواند مقدار معینی خواربار، وسایل وسرگرمی ابتیاع‌کند. به‌نسبتی که این مقدار خریداری شده‌کم یا زیاد باشد، ثروت حقیقی او نیز کم یا زیاد می‌شود، یعنی درآمد هفتگی او بالا یا پائین می‌رود. ولی مسلماً منظور ما ازاین سخن این نیست که درآمد هفتگی وی عبارت است ازیك‌گینی به‌اضافه معادل آنچه‌که وی باآن یك‌گینی می‌خرد، بلکه مساوی یکی ازآن دو ارزش است؛ وبیشتر برابر است باآن‌چیزی که می‌تواند بخرد، نه‌مقدار قطعات فلز، یعنی برابر است باارزش یك گینی در بازار نه‌خود گینی.

اگر حقوق چنین شخصی، باطلا پرداخت نشود، بلکه با اسکناسی به‌ارزش یك‌گینی و به‌سررسید یك هفته پرداخت گردد، درآمد او مسلماً شامل آن قطعات کاغذی نیست بلکه شامل چیزی است‌که با آن اسکناس می‌تواند خریداری کند.

یك‌گینی را می‌توان براتی تلقی‌کردکه برای مقدار معینی از نیازها ومایحتاج زندگی به‌همهٔ‌کسبه‌های محلهٔ او حواله شده باشد. درآمد شخصی‌که پول به‌او پرداخت می‌گردد، شامل قطعات طلا نیست، بلکه شامل آن‌چیزی است که وی می‌تواند باآن فلز به‌دست آورد، و یاشامل آن چیزی است که می‌تواند در قبال آن معاوضه کند. اگر این اسکناس درقبال چیزی قابل مبادله نباشد، مثل براتی‌که به‌شخص ورشکسته حواله شده است، ارزشی جز یك کاغذ پارهٔ بیهوده نخواهد داشت.

با اینکه درآمد هفتگی یا سالیانهٔ تمام ساکنان مختلف هر کشور را، بدین طریق می‌توان، (وحقیقتاً هم همین‌طوراست) با پول پرداخت، اما، ثروت حقیقی آنان، یعنی درآمد حقیقی هفتگی یا ماهیانهٔ آنهاکلا، باید همیشه به‌تناسب مقدارکالاهای مصرف‌شدنی که همهٔ آنها می‌توانند با آن پول خریداری کنند، زیاد و کم بشود. کل‌درآمد همهٔ‌ساکنان یك‌کشور برروی‌هم ظاهراً مساوی هردوی آن، یعنی هم پول وهم‌کالاهای مصرف‌شدنی نیست؛ بلکه مساوی یکی از این دو ارزش است، و بیشتر مساوی کالاهای مصرف شدنی است تا خود پول.

بنابراین، اگر، اغلب درآمد یك شخص را باقطعات فلزی که سالیانه به‌او پرداخت می‌گردد بیان می‌کنیم، به‌علت اینست که آن مقدار قطعات فلزی میزان قدرت خرید او یا ارزش کالاهایی که سالیانه می‌تواند مصرف‌کند تعیین می‌کند. ولی دراینجا بازهم درآمد او را شامل این قدرت خرید یا مصرف او می‌دانیم ونه قطعات فلزی‌که آن را منتقل می‌کنند.

به‌هرحال اگر درمورد یك فرد این مسأله به‌اندازهٔ‌کافی بدیهی وروشن است، در

مورد جامعه به‌طریق اولی روشنتر است. مقدار قطعات فلزی که سالیانه به‌یك‌فردپرداخت می‌شود، اغلب درست برابر است با درآمد او، و روی این اصل کوتاهترین وبهترین‌طریق بیان‌ارزش‌کار او محسوب می‌شود. اما مقدار قطعات فلزی که دریك‌جامعه جریان دارد هیچ‌وقت مساوی بادرآمد تمام‌اعضای جامعه‌نیست. همان‌طورکه یك‌گینی که‌امروز حقوق تقاعد هفتگی فردی باآن پرداخت می‌گردد، فردا ممکن‌است حقوق شخص‌دیگری با آن پرداخت‌شود، وحقوق‌شخص‌دیگردرروزسوم، بنابراین مقدار قطعات فلزی‌که‌سالیانه دریك کشورجریان‌دارد باید همیشه ارزش بسیارکمتری داشته باشد تاکل‌حقوق‌تقاعدی‌که‌سالیانه باآن پرداخت می‌شود. ولی قدرت خرید، یاکالاهائی‌که به‌طور مرتب بامجموع پول بازنشستگی مزبور خریداری می‌شود چون پول آنها پشت‌سرهم پرداخت می‌گردد، باید همیشه درست با ارزش حقوق بازنشستگی همه‌کسانی‌که آن‌را دریافت‌کرده‌اند برابر باشد همان‌طورکه درآمد افراد مختلف که حقوق بازنشستگی مزبور را دریافت می‌کنند باید یك ارزش را داشته باشد. بنابراین، درآمد مذکور نمی‌تواند شامل قطعات فلزی باشد که مقدار آن بسیارکمتر از ارزش آنست، بلکه شامل قدرت خرید، یاکالاهایی است که به‌تدریج‌که پول از یك‌دست‌به‌دست دیگر می‌رود می‌توان مرتباً باآنها خریدکرد.

بنابراین، پول‌که چرخ بزرگ‌گردش اقتصادی، وابزار بزرگ داد وستد است، مانند سایر ابزار تجارت، بااینکه جزئی ازسرمایه راتشکیل می‌دهد ولی جزء بسیار با ارزش آنست، هیچ قسمتی ازدرآمد جامعه‌ای که‌به‌آن‌تعلق دارد تشکیل‌نمی‌دهد؛ و با اینکه قطعات فلزی‌که از آن ترکیب یافته، درخلال جریان سالیانهٔ خود، درآمد هر شخصی راکه عرفاً به‌او تعلق دارد به‌او توزیع می‌کند، ولی خود پول هیچ قسمتی ازآن درآمد او را تشکیل نمی‌دهد.

سومی، وآخرین آن، ماشین‌آلات وابزار و وسائل‌کار وغیر است،که سرمایهٔ ثابت راتشکیل می‌دهد، واین شباهت را باآن قسمت از سرمایهٔ درگردش‌که شامل پول است حفظ می‌کند؛ بدین‌طریق همان‌طورکه هرصرفه‌جویی درمخارج نصب‌ونگاهداری‌ماشینها، که نیروی مولد کارگر راتنزل ندهد، بهبودی در درآمد ویژهٔ جامعه است، همان‌طور هم هرگونه صرفه‌جویی در مخارج جمع‌آوری ونگاهداری آن قسمت‌ازسرمایه درگردش که‌شامل پول است بشود، یك‌نوع ترقی وبهبود درست مثل اولی است.

این‌کاملا واضح است، وقبلا هم قسمتی ازآن‌را شرح دادیم،که چگونه هرگونه صرفه‌جویی درهزینهٔ نگاهداری سرمایهٔ ثابت بهبودی در درآمد ویژهٔ جامعه به‌شمار می‌آید. کل سرمایهٔ مدیر ومسئول هرکارخانه‌ای ضرورتاً بین سرمایهٔ ثابت وسرمایهٔ در گردش او تقسیم می‌شود. درحالی‌که‌کل سرمایهٔ اوثابت است، اگر یکی از آنها کم باشد، دیگری الزاماً زیاد خواهدبود. سرمایهٔ جاری است که‌مواد خام‌ومزدکارگر را فراهم می‌کند، وصنعت را به‌حرکت‌درمی‌آورد بنابراین، هرگونه صرفه‌جویی درنگهداری سرمایهٔ ثابت‌که نیروی مولد کارگر را کاهش ندهد، باید به‌تواند وجوهی که صنعت را به‌حرکت‌درمی‌آورد افزایش دهد، زیرادر نتیجهٔ آن محصول زمین، که درآمد حقیقی هرجامعه‌است افزایش می‌یابد.

جانشین شدن پول کاغذی به‌جای طلا ونقره، یعنی وسیلهٔ‌کار بسیارکم‌خرجی در مبادله جانشین وسیلهٔ‌کار پرهزینه‌ای می‌شود، وحال‌آنکه راحتی مبادله درهردوی آن یکی است. جریان‌کالاها با چرخ‌جدیدی‌ادامه می‌یابدکه تأسیس‌ونگاهداری‌آن‌کم‌خرج‌تر از وسیلهٔ قدیمی اولی است. ولی به‌چه نحو این عمل انجام مـی‌شود، و به‌چـه طریق منجر به‌افزایش درآمد ناخالص و درآمد خالص جـامعه می‌شود، به‌طورکلی زیـاد روشن نیست، وبنابراین احتیاج به‌توضیح بیشتری دارد.

چند نوع مختلف اسکناس وجود دارد؛ ولی اسکناسهای درگردش ازطرف بانکها وبانکداران ازنوعی است‌که بیشتر شناخته شده، وبه‌نظر می‌رسدکه برای این‌منظور بهتر برگزیده شده است.

هنگامی که مردم یك‌کشور معین چنان اعتمادی به‌ثروت، پاکدامنی، و مآل‌اندیشی یك بانکدارمعین دارند، که معتقدند وی همیشه حاضراست به‌محض تقاضا، تمام اسکناس‌هائی‌که به‌وی ارائه می‌شود پول‌فلزی پرداخت‌کند؛ آن اسکناسها درست مثل پول مسکوك طلا و نقره می‌شوند، زیرا این اطمینان هست که دربرابر آنها هرآن می‌توان طلا و نقره دریافت کرد.

یك بانکدار معین درمیان مشتریان خود اسکناسهای خود را، تامیزان، فرضـاً یکصد هزار لیره به‌عنوان وام منتشر می‌کند. چون این سند ذمه‌ای نقش پول را بازی می‌کند، بدهکاران وی همان بهره‌ای را به‌وی می‌پردازندکه اگر این مبلغ به‌صورت‌پول پرداخت می‌شد، باید می‌پرداختند. این بهره منبع‌درآمد اوست. بااینکه بعضی از این اسکناسها پیوسته برای پرداخت به‌سوی او برگشت داده می‌شوند، ولی قسمتی از آنها ماهها وسالها جریان پیدا می‌کند. بنابراین، با اینکه مجموعاً اسکناسهایی تامیزان یکصد هزار لیره درجریان دارد، اغلب داشتن بیست هزار لیرهٔ مسکوك طلا ونقره کافی است که‌وی با آن تقاضاهای گهگاهی مردم را پاسخ دهد. ازاینرو، بااین عمل بیست هزار لیرهٔ طلا و نقره همان کاری را انجام می‌دهد که صدهزار لیره می‌توانست انجـام دهد. به‌وسیلهٔ اسکناسهای مزبور که به‌ارزش یك‌صدهزار لیـره صادر و منتشر شده درست همان مبادلاتی در بازارصورت می‌گیرد، وهمان مقدارکالاهای مصرف شدنی بین‌مشتریان واقعی درجریان گذاشته شده ومیان آنها توزیع می‌شودکه یکصد هزار لیرهٔ طلا ونقره قادر بود به‌جریان اندازد. بنابراین، بدین طریق می‌توان هشتادهزارلیرهٔ طلا و نقره را از جریان خارج‌کرد؛ و اگر عملیات مختلفی از همین‌نوع به‌وسیلهٔ بانکداران دیگری انجام بگیرد، کل پول در جریان یك‌پنجم مبلغ طلا و نقره‌ای‌است‌که در غیر این‌صورت باید جریان می‌داشت.

مثلا، فرض‌کنیم، که مجموع پول درجریان یك‌کشور معین، درزمان معین، بالـغ بریك میلیون لیره باشد، واین مبلغ برای به‌جریان انداختن مجموع محصول سالیانـه زمین وکارگر آنها کافی باشد. همچنین، فرض کنیم، که مدتی پس ازآن، بانکها و بانکداران مختلف، اسکناسهایی به‌ارزش یك میلیون لیره در وجه حامل صادر کنند، و در خزانه‌های مختلف خود ۲۰۰۰۰۰ لیره‌برای تقاضاهای اتفاقی وگهگاهی مردم ذخیره

کنند. بنابراین، پول در جریان عبارت خواهد بود از ۸۰۰۰۰۰ لیرهٔ طلا و نقره، و یك میلیون لیره هم به‌صورت اسکناس، که جمعاً ۱۸۰۰۰۰۰ لیره به‌صورت پول کاغذی و پول فلزی خواهد بود. ولی محصول سالیانهٔ زمین و کارگر کشور قبلاًفقط احتیاج به‌یك میلیون لیره داشت که کالاها را به جریان انداخته و در بین مشتریان اصلی توزیع کند، و با این‌عملیات بانکی‌نمی‌توان محصول سالیانه را فوراً افزایش داد. بنابراین، یك‌میلیون لیره‌کافی است که این کالاهارا به‌جریان اندازد. کالاهایی که‌بایدخریدوفروش شوددرست مثل گذشته است، وهمان‌مقدار پول‌برای‌خرید وفروش آنهاکافی است. مجرای‌انتشارپول، (اگرمأذون‌باشم‌چنین‌اصطلاحی رادراین‌مورد به‌کاربرم)، درست مثل گذشته‌خواهدبود. ما فرض‌کردیم که‌یك‌میلیون‌کافی‌است‌که این‌مجرا را پرکند. از اینرو، هرمقداری‌بیش‌ازاین مبلغ که در مجرا ریخته می‌شود نمی‌تواند در آن‌مجرا جریان‌داشته باشد و بایدلبریز شد، و طغیان کند. ۱۸۰۰۰۰۰ لیره در این مجرا ریخته شده است. بنابراین، باید ۸۰۰۰۰۰ لیرهٔ آن لبریز شود، این مبلغ بیشتر از مقداری است‌که درجریان باید باشد. ولی با اینکه نمی‌توان این مبلغ را در داخل‌کشور مصرف‌کرد، ولی این مبلغ بسیار ارزشمندتر ازاینست‌که بگذارند بیکار بماند. بنابراین، آن‌رابه‌خارج‌کشور می‌فرستند تاکارپرمنفعتی که درکشور نمی‌تواند پیدا کند بیابد. ولی، پول‌کاغذی را نمی‌توان به‌خارج برد؛ زیرا اسکناسهای مزبور درفواصل بعیدی ازبانکی‌که آن‌را صادرکرده، و درمسافتی ازکشوری که پرداخت آن اسکناس به‌امر قانون الزامی است، درپرداختهای عادی قبول نمی‌شود بنابراین، پول طلا و نقره، به‌مبلغ ۸۰۰۰۰۰ لیره به‌خارج فرستاده می‌شود، و مجرای پول در جریان در داخل‌کشور، به‌جای آن پولهای فلزی با یك میلیون‌پول کاغذی پر می‌شود. ولی بااینکه بدین طریق مبلغ معتنابهی طلا و نقره به‌خارج‌فرستاده‌می‌شود، نباید تصورکنیم‌که بیخودی به‌خارج ارسال شده، ویا اینکه صاحبان آن به‌عنوان پیشکشی و هدیه به‌کشور خارجی اهدا کرده‌اند. این پول را درقبال‌کالاهای مختلف خارجی مبادله می‌کنند، برای اینکه مصرف یك‌کشور خارجی دیگر و یا مصرف خود را تأمین کنند.

اگر این پول را برای خرید کالا درکشور خارج مصرف‌کنند به‌این منظور که مصرف‌کشور دیگری را تأمین‌کرده، ویا پیشهٔ ترابری وحمل ونقل را به‌عهده بگیرند، هرسودی‌که عاید شود به‌غیر از درآمد ویژهٔ‌کشور خودشان است. مثل وجوه تازه‌ای می‌ماند، که برای پیشبرد تجارت جدید به‌وجود آمده است؛ داد وستد داخلی با پول کاغذی انجام می‌شود، وطلا ونقره تبدیل به‌وجوهی می‌شودکه در این تجارت جدید به‌کار می‌افتد. اگر پول مزبور راصرف خرید کالا به‌منظور مصرف داخلی کشوربکنند، ممکن است اول، یا صرف خریدکالایی بشودکه مصرف عده‌ای بیکاره است که چیزی خودشان تولید نمی‌کنند، مثل شراب خارجی، ابریشم خارجی وغیره؛ دوم، یا ممکن است مواد خام، ابزارکار، وخواربار بخرند برای اینکه تعداد بیشتری ازمردم زحمتکش وفعال رااستخدام‌کرده وآنها را تغذیه کنند، که این عده معادل ارزش مصرف سالیانهٔ خود را به‌اضافهٔ سودآن تولید می‌کنند.

تا وقتی که درمورد اول مصرف می‌شود، ولخرجی رازیاد می‌کند، هزینه ومصرف

را بدون اینکه تولید اضافه شده باشد، ویا وجوه دائمی برای تأمین آن مخارج فراهم شود، افزایش می‌دهد، و در هر حال مضر به‌حال جامعه است[۱].

مادام‌که در راه دوم مصرف شود، صنعت را ترقی می‌دهد؛ و با اینکه مصرف جامعه را زیاد می‌کند، وجوه دائمی برای تأمین آن مصرف تدارك می‌بیند. وکسانی که مصرف می‌کنند مجموع ارزش مصرف سالیانهٔ خود را به‌اضافه سودآن مجدداً تولید می‌کنند و درآمد ناویژهٔ جامعه، یعنی محصول سالیانهٔ زمین وکارگر، به‌اندازهٔ مجموع ارزش کار کارگران مزبورروی مواد خام اضافه می‌شود؛ ودرآمد ویژهٔ آن جامعه به‌اندازهٔ آنچه‌که ازاین مجموع ارزش باقی می‌ماند افزایش می‌یابد، البته پس از وضع مبلغی که برای نگهداری ابزار و وسائل‌کار لازم است.

قسمت اعظم طلا ونقره‌ای‌که به‌وسیلهٔ عملیات بانکی راهی خارج شده، وبه‌خرید کالاهای خارجی برای مصرف داخلی اختصاص داده شده‌اند، لازم است و باید در خرید نوع دوم به‌کار رود، واین‌کار نه‌تنها محتمل است بلکه غیرقابل اجتناب است. با اینکه بعضی از افراد بخصوص ممکن است گاهی ولو اینکه درآمد آنها افزایش نیافته باشد، هزینه‌های خودرا فوق‌العاده زیادکنند، ولی باید اطمینان داشت که‌هیچ طبقه یادسته‌ای ازمردم دراین‌کار زیاده روی نمی‌کند؛ زیرا گرچه اصول عقل‌سلیم همیشه حاکم بررفتار فرد نیست، ولی همیشه در کردار اکثریت هرطبقه اثر می‌گذارد. اما، درآمد مردم بیکار که یك طبقه یایك‌گروه ازمردم راتشکیل می‌دهند، به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند باعملیات بانکی مزبور افزایش یابد. بنابراین، هزینهٔ آنها به‌طورکلی به‌وسیلهٔ عملیات مزبورچندان اضافه نمی‌شود، گو اینکه عدهٔ معدودی در بین آنها، ممکن است مخارج خود را فوق‌العاده بالا ببرند، ودرحقیقت همین‌کار راهم می‌کنند. بنابراین، تقاضای مردم بیکار برای‌کالاهای خارجی همان، یا تقریباً به‌همان مقدارگذشته است؛ قسمت‌کوچکی ازپول، که به‌وسیلهٔ عملیات بانکی اجباراً به‌خارج کشور منتقل شده، در خریدکالاهای خارجی برای مصارف داخلی به‌کار می‌رود، و احتمال دارد در خرید کالاهای مصرفی این عده مصرف شود. قسمت بیشتر این پول طبعاً در استخدام صنعت به‌کار می‌رود، ونه‌برای تغذیه وحفظ بیکاری.

وقتی مقدار صنعتی‌که سرمایه درگردش هرجامعه‌ای می‌تواند به‌کارگیرد محاسبه می‌کنیم، باید همیشه فقط آن قسمتی را مورد توجه قرار دهیم‌که شامل خواربار، مواد خام، و کالاهای ساخته‌شده است؛ قسمت دیگر، که شامل پول است، و فقط برای‌به‌جریان انداختن سه قلم فوق به‌کار می‌رود، باید ازآن موضوع شود. پول نه مواد خام است‌که روی آن‌کار بشود، نه‌ابزاری است‌که بتوان باآن‌کاری انجام داد؛ و با اینکه مزدکارگر معمولا باپول پرداخت می‌شود، ولی درآمد حقیقی وی، مانند درآمد سایر مردم، تنها شامل پول نیست، بلکه شامل ارزش پول است؛ البته نه‌ارزش قطعات فلزی آن، بلکه چیزی‌که درقبال آن بتوان دریافت‌کرد.

۱. بعضی از کشورهای در حال توسعه و تولیدکننده نفت امروز گرفتار همین وضع شده‌اند (مترجم).

مقدار صنعتی‌که هر سرمایه‌ای می‌تواند استخدام‌کند، ظاهراً، باید با تعداد کارگرانی که آن سرمایه به‌کار می‌گیرد به‌اضافهٔ مواد خام، ابزار، وغذای لازم ومناسب طبیعت آن‌کار برابر باشد. پول برای خرید مواد وابزارکار، وهمچنین قوت وغذای کارگران لازم است. ولی مقدار صنعتی‌که مجموع سرمایه دراستخدام می‌گیرد، با این هر دو یعنی پولی‌که آن‌را می‌خرد ومواد خام، ابزار، وآذوقه‌ای‌که باآن خریداری می‌شود برابر نیست؛ بلکه فقط مساوی یکی ازاین دو ارزش است، وبیشتر باقسمت دوم یعنی مواد خام، آذوقه وابزار برابر است تاقسمت اول‌یعنی پولی‌که آن‌را به‌وجودآورده وقتی که پول کاغذی جانشین طلا و نقره می‌شود، مقدار مواد خام، ابزار آلات، و آذوقه‌ای‌که مجموع سرمایه درجریان می‌تواند عرضه کند، احتمالا به‌اندازهٔ مجموع ارزش طلا ونقره‌ای‌که قبلا درخرید آنها مصرف می‌شد افزایش می‌یابد. مجموع ارزش چرخ بزرگ انتشار وتوزیع، به‌کالاهایی‌که به‌وسیلهٔ آن رواج یافته وتوزیع می‌شود، اضافه می‌گردد. این عمل تا اندازه‌ای شبیه کار مسئول یك کارخانهٔ بزرگ است، که در نتیجهٔ بهبودی‌که درعلم مکانیك پدید آمده، ماشین قدیمی راپیاده‌کرده، وتفاوت قیمت آن‌را به‌سرمایه درجریان خود اضافه می‌کند، یعنی به‌وجوهی‌که ازآن مواد خام ومزد کارگران خود را می‌پردازد، می‌افزاید.

شاید امکان نداشته باشدکه بتوان نسبت پول درجریان یك مملکت را به‌مجموع ارزش تولید سالیانه‌ای که باآن پول تولید شده تعیین کرد. نویسندگان مختلف این نسبت را یك‌پنجم، یك دهم، یك هشتم ویك سی‌ام مجموع ارزش کل تولید دانسته‌اند. ولی هرچقدرکه نسبت پول درجریان به‌مجموع ارزش تولیدسالیانه کم وناچیز باشد، همیشه یك قسمت (البته قسمت بسیار ناچیز آن) ازآنچه‌که تولید شده برای نگهداری صنعت کنار گذاشته می‌شود، ومسلماً نسبت مجموع ارزش تولید به‌این یك قسمت فوق‌العاده زیاد است. بنابراین، وقتی که در اثر جانشین شدن پول‌کاغذی، ارزش پول طلا و نقره در گردش ضرورتاً به، یك پنجم مقدار قبلی خود کاهش می‌یابد، اگر فقط ارزش بخش بیشتر چهارپنجم بقیه به‌وجوهی‌که برای نگاهداری صنعت اختصاص داده شده اضافه شود، افزایش قابل ملاحظه‌ای در مقدار آن صنعت ایجاد می‌کند، و در نتیجه، موجب افزایش چشمگیری در ارزش تولید سالیانهٔ زمین وکارگر می‌شود.

درعرض بیست وپنج ویا سی‌سال گذشته عملیاتی ازاین قبیل به‌وسیلهٔ تأسیس شرکتهای بانکی جدید تقریباً در هرشهر مهم وحتی در بعضی از روستاهای اسکاتلند انجام گرفته است. اثر این‌قبیل‌شرکتهاعیناًهمان چیزهایی‌است‌که‌دربالا به‌آن‌اشاره‌کردیم. دادوستد اسکاتلند تقریباً همه‌اش به‌وسیلهٔ پولهای کاغذی شرکتهای مختلف بانکی انجام می‌شود،که با این پول انواع خریدها وپرداختهای معمول به‌عمل می‌آید. پول نقره به‌ندرت دیده می‌شود مگر در مورد خرد کردن اسکناس بیست شلینگی، و مسکوك طلا از این هم کمیابتر است. ولی بااینکه رفتار آن‌شرکتهای‌مختلف غیراستثنائی‌نبوده‌است، و لذا برای اجرای آن نیازبه‌قانون مصوب داشت، مع‌هذا،کشور اسکاتلند ظاهراً سودزیادی از مبادلهٔ آنان‌برده‌است. بارهاشنیده‌ام که باقطعیت می‌گفتنداززمانی که‌برای‌اولین‌بار بانکها

تأسیس‌شدند، دادوستد وتجارت‌شهر گلاسکودرظرف پانزده‌سال دوبرابر شده‌است؛ وتجارت اسکاتلند از زمان اولین تأسیس دوبانك عمومی در شهر ادینبورگ‌چهار برابرشده‌است؛ یکی ازآنها بانك اسکاتلند نامیده می‌شد، وبه‌وسیلهٔ قانونی‌که درسال ۱۶۹۵ ازپارلمان گذشت تأسیس یافت، و دیگری، بانك شاهی است، که‌به‌وسیلهٔ فرمان شاه در سال ۱۷۲۷ رسمیت یافت. من ادعا نمی‌کنم که واقعاً تجارت اسکاتلند به‌طور اعم، و یا مبادلهٔ شهر گلاسکو به‌طور اخص، در مدتی چنین قلیل، باچنان نسبت بزرگی افزایش یافته است. اگر هرکدام ازآنها به‌این نسبت افزایش یافته باشند معلول چیزی به‌مراتب بزرگتر بوده است تا فقط علت مزبور. ولی، دراینکه تجارت و صنعت اسکاتلند در عرض این مدت بسیار ترقی‌کرده، و در اینکه بانکها مقدار زیادی دراین افزایش سهم داشته‌اند تردیدی نیست.

ارزش پول نقره‌ای‌که قبل ازاتحاد اسکاتلند با انگلیس (سال ۱۷۰۷) درجریان بود، وبلافاصله بعد از اتحاد، به‌منظور ضرب مجدد به‌بانك اسکاتلند برگشت، بالغ‌بر ۴۱۱۱۱۷ لیره و ۱۰ شلینگ و ۹ پنس بود. در مورد مسکوك طلا هیچگونه صورتی در دست نیست؛ ولی از صورت حسابهای قدیمی ضرابخانه اسکاتلند چنین مستفاد می‌شود که ارزش طلایی که همه ساله ضرب می‌شد از نقره بیشتر بوده است[4] در مورد ضرب مجدد مسکوك نقره، تعداد زیادی ازمردم ازعدم اعتمادی‌که داشتند نقرهٔ خود رابه‌بانك‌اسکاتلند تحویل ندادند: وبعلاوه تعدادی مسکوك انگلیسی در اسکاتلند جریان داشت‌که به‌بانك مزبور برنمی‌گشت. بنابراین، مجموع ارزش طلا ونقره‌ای‌که دراسکاتلند قبل ازسال اتحاد با انگلیس جریان داشت نمی‌تواندکمتر ازیك میلیون لیره بوده باشد. به‌نظر می‌رسدکه این مبلغ تقریباً مجموع پول درجریان را در آن کشور تشکیل می‌دهد؛ زیرا با اینکه پول در جریان بانك اسکاتلند، که درآن زمان رقیبی نداشت، فوق‌العاده زیادبود، و ظاهراً فقط قسمت کوچکی از کل مبلغ را شامل می‌شده. درحال‌حاضر مجموع پول‌در گردش اسکاتلند کمتر از دو میلیون لیره برآورد نمی‌شود، که ازاین مقدار مسکوك طلا ونقرهٔ آن احتمالا به‌نیم میلیون نمی‌رسد. ولی با اینکه جریان پول طلا ونقره در عرض این‌مدت دراسکاتلند به‌طور فاحشی کاسته شده است، ثروت حقیقی‌ورفاه آن‌کشور ظاهراً هیچ‌گونه آسیبی ندیده است. بعکس، کشاورزی، صنعت، وتجارت آن، یعنی محصول سالیانهٔ زمین وکارگر، به‌طورآشکاری اضافه شده است.

علت عمدهٔ انتشار سند ذمه‌ای از طرف بیشتر بانکها وبانکداران تنزیل بروات است، یعنی پرداخت پول در قبال آن، قبل از سررسید، بانکداران با محاسبهٔ نرخ رسمی بهره، سود مبالغی که قبل ازسررسید پرداخت می‌شودکسر می‌کنند. پرداخت برات درسررسید هم پولی راکه بانك قبلا داده است برمی‌گرداند وهم سودخالص بهرهٔ آن‌را. بانکداری که برات بازرگان را تنزیل می‌کند وبجای پول فلزی طلا ونقره، سند ذمه‌ای خود را می‌دهد (منظور اسکناس است)، این مزیت را داردکه می‌تواند، به‌وسیلهٔ مجموع ارزش

4. See Ruddiman's preface to Anderson's Diplomata Scotiae

اسکناسهایی که عملا آنها را درجریان عادی انداخته است، مبالغ بیشتری راتنزیل کند. بدین وسیله قادر است که سود خالص مرابحه‌کاری را از چنان مبلغ معتنابهی به‌دست‌آرد.

تجارت اسکاتلند، که درحال‌حاضر خیلی زیاد است، درزمان تأسیس دوشرکت بانکی پیش‌گفته خیلی بی‌اهمیت‌تر بود، وچنانچه شرکتهای مزبور دادوستد خود را تنها محدود به‌تنزیل بروات می‌کردند ازاین‌هم‌کمتر بود. بنابراین، روش دیگری در انتشار سند ذمه‌ای خود پیداکردند؛ وآن‌هم دادن حسابهای اعتباری بود، یعنی تامبلغ معینی اعتبار (مثلا دویاسه هزار لیره) به‌فردی‌که می‌توانست دونفر ضامن معتبر و یك مستغل ارضی که حکم وثیقه را برای بانك داشته باشد ارائه دهد، می‌دادند، که در حدود مبلغ اعتبار، هر مبلغ پولی‌که به‌آن شخص می‌دادند عندالمطالبه با بهرهٔ قانونی بازپرداخت شود. به‌عقیدهٔ من، اعتباراتی ازاین نوع معمولا ازطرف بانك یابانکداران درسراسرجهان داده می‌شده است. ولی شرایط سهامی که شرکتهای بانکی اسکاتلند برای بازپرداخت آن قائل می‌شدند، تا آنجاکه من اطلاع دارم، مخصوص خودآنها بود، وشاید علت عمدهٔ داد وستد مهم بانکداران، ومنافعی‌که کشور اسکاتلند ازاین راه برده است وجود همین شرایط سهل وآسان بوده است.

هرکس که ازاین نوع اعتبارات دربانك داشت، ومثلا هزار لیره ازآنها وام می‌گرفت، می‌توانست این مبلغ را طی دفعات متعدد، و هردفعه بیست یاسی‌لیره بپردازد، بانك سهمی متناسب با مبلغ‌کل از روزی‌که هرکدام ازاین اقساط پرداخت می‌شد تنزیل می‌کرد، تا بدین‌نحوکل مبلغ تصفیه شود. بنابراین، کلیهٔ بازرگانان، وتقریباً همهٔ کاسبکاران، متوجه شدند که داشتن مبلغی اعتبار در نزد بانکها راحت‌است، و لذااعلاقمند هستند که با قبول فوری اسکناسها یا پولهای کاغذی منتشره آنان‌وهمچنین‌تشویق سایرین که با آنها داد وستد داشتند به‌قبول این نوع پولها، وضع بانکها را رونق دهند. وقتی مشتریان برای پول به‌بانکها مراجعه می‌کردند، معمولا بانکها پولهای کاغذی یا سند ذمه‌ای خودشان رامی‌دادند. این سند ذمه‌ای را بازرگانان درقبال کالاهای صنعتی به کارخانه‌دارها می‌دادند، کارخانه‌دارها برای خرید مواد خام وخواربار به‌کشاورزان، کشاورزان در قبال اجارهٔ ملك به مالك، مالك برای خرید وسایل آسایش وتجملات آنها را به‌بازرگانان برمی‌گرداندند، و بازرگانان برای موازنهٔ حساب اعتباری خود، یابرای برگشت پولی که از بانك وام گرفته‌بودند به‌بانك می‌دادند؛ وبدین‌وسیله تقریباً مجموع دادوستد پولی‌به‌همین وسیلهٔ‌کاغذی برگزارمی‌شد. وبدین‌ترتیب دادوستد عمدهٔ شرکتهای بانکی تأمین می‌گردید.

به‌وسیلهٔ این حسابهای اعتباری هر بازرگان می‌تواند، بدون بی‌احتیاطی و بی‌تدبیری، دادوستد بیشتری انجام دهد تا در شرایط عادی. اگر دو بازرگان‌که یکی از آنها درلندن ودیگری در ادینبورگ باشد، و دریك امر بازرگانی سرمایه مساوی به‌کار برده باشند، بازرگان ادینبورگی (چون می‌تواند از حساب اعتباری بانکهای اسکاتلند استفاده کند) درکمال مآل‌اندیشی واحتیاط، دادوستد بیشتری انجام می‌دهد تابازرگان لندنی، وتعداد کسانی‌که به‌اشتغال خود درمی‌آورد بیشتر خواهد بود. بازرگان لندنی

باید همیشه مبلغ هنگفتی پول نقد یا درصندوق خود و یا در بانك بدون اینکه بهره‌ای به‌آن تعلق گیرد داشته باشد، تا بتواند مطالبات مستمر کالاهایی که نسیه خریده است، بپردازد. فرض‌کنیم مقدار عادی این مبلغ پانصد لیره باشد. ارزش کالاها در انبار او باید همیشه به‌اندازه پانصد لیره کمتر از آن‌چیزی باشدکه اگر مجبور نبود این پول بیکار را نزد خود نگاه‌دارد، می‌داشت. فرض کنیم که وی معمولا کل موجودی انبار خود را هرسال یك‌بار بفروشد، یاکالاهایی برابر باکل موجودی خود را بفروش‌رساند. چون مجبور است مبلغ پانصد لیره را بیکار نگه‌دارد، درهرسال باید به‌اندازهٔ پانصد لیرهٔ‌کمتر جنس بفروشد (زیرا اگر آن پانصد لیره راهم جنس خریده ونزد خود معطل نمی‌گذاشت پانصد لیره بیشتر کالا فروخته بود). سود سالیانهٔ او باید به‌اندازهٔ این مقدار پانصدلیره‌ای که کمتر جنس فروخته است کمتر شود؛ و تعداد کسانی‌که استخدام کرده است کمتر از تعداد کسانی می‌شدکه‌وی باخرید پانصدلیرهٔ‌اضافی‌کالادراستخدام می‌گرفت. ازطرف دیگر، بازرگان ادینبورگی، پول بیکار برای چنین تقاضاهای اتفاقی نزد خود نگاه نمی‌دارد. وقتی‌که طلبکاران معمولا به‌وی‌مراجعه‌می‌کنند، او بااعتباری که‌در بانك دارد طلب‌آنهارا می‌پردازد، و به‌تدریج مبلغی را که‌وام گرفته‌باپول‌فلزی یاپول‌کاغذی‌که از فروش کالاهای خود به‌دست‌آورده پرداخت‌می‌کند. بنابراین، باهمان‌مقدارموجودی، او رعایت‌احتیاط، همیشه‌مقدار بیشتری‌کالا در انبار خود دارد تابازرگان لندنی، وبدینوسیله سود بیشتری بدست‌می‌آورد، واشتغال‌دائمی‌برای تعدادبیشتری ازمردم‌فعال‌که‌کالاهای‌وی‌را برای فروش آماده می‌کنند، فراهم می‌کند. وکشور هم از تجارت او بیشتر منتفع می‌شود.

درحقیقت می‌توان چنین اندیشیدکه تسهیلات مربوط به‌تنزیل بروات، برای بازرگانان انگلیسی وسیلهٔ راحتی برابر بامبلغ نقدی تاجراسکاتلندی فراهم می‌کند. ولی باید بخاطر داشت،که بازرگانان اسکاتلندی می‌توانند به‌همان آسانی بازرگانان انگلیسی بروات خود را تنزیل کنند؛ وبه‌غیر از آن، استفاده ازحساب اعتباری هم دارند.

مجموع پول کاغذی از هر نوعی‌که به‌آسانی دریك‌کشور جریان پیدا می‌کند، از ارزش طلا و نقره در جریان آن‌کشور که‌این پول کاغذی جانشین آن می‌شود، و یا اینکه اگر پول کاغذی نبود مجبور بودند این پول فلزی را داشته باشند، هیچ‌گاه زیادتر نمی‌شود (فرض براینست‌که مقدار دادوستد ثابت باشد). مثلا، اگر اسکناسهای بیست شلینگی، کمترین پول کاغذی درجریان دراسکاتلند باشد، مجموع این پول‌که می‌تواند به‌آسانی در آنجاجریان یابد نمی‌تواند بیش ازمجموع طلا و نقره‌ای باشدکه در معاوضهٔ سالیانه اسکناسهای بیست شلینگی و بالاترکه معمولا در داخل‌آن‌کشور رد وبدل می‌شوند لازم‌است. چنانچه زمانی‌پول درجریان‌بیشترازمبلغ مزبوربشود، چون‌مازادآن نه به‌خارج فرستاده شده ونه می‌تواند درجریان پول‌کشور به‌کار رود، باید بلافاصله برای تعویض آن‌به‌طلا و نقره به‌بانك عودت‌داده شود. بسیاری ازمردم‌فوراً متوجه خواهند شد که اسکناسهای درجریان بیشتراز مقدار لازم برای داد وستددرداخل‌کشور آنان‌بوده است. وچون نمی‌توانستند مازاد را به‌خارج بفرستند، فوراً درخواست پرداخت آن را به‌طلا و

نقره از بانك می‌کنند. وقتی‌که پولهای کاغذی غیرضروری مزبور تبدیل به‌طلا ونقره شود، به‌آسانی می‌توان ازطریق ارسالشان به‌خارج ازآنها بهره‌مند شد؛ ولی تا وقتی‌که به‌شکل کاغذی باقی بمانند مورد استفاده‌ای درخارج‌کشورندارند، بنابراین، به‌زودی هجوم به‌بانکها برای تبدیل مجموع پولهای‌کاغذی آغاز خواهد شد، واگر بانکها در تبدیل آنها تعلل ورزند یامشکلی داشته‌باشند، هجوم به‌بانکها بیشتر می‌شود؛ بیم ووحشت، ناشی از تعلل بانك‌ها در تعویض پول، ضرورتاً هجوم مردم را به‌بانکها بیشتر خواهد کرد.

به‌غیر ازهزینه‌هایی که در هررشته‌ازکسب وتجارت مشترك است؛ مانند هزینهٔ کرایه‌خانه، دستمزد و حقوق خدمتکاران، کارمندان، حسابداران، و غیره؛ هزینه‌های مخصوص بانك‌شامل دوقلم‌است: یکی هزینهٔ نگهداری مبالغ‌زیادی پول درخزانهٔ‌بانك، که تقاضاهای اتفاقی مردم را جوابگو باشد، که‌این پول بهره‌ای نخواهد داد؛ و دوم، هزینهٔ پرکردن خزانهٔ بانك از پولهای فلزی به‌همان سرعتی‌که خزانه در اثر پرداخت‌به مشتریان خالی می‌شود.

شرکت بانکی که بیشتر از مقدار پول لازم در جریان، پول کاغذی منتشر کرده باشد، و مازاد این پول برای تبدیل پیوسته به‌بانك برگردد، باید مقدار طلاونقره‌ای که همیشه درخزانهٔ نگه‌می‌دارد، نه‌تنها به‌تناسب مازاد پول‌کاغذی درجریان، بلکه به‌تناسب زیادتری، افزایش‌دهد؛ اسکناسهای آنها به‌تناسب مازاد مقدار آن سریعتربه‌بانك برگشت می‌شود. بنابراین، چنین بانکی باید اولین قلم هزینهٔ خود را زیاد کند، و این افزایش هزینه نه‌تنها به‌تناسب اضافهٔ اجباری مزبور در کسب و کارشان است، بلکه به نسبت خیلی بیشتر است.

خزانهٔ این بانکها نیز، با اینکه باید همیشه مملوتر باشد، مع‌هذا باید سریعتر از وقتی که دادوستدشان محدود به‌حد معقولی است خالی شود، ونه‌تنها به‌هزینه‌های‌شدیدی، نیاز دارد، بلکه برای دوباره پرکردن آن احتیاج به‌اعمال هزینه‌های مستمر وپایداری دارد. مسکوکات نیز، که بدین ترتیب پیوسته به‌مقادیر زیاد از خزانهٔ آنها خارج می‌شود، در جریان پول کشور به‌کار نخواهد رفت. زیرا به‌جای پول‌کاغذی است‌که بیش از نیاز کشور به‌جریان افتاده، وبنابراین وقتی‌که تبدیل به‌مسکوك می‌شود باز اضافه برمیزان احتیاج جامعه است. اما چون این مسکوکات بیکار نخواهند ماند، باید به‌هرطریقی‌شده به‌خارج ارسال شود تا اشتغال سودآوری‌که در داخل‌کشور نمی‌تواند داشته باشد به‌دست آورد؛ واین صدور دائمی طلا ونقره، چون مشکلات رازیاد می‌کند، لزوماً هزینه‌های بانکی را هم زیاد می‌کند، به‌این معنی که بانکها باید در جستجوی طلا و نقره جدیدی باشند تا بتوانند صندوقهای بانك راکه به‌سرعت خودشان تخلیه می‌کنند دوباره پرکنند. بنابراین، این قبیل بانکها باید به‌تناسب افزایش اجباری دادوستدشان، قلم دوم هزینه‌های خود را بیشتر از مورد اول افزایش دهند.

فرض‌کنیم‌که تمام پول‌کاغذی یك بانك معین، که جریان پول یك‌کشور به‌آسانی می‌تواند آن‌را جذب وبه‌کار برد، درست برابر باچهل هزار لیره باشد؛ وبانك برای

مراجعات اتفاقی مردم مجبور باشدکه همیشه درصندوق خود ده هزار لیرهٔ مسکوك طلا ونقره نگاه‌دارد. اگر این بانك‌سعی‌کند چهل وچهارهزارلیره به‌جریان اندازد چهارهزار لیره‌ای که بیش از مقدار جذب واشتغال پول درجریان است، تقریباً به‌همان سرعتی که منتشر می‌شود به‌بانك برمی‌گردد، ازاینرو، برای اجابت تقاضای اتفاقی مردم، این بانك بایدهمیشه در صندوق‌خود نه‌یازده‌هزار لیره‌بلکه‌چهارده‌هزار لیره داشته‌باشد. بدین‌طریق از چهار هزار لیرهٔ اضافی که به‌جریان انداخته طرفی نمی‌بندد وسودی نمی‌برد؛ و کل هزینه‌ای که مرتباً برای جمع‌آوری چهار هزار لیرهٔ مسکوك طلا ونقره خرج‌می‌کند، زیان‌اوحساب می‌شود؛ این چهارهزار لیره‌ای که به‌صندوق بانك وارد می‌شود به‌همان سرعتی‌که وارد شده مجدداً خارج می‌گردد.

اگر هر بانك بخصوص همیشه نفع معین خود را فهمیده و به‌آن توجه داشت، موجودی پولهای منتشرهٔ‌کاغذی هیچ‌گاه بیشتر از ظرفیت بازار نبود. ولی متأسفانه هر بانك بخصوص همیشه نفع خاص خود را نفهمیده وبه‌آن توجه ندارد، وانتشار اسکناس همیشه بیش از اندازهٔ ظرفیت جذب است.

در اثر انتشار مقادیر زیادی پول کاغذی، که مازاد آن دائماً به‌بانك برمی‌گشت برای اینکه درقبال مسکوك طلا ونقره مبادله شود، بانك انگلیس سالهای متمادی مجبور بودکه به‌طورکلی به‌اندازهٔ بین ۸۰۰۰۰۰ الی ۱۰۰۰۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ درسال مسکوك طلا ضرب‌کند؛که متوسط سالیانهٔ آن درحدود ۸۵۰۰۰۰ لیره بود. برای ضرب این‌مقدار بانك (درنتیجهٔ سائیدگی وکهنگی مسکوك طلا که درسالهای اخیر ایجاد شده بود) اغلب مجبور بود شمش طلا را به‌قیمت گران ازقرار هر اونسی چهار لیره خریداری کند،که بمحض اینکه آن‌را درضرابخانهٔ تبدیل به‌مسکوك می‌کرد هر اونسی ۳ لیره و۱۷شلینگ و$۱۰\frac{۱}{۲}$ پنس ارزش داشت، وبدین‌ترتیب درضرب‌مبالغ هنگفت فوق‌بین ۲/۵ تا ۳ درصد ضرر می‌کرد. با اینکه بانك انگلیس حق انتشار اسکناس به‌دولت نمی‌پرداخت، وبااینک، دولت مخارج ضرب سکه را عادلانه حساب می‌کرد، ولی این آقامنشی وسخاوت دولت جلو مخارج بانك را نمی‌گرفت.

بانکهای اسکاتلند نیز، در نتیجهٔ اضافه انتشار اسکناس، مجبور بودندکه پیوسته عده‌ای نماینده در لندن در استخدام داشته باشند، که برایشان پول جمع‌آوری کنند، و هزینهٔ تهیهٔ این پول به‌ندرت از ۱/۵ و ۲ درصد کمتر می‌شد. این پولها به‌وسیلهٔ واگن به‌اسکاتلند فرستاده می‌شد ومکاری آن‌را درمقابل هزینهٔ اضافی سه‌چهارم درصد یا هر صد لیره پانزده شلینگ بیمه می‌کرد. این نمایندگان وکارگزاران خرید همیشه نمی‌توانستند، به‌همان سرعتی که صندوق بانکهای آنان خالی می‌شود آن را دوباره پر کنند. دراین مورد منابع مالی بانکها این بودکه به‌اندازهٔ مبلغ مورد نیاز براتی به‌عهدهٔ طرفهای خود درلندن می‌کشیدند. وقتی‌که طرفهای آنان بعداً برای پس‌گرفتن وام‌خود، به‌اضافهٔ بهره و حق‌العمل آن برات به‌عهدهٔ بانکها صادر می‌کردند، بعضی ازاین بانکها، به‌علت وضع نامساعدی که از انتشار اضافی پول کاغذی پیدا کرده بودند، گاهی هیچ

وسیله‌ای برای پرداخت این حواله نداشتند جز اینکه برات دومی یا به‌حواله کرد همان طرف، یا به حواله‌کرد شخصی ثالثی‌درلندن صادرکنند؛ و این مبلغ، یابهتر بگوییم حوالهٔ مبلغ مزبور، گاهی اوقات دو یاسه‌بار دست بدست می‌گشت و بین دو شهر در نوسان بود، بانك بدهکار همیشه بهره وحق‌العمل‌کل مبلغ جمع شده را می‌پرداخت. حتی‌آن‌بانکهای اسکاتلند که هیچ‌وقت دراثر بی‌احتیاطی زیاد زیانزد نشده بودند، گاهی اوقات مجبور بودندکه ازاین نوع منابع مالی خانه برانداز استفاده‌کنند.

مسکوك طلاکه به‌وسیلهٔ بانك انگلیس، یا بانکهای اسکاتلند، درعوض آن‌مقدار از پول کاغذی‌که مازاد برقدرت جذب جامعه بود پرداخت می‌شد، چون به‌نوبهٔ خود بالاتر از مقداری بود که می‌توانست در جریان بازارجذب شود، گاهی به‌شکل مسکوك به خارج فرستاده می‌شد، گاهی ذوب شده وبه‌شکل شمش به‌خارج ارسال می‌گردید، وگاهی اوقات ذوب شده و به‌قیمت گران هراونس چهارلیره به‌بانك انگلیس فروخته می‌شد. همیشه تازه‌ترین، سنگین‌ترین وبهترین قطعات مسکوك به‌دقت ازمیان تعداد زیادی مسکوك انتخاب شده، و یابه‌خارج فرستاده می‌شد و یا آن را آب می‌کردند. در داخل کشور، این قطعات مسکوك سنگین‌تر تا وقتی که به‌همان شکل باقی می‌ماندند با قطعات سبك‌تر فرقی نداشتند و ارزش آنها یکی بود. ولی در خارج مسکوکات سنگین ارزش بیشتری داشتند، و همچنین وقتی در داخل کشور می‌خواستند آنها را ذوب کنند مسکوکات سنگین‌گرانتر بودند. بانك انگلیس، با اینکه سالیانهٔ مسکوك ضرب می‌کرد، باز باکمال تعجب می‌دید که هرسال مثل سال پیش مسکوك کمیاب است؛ و با وجود اینکه تعداد زیادی سکه‌های تازه وخوب هرسال ازطرف بانك منتشر می‌شد، وضع سکه‌ها، بجای اینکه بهتر بشود، هرسال بدتر می‌شد. هرسال متوجه می‌شدندکه به‌اندازهٔ سکه‌هایی که سال قبل ضرب کرده‌اند احتیاج به مسکوك جدید دارند، و در نتیجهٔافزایش مداوم قیمت شمش طلا، که نتیجهٔ فرسایش و خوردگی دائمی سکه بود، هزینهٔ ضرب سکه‌های جدید هر سال بیشتر می‌شد. باید توجه داشت، که بانك انگلیس ، ضمن تهیه مسکوك برای صندوق خود در بانك، من غیر مستقیم مجبور بود که برای کل کشور پول فلزی تهیه‌کند، وسکه‌ها مرتب وبه‌طرق مختلف ازصندوق بانك به‌تمام کشور می‌رفت و توزیع می‌شد. بنابراین هرچقدر مسکوك‌که برای حمایت وتقویت مازاد پول کاغذی انگلیسی و اسکاتلند مورد نیاز بود، و هرمقدار که این افزایش پول کاغذی در جریان موجب خلاء فاصله بین پول فلزی و پول کاغذی می‌شد، بانك انگلیس مجبور بود که آن‌را تهیه‌کنند. تردیدی‌نیست، که بانك‌اسکاتلند هزینه‌های سنگینی برای‌این بی‌احتیاطی وبی‌دقتی خود می‌پرداخت. ولی بانك انگلیس نه‌تنها تاوان بی‌احتیاطی خود را می‌پرداخت، بلکه برای بی‌احتیاطی بیشتری که تقریباً تمام بانکهای اسکاتلند مرتکب می‌شدند باید هزینه‌هایی رامتحمل می‌شد.

دادوستد فوق‌العاده بعضی ازطراحان جسور در دو قسمت قلمروکشور پادشاهی (مقصود انگلیس واسکاتلند است ــ م) اصلی مازاد پول‌کاغذی درجریان محسوب‌می‌شد. آنچه که بانك با رعایت آداب و درستی رفتار می‌تواند به‌یك بازرگان یا یك مدیر

ازهرقبیل که باشد، پول قرض بدهد، کل سرمایه و یا قسمت مهمی از سرمایه وی نیست؛ بلکه به‌اندازهٔ قسمتی به‌بازرگان وام می‌دهد که اگر نمی‌داد وی مجبور بـود آن را به‌صورت پول نقد و بیکار برای جوابگوئی به‌تقاضاهای اتفاقی نزد خود نگاه‌دارد. اگر پول کاغذی که بانك وام می‌دهدبیشتر ازاین مقدار نباشد، هیچ‌وقت پول کاغذی بیشتراز مسکوکات فلزی طلا و نقره‌ای نمی‌شد که در صورت عدم پول کاغذی بانك به‌جـریان می‌گذاشت؛ به‌عبارت دیگر پول کاغذی هیچ‌وقت بیشتر از مقدار جذب واشتغال آن در جامعه نمی‌شد.

وقتی که بانك برات حقیقی یك بازرگان راکه ازطرف یك‌بستانکار حقیقی به‌عهدهٔ یك بدهکـار حقیقی کشیده شده است تنزیـل می‌کند، یعنی براتی کـه به‌محض سررسید بدهکار حقیقتاً آن را پرداخت می‌کند، بانك فقط قسمتی از مقدار وجهی که بازرگان مجبور بود به‌صورت پول نقد برای اجابت تقاضاهای اتفاقی و گهگاهی نزد خود نگاه‌دارد به‌وی وام‌داده است. در سررسید پرداخت حوالهٔ مزبور، مبلغ‌وام‌به‌اضافهٔ بهرهٔ آن به‌بانك برمی‌گردد. صندوق بانك تا آنجا که محدود به‌معاملات چنین مشتریانی باشد، شبیه استخر آبی است،که ازآن با اینکه یك مجرا مرتباً آب‌را تخلیه می‌کند، ولی از مجرای دیگر درست به‌همان‌اندازه‌ای که مجرای اول آب را خالی می‌کند، آب وارد استخر می‌شود؛ به‌طوری‌که بدون توجه ودقت مخصوص، آب استخرهمیشه پر ویا تقریباً پر است. برای دوباره پرکردن صندوق چنین بانکی هزینه‌ای لازم نیست واگر هم باشد خیلی کم است. بازرگانی که بیش از سرمایهٔ خودش دادوستد نمی‌کند، حتی وقتی که براتی برای تنزیل نداشته باشد، ممکن است اغلب احتیاج به‌پول نقد پیدا کند. در چنین مواردی وقتی یك بانك، به‌غیر ازتنزیل بروات او برمبنای اعتباری که به‌وی داده به‌او پول قرض می‌دهد، و بازپرداخت اقساطی دین را به‌تدریج‌که کالاهای اوفروش می‌رود می‌پذیرد، و شرایط آسان شرکتهای بانکی اسکاتلند راهم در مورد اوبه‌کار می‌برد؛ وی راکاملاازضرورت نگاهداری‌یك مقدارازسرمایه به‌صورت پول نقدوبیکاربرای‌پاسخگویی به‌تقاضاهای اتفاقی معاف می‌کند. وقتی چنان تقاضاهایی واقعاً پدیدآید، وی می‌تواند ازحساب اعتباری خود آنها راپرداخت کند. اما، بانکی که باچنین مشتریانی سروکار دارد، باید به دقت توجه داشته باشد که مبلغ بازپرداختی که از مشتریان معمولا دریافت می‌کند درست برابر بامقدار وجهی است‌که بانك معمولا به‌آنها پرداخت کرده یانه، و ببیند در دوره‌های کوتاه مدت (مثلا چهار، پنج شش و یا هشت‌ماه) کل مبلغ پرداختی برگشته است یانه. اگر، درعرض این دوره‌های کوتاه، مجموع بازپرداخت مشتریان بخصوص، دراغلب موارد، درست برابر با وامی باشدکه به‌آنها داده شده چه آن وقت، بانك با اطمینان کامل می‌تواند معامله با چنین مشتریانی را ادامه دهد. بااینکه در یك چنین مواردی نهری که مرتب از صندوق بانك خارج می‌شود ممکن‌است خیلی وسیع باشد، نهری هم که وجوه را به‌صندوق برمی‌گرداند باید لااقل به‌همان اندازه باشد؛ به‌طوری‌که بدون توجه ودقت بیشتر صندوقهای بانك همیشه پر یاتقریباً پر پر باشد؛ و به‌ندرت برای دوباره پرکردن‌صندوق احتیاج به‌هزینه‌ای احساس شود.

اگر بعکس، مجموع بازپرداختها از طرف مشتریان معین معمولا خیلی کمتر از مقدار وجوهی باشدکه بانك به‌آنها وام می‌دهد، نمی‌تواند با اطمینان خاطـر باچنـان مشتریانی معاملات خود را ادامه دهد، لااقل هنگامی‌که مشتریان همین روش را نسبت به‌بانك دارند این‌کار عملی نیست. نهری‌که در این مورد مرتباً از صندوقهای بانك‌خارج می‌شود ضرورتاً خیلی وسیعتر از نهری است که مرتباً وارد آن می‌شود؛ به‌نحوی که اگر صندوقها باتلاش وهزینه‌های دائمی دوباره پرنشوند، به‌زودی به‌کلی تهی می‌شوند وخزانهٔ بانك دیگر وجهی در اختیار نخواهد داشت.

لذا، بانکهای اسکاتلند مدتها دقت داشتندکه از مشتریان خود بخواهند همهٔ آنها بازپرداختهای منظمی داشته باشند، وبه شخص یا اشخاصی که مکرر وبه‌طور منظم با بانك عملیاتی نداشت، هرچقدر هم که ثروتمند ومعتبر باشد بانك علاقـه‌ای به‌معاملـه نشان نمی‌داد. بااین وسیله، علاوه براینکه مخارج فوق‌العاده دوباره پرکردن صندوقها کـلا صرفه‌جویی می‌شد، دومزیت دیگر هم برای بانك داشت:

نخست با دقتی که به‌عمل‌می‌آورند می‌توانستند قضاوت نسبتاً صحیحی دربارهٔ وضع بدهکاران خود از لحاظ چیزدار شدن یا بی‌پول شدن‌شان داشته باشند، و مجبور نبودند به‌مدارك و اسناد دیگری به‌غیر از دفاتر خود بانك مراجعه کنند؛ اگـر بازپـرداخت بدهکاران منظم بود معلوم می‌شد وضع تجاری آنها خوب است، و اگر نامنظم بود معلوم می‌شد وضع آنها کساد است. یك شخص عادی‌که پول خود را به‌ده یا دوازده نفر قرض می‌دهد، ممکن است خودش شخصاً یا به‌وسیلهٔ‌کارگزارانش دائماً وبه‌دقت‌کردار و وضع وامداران را زیرنظر بگیرد. ولی یك شرکت بانکی، که شاید به‌پانصد فرد مختلف وام می‌دهد، و توجه در مورد آنها شامل موضوعات مختلفی می‌شود، نمی‌تواندا‌طلاعات‌منظمی دربارهٔ‌کردار و حالات قسمت اعظم وامداران خود داشته باشد مگر به‌وسیله آن چیزی‌که در دفاتر بانك منعکس است. بانکهای اسکاتلند که از مشتریان خود می‌خواهند که بازپرداختهای آنان منظم باشد شاید همین امر را درنظر داشتند.

دوم، با دقت کردن دربازپرداختهای منظم، بانکها درقبال امکان انتشارپول‌کاغذی به‌میزان بیشتری از قدرت جذب جامعه خود را بیمه می‌کنند. وقتی می‌دیدندکه درظرف مدت نسبتاً متوسطی بازپرداخت مشتری بخصوص دربیشتر موارد کاملا مساوی با مبلغی است که به‌وی وام داده‌اند، اطمینان می‌یافتند که پول کاغذی که به‌صورت وام‌به‌وی داده شده هیچ‌وقت بیشتر از مقدار مسکوك طلا ونقره‌ای‌که در صورت عدم دریافت وام ناچار بود نزد خود برای پرداختهای اتفاقی نگه‌دارد نیست، و درنتیجه می‌فهمیدند کـه پول کاغذی‌که بدین‌وسیله درجریان گذاشته شده است، درهیچ زمانی بیشتر از مقدار طلا و نقره‌ای که در صورت عدم انتشار پول‌کاغذی درکشور جریان می‌داشت نبوده‌است. تکرر نظم، ومقداربازپرداختهای مشتری به‌خوبی نشان می‌دادکه مقدار وام درهیچ مورد بیشتر ازآن مقدار از سرمایه‌ای که درصورت عدم دریافت وام مجبور بود بیکار وبه‌صورت پول نقد برای اجابت تقاضاهای اتفاقی نگه‌دارد نبوده است؛ والبته مشتری این مقدار پول نقد را به‌این دلیل نزد خود عاطل می‌گذاشت که بقیهٔ سرمایه خود را دائماً به‌کار

برد و در اشتغال داشته باشد. فقط این قسمت از سرمایهٔ اوست که در دورهٔ زمانی نه‌زیاد طولانی یا کوتاه، مرتباً به‌شکل پول، اعم ازمسکوك یا اسکناس، از دست وی به‌دست واسطه‌ها می‌رسد. اگر وام بانك به‌طور عادی بیشتر ازاین مقدار سرمایهٔ وی بود، مبلغ **عادی بازپرداختهای او، در دوره‌های زمانی مناسب، مساوی مبلغ عادی وام او نمی‌شد.** نهری که به‌وسیلهٔ همان معاملات وی پیوسته به‌صندوق بانك جاری می‌شد، نمی‌توانست برابر با نهری باشد، که بوسیله همان معاملات بلاانقطاع از صندوق خارج می‌گردید. اگر وامهای اسکناسی‌بانك ازمقدارمسکوك‌طلا ونقره‌ای که‌بازرگان‌درصورت نبودن وام‌مجبور بود نزد خود برای پاسخگویی به‌تقاضاهای آنی نگاه‌دارد متجاوز گردد، طولی‌نمی‌کشدکه مقدار آن از مجموع طلا و نقره‌ای که‌برای گردش کارکشور (در صورت عدم انتشار اسکناس) لازم بود بالاتر رود (البته فرض براینست که میزان تجارت ثابت باشد)؛ و در نتیجه ازمقدار پول درجریانی که‌کشور به‌آسانی می‌توانست جذب‌کرده به‌کار برد، زیادتر می‌شد؛ ومازاد این پول کاغذی فوراً به‌بانك برمی‌گشت برای اینکه باطلا ونقره معاوضه شود. این مزیت دوم، با اینکه مثل اولی واقعی است، ولی شاید بانکهای مختلف‌اسکاتلند، آن‌را به‌خوبی مزیت اولی درك نکرده بودند.

وقتی که بعضاً دراثر راحتیهای ناشی از تنزیل بروات، ومقداری هم به‌علت وجود حساب اعتباری، بازرگانان معتبرهرکشور از نگاهداشتن قسمتی ازسرمایه‌به‌صورت پول نقد وغیرفعال برای پاسخگویی به‌تقاضاهای آنی معاف می‌شوند، دیگر نباید معقولا کمکی از بانکها یا بانکداران خود انتظار داشته باشند، چه بانکداران هنگامی‌که تا این اندازه جلو رفته‌اند دیگر نمی‌توانند، به‌دلیل حفظ منافع وسلامت خود، بیش ازاین‌کمك کنند. بانك نمی‌تواند، باتوجه به‌منافع خود، به‌اندازهٔ تمام یاحتی قسمت بیشتر سرمایه درجریان یك بازرگان به‌او وام بدهد، زیرا با اینکه سرمایه دائماً به‌شکل پول به‌طرف بانك برمی‌گردد، وباز به‌همان شکل از او دورمی‌شود، ولی مجموع مداخل بانك، فاصلهٔ زیادی با مجموع مخارج او دارد، ومجموع بازپرداختهای بازرگانان مساوی مجموع اعتبار پرداختی در عرض مدت متوسطی که مناسب وضع بانك است، نمی‌باشد. ازاین هم **بدتر بانك نمی‌تواند معادل مبلغ معتنابهی از سرمایه ثابت بازرگان به‌او وام دهد؛ سرمایه** ثابت مانند سرمایه‌ای‌که یك‌کارفرما در ذوب‌آهن درکوره‌های قالبگیری، درکارخانهٔ **ذوب، در انبارها و کارخانه‌ها، در خانه‌های مسکونی کارگران و غیره به‌کار می‌برد،** یا سرمایه‌ای‌که اجاره‌دار معدن درگمانه‌زنی، در نصب ماشینهای تخلیهٔ آب، در ساختن جاده و راه‌آهن، و غیره به‌کار می‌برد یا سرمایه‌ای‌که یك‌اجاره‌دار زمین برای آبادی زمین در زهکشی، تسطیح، دیوارکشی، کوددادن، شخم‌زدن زمینهای بایر وکشت نشد. درساختن خانه‌های روستایی، باتمام ملحقات آن ازقبیل اصطبل‌ها وانبارهای غله وغیره به‌کار می‌برد. برگشت سرمایهٔ ثابت تقریباً درتمام مواردکندتر ازسرمایه‌های درگردش است؛ واین چنین هزینه‌هایی، حتی بانهایت احتیاط وبصیرت، به‌ندرت قبل از انقضای سالهای متمادی به‌کارفرما برمی‌گردد، و این مدت این‌قدر زیاد است که خلاف جهت استفاده وسود بانکهاست. بدون تردید، بازرگانان ومدیران، با رعایت درستی زیاد،

مقدار قابل توجهی ازطرحهای اقتصادی خود را باپولهای قرضی انجام می‌دهند. اما، برای اینکه رعایت انصاف نسبت به‌بستانکاران شده باشد، باید گفت‌که‌سرمایه‌های آنها دراین‌مورد آن‌قدرهست‌که سرمایهٔ بستانکاران خودشان را تأمین می‌کند (اگر بتوان چنین اصطلاحی را دراین‌مورد به‌کاربرد)؛ وبسیار غیر محتمل است‌که‌آن مخارجی‌که وام دهندگان کرده‌اند مواجه با زیان شود، ولواینکه موفقیت طرح خیلی‌کمتر از حد انتظارطراحان‌آن باشد. حتی باچنین‌احتیاطی، پولی‌که قرض‌گرفته شده، وقراربراینست که تا چند سال پس از آن پرداخت نشود، نباید از بانك قرض شود، بلکه باید برمبنای ضامن و یاگرویی از افراد عادی‌که از راه مرابحه‌کاری زندگی می‌کنند و خودشان زحمت به‌کارانداختن سرمایه را به‌خود هموار نمی‌کنند، وام بگیرند، افراد مزبور مایل هستندکه آن سرمایه را بشخص دیگری، که معتبر است و احتمال دارد چندسال‌نگه‌دارد وام دهند. درحقیقت، بانك که پول خود را بدون هزینهٔ کاغذهای تمبردار، حق‌الوکاله برای‌گرفتن وثیقه وگرویی وضامن قرض می‌دهد، و بازپرداخت آن‌را باشرایط ساده متداول دربانکهای اسکاتلند می‌پذیرد، بدون تردید بستانکارخوبی برای‌چنین‌بازرگانان و یا مدیران خواهد بود، ولی این‌گونه بازرگانان و مدیران مسلماً بدهکاران ناراحتی برای بانکها خواهند بود.

اکنون متجاوز از ۲۵ سال است‌که پول‌کاغذی منتشره به‌وسیلهٔ شرکتهای مختلف بانکهای اسکاتلندی کاملا مساوی مقدار پول درگردشی است‌که‌کشور اسکاتلند می‌تواند جذب‌کرده ویا به‌کار برد، شاید هم قدری بیشتر ازآنست. بنابراین، بانکهای مزبور در عرض این مدت طولانی کمکهای مالی به‌بازرگانان و مدیران به‌اندازهٔ وسع خودشان، وبرمبنای اصول بانکی ومنافع خود، کرده‌اند حتی قدری هم ازاین جلوتر رفتند و قدری بیشتر از سرمایهٔ خود دادوستدکرده‌اند، و لذاگرفتار زیان، و یا حداقل کاهش سود شده‌اند، زیرا دراین شغل بخصوص‌کوچکترین افزایش پول در جریان یا دادوستد، بیش از سرمایه موجب‌کاستن سود می‌گردد. بازرگانان و سایر مدیران‌که‌کمکهای‌زیادی ازبانکها و بانکداران دریافت کرده‌اند، بازهم مایل بودند کمك بیشتری بگیرند. بانکها نیز ظاهراً فکر می‌کردندکه می‌توانند اعتبار آنان را تا هرچقدرکه‌آنها بخواهند افزایش دهند، بدون اینکه مواجه با هزینه‌های دیگری به‌غیر از مصرف چند بند کاغذ شوند. بازرگانان از نظر تنگی و روح ناجوانمردی مدیران بانك شکایت داشتند، و می‌گفتند، مدیران بانك اعتبار آنان را به‌تناسب گسترش بازرگانی کشور زیاد نمی‌کنند؛ که بدون‌شك، منظورشان ازگسترش بازرگانی توسعهٔ طرحهای خودشان در وراء قدرت مالی خودشان بود، اعم از اینکه پول خودشان باشد، یا پولی‌که با شهرت و اعتبار خود، از افراد خصوصی بر مبنای ضمانت و یا وثیقه دریافت‌کرده‌اند. این‌دسته فکرمی‌کردند که بانکها اخلاقاً متعهد بودند که کسری آنها را تأمین‌کرده، و هرچقدرکه سرمایه‌برای داد و ستد لازم داشتند، برایشان فراهم کنند. اما، بانکهاعقیدهٔ دیگری‌داشتند، وروی‌اصل اینکه افزایش وتمدید اعتبار آنان را ردکردند، بعضی از آن بازرگانان متوسل به‌تدبیر دیگری شدند، که موقتاً منظور آنها را ولو با مخارج سنگین‌تر،

عملی کرد، ولی اثر آن به‌اندازهٔ حداکثر تمدید اعتبارات بانکی بود این تدبیر چیزی جز رد و بدل‌کردن بروات وانتقال حواله‌ها نبود؛ واین دست بدست دادن بروات چیزی است که بازرگانان پریشان‌حال که مشرف به‌ورشکستگی هستند بدان تمسك می‌جویند. عمل جمع‌آوری پول بدین‌طریق سالهاست در انگلستان متداول و شناخته شده است، وگفته می‌شود در اثنای جنگ اخیر، وقتی‌که سودهای کلان بازرگانی موجب وسوسه‌های شدید در طریق دادوستد بیشتر ازسرمایه می‌شد، به‌مقدار وسیعی از این‌نوع دست‌به‌دست گرداندن بروات استفاده‌کردند. تهیه پول ازاین‌طریق، ازانگلستان به اسکاتلند آمد، که نسبت به‌حجم کم دادوستد، و سرمایه‌های متوسط آن، طولی نکشید که وسعت و دامنهٔ آن از مرزهای انگلیس هم گذشت.

عمل برات‌کشی و برات‌کشیدن مجدد را همهٔ بازرگانان می‌شناسند به‌طوری که‌شاید تصور شود که صحبت دربارهٔ آن غیر ضروری است. اما از آنجاکه این‌کتاب ممکن‌است در دسترس بسیاری از افرادی قرارگیرد که‌بازرگان نیستند، و چون اثرات این‌کارروی دادوستد بانك را حتی خودکاسبکاران عموماً نمی‌دانند، من می‌کوشم تاآنجاکه بتوانم آن‌را تشریح کنم.

قانون غیر مدون بازرگانان[۵] که وقتی برقرار شد که قوانین غیرمتمدن اروپا انجام قراردادهای آنان را مجبور نمی‌کرد، و در طول دورهٔ دو قرن گذشته جزو قوانین تمام ملل اروپا درآمده است، چنان امتیازاتی برای بروات قائل شده است که در قبال آنها پول آسان‌تر قرض داده می‌شود تا در برابر سایر انواع تعهدات، مخصوصاً وقتی که در عرض مدت کوتاهی از تاریخ آن مثلا دو تا سه ماه قابل پرداخت باشد. اگر، وقتی‌که برات حال می‌شود، محال علیه به‌محض رؤیت آن‌را نپردازد، ازهمان لحظه ورشکسته اعلام می‌شود. برات واخواست شده، وبه‌محال‌له برمی‌گردد، که اگر او هم بلافاصله وجه آن‌را نپردازد ورشکست خواهد بود. چنانچه، قبل از اینکه به‌شخصی‌که آن رابه‌محال علیه ارائه می‌دهد، برات چنددست گشته باشد، و هرکدام ازآنها مبلغ‌آن‌را نقداً یا جنسی پرداخت‌کرده باشند، وهرکدام ازآنها اظهارکندکه به‌نوبه‌خود وجه‌آن‌را دریافت کرده، و چنانچه تمام آنها آن‌را ظهرنویسی‌کنند، یعنی اسم خود را در پشت برات بنویسند؛ هر ظهرنویس به‌نوبهٔ خود مسئول پرداخت وجه برات می‌شود، واگرنپردازد، وی نیز از آن لحظه ورشکسته خواهد بود. چنانچه برات‌کش، پذیرنده، و ظهرنویسهای برات همه افرادی باشندکه اعتبار آنها مشکوك باشد، بازهم‌کوتاهی مدت برای یك‌نوع تأمینی به‌صاحب برات می‌دهد. احتمال دارد همهٔ آنها بالاخره ورشکست شوند، ولی‌خیلی بعید است‌که همه آنها در یك چنین مدت‌کوتاهی باهم ورشکست بشوند. مسافر خسته‌ای که به‌یك مهمانخانهٔ قدیمی وارد می‌شود به‌خودش می‌گوید اتاقی‌که در آن بسر می‌برم ترك خورده وبیم فروریختن آن می‌رود؛ ولی خیلی بعید است‌که امشب خراب شود،

۵. Custom of Merchants درانگلیس قانون غیرمدون بازرگانی راگویندکه‌ناظر برقراردادها، مبادلات، بیمه و غیره است (مترجم).

و بنابراین من جرأت کرده و امشب را در آن به‌صبح خواهم آورد.

فرض کنیم بازرگان الف در ادینبورگ، براتی به‌عهدهٔ بازرگان ب درلندن، به‌مدت دوماه ازتاریخ آن بکشد. درحقیقت بازرگان ب درلندن چیـزی به‌بازرگـان الف در ادینبورگ‌بدهکار نیست،ولی موافقت‌می‌کندکه‌حوالهٔ الف‌راقبول‌کند،مشروط به‌اینکه قبل ازانقضای مدت پرداخت، وی براتی به‌همان مبلغ به‌بازرگان الف درادینبورگ‌حواله کند. به‌اضافهٔ بهره وحق‌العمل آن،که البته این‌هم براتی خواهد بود قابل‌پرداخت‌به‌مدت دوماه پس از تاریخ نوشتن آن، لذا بازرگان ب، قبل ازانقضای دوماه‌اول، حواله‌مزبور را به‌عهدهٔ بازرگان الف در ادینبورگ می‌کشد؛ که او هم درباره، قبل از انقضای‌دوماههٔ دوم حوالهٔ دوم را به‌عهدهٔ بازرگان ب در لندن صادر می‌کندکه آن‌هم دوماه پس‌ازتاریخ نگارش‌قابل‌پرداخت‌است؛ وقبل ازانقضای دوماههٔ سوم (ب) درلندن، براتی به(الف) در ادینبورگ حواله می‌کند، که آن‌هم دوماه پس از تاریخ نوشتن قابل‌پرداخت خواهد بود. این عمل‌گاهی نه‌تنها به‌مدت چندین‌ماه ادامه می‌یابد، بلکه چندین‌سال کلا طـول می‌کشد. همیشه حواله با مجموع بهره و حـق‌العملهای انباشته شده حواله‌های قبلـی، به‌بازرگان الف در ادینبورگ برمی‌گردد. نرخ بهره در هر سال ۵ درصد وحق‌العمل‌آن هیچ‌گاه برای هر حواله‌ای‌کمتر ازنیم درصد نیست. این حق‌العمل‌کاری بیش ازشش‌بار درسال تکرار می‌شود، و مجموع پولی‌که بازرگان الف بدین تدبیر بدست آورده‌ضرورتاً قدری بیش از هشت درصد برایش درسال خرج برداشته، وگاهی اوقات خیلی بیشتراز این مقدار؛ و آن‌وقتی است که مجبور باشد بهره‌روی‌بهره یا بهرهٔ مرکب بروات قبل‌را به‌اضافهٔ حق‌العمل‌کاری بپردازد. این عمل را استحصال پول به‌وسیلهٔ جـریان برای می‌نامیدند.

درکشوری‌که سود عادی سرمایه در بیشتر طرحهای بازرگانی بین شش و ده‌درصد فرض شده است، سفته‌بازی معامله موفقیت‌آمیزی است‌که نه‌تنها بازده آن هزینهٔ هنگفت پولی‌که بدین‌طریق قرض‌گرفته شده است می‌پردازد؛ بلکه، به‌غیر ازآن، مازاد سودخوبی هم برای عامل وطرح‌کنندهٔ آن به‌جا می‌گذارد. اما، طرحهای وسیع وپرهزینهٔ بسیاری نیز انجام شده که سالهای متمادی بدون اینکه سرمایه و وجوه دیگری، (جز آنچه‌باآن هزینهٔ هنگفت تهیه شده بود) آنها راحمایت‌کند، ادامه داشت. بدون تردید، طراحـان در رؤیای طلایی خود، تصویر مشخصی از این سودکلان داشتند. اما، به‌عقیدهٔ من، پس از اینکه از این خواب طلایی بیدار شدند، یعنی یا در پایان طرح، ویاوقتی که دیگرقادر به‌ادامهٔ آن نبودند، ندرتاً آنقدر شانس داشتند که سود کلان را تصاحب کنند[۶].

۶. روشی که در بالا اشاره‌شد به‌هیچ‌وجه معمولی‌ترین یاگرانترین روشی نیست‌که این قبیل مخاطره‌جویان ازطریق دست به‌دست‌گردانیدن بروات به‌تهیه پول می‌پرداختند. اغلب اتفاق می‌افتاد کـه بازرگان (الف) در ادینبورگ چند روزقبل از اینکه موعدبرات اول برسد، برات دیگری به‌وعدهٔ سه ماه به عهدهٔ همان بازرگان (ب) در لندن می‌کشید تابدین‌وسیله بازرگان (ب) در لندن‌بتواند ←

حواله‌هایی‌که (الف) در ادینبورگ به‌عهده (ب) در لندن صادر می‌کرد، دوماه‌قبل از سررسید مرتباً نزد بانکهای ادینبورگ و یا بانکداران آنجا تنزیل می‌شد؛ و براتهایی که بازرگان(ب)در لندن به‌عهده(الف)درادینبورگ مجدداً حواله می‌کرد، او هم مرتباً نزد بانك انگلیس، یا بعضی از بانکداران لندن تنزیل می‌کرد. هرچه که برمبنای این اوراق در گردش در ادینبورگ پیش‌پرداخت شده‌بود، درپولهای‌کاغذی بانکهای‌اسکاتلند، ظاهر می‌گشت، و در لندن، وقتی‌که دربانك انگلیس تنزیل‌می‌گردید، در اسکناسهای آن بانك پدید می‌آید. با اینکه تمام براتهایی که به‌استناد آن پول بانکی مزبور وام داده شده به‌محض سررسید پول آن به‌سرعت برمی‌گشت؛ معهذا مقداری که حقیقتاً درقبال اولین برات وام داده شده بود، در واقع هیچ‌وقت به‌بانکی که آن را پرداخت کرده باز نمی‌گشت؛ زیرا قبل از سررسید هر برات، برات دیگری‌که مبلغ آن قدری بیشترازبراتی بودکه باید فوراً پرداخت می‌شد، صادر شده بود، و تنزیل برات اخیر برای پرداخت وجه براتی‌که به‌زودی حال می‌شد در اصل لازم بود. بنابراین، پرداخت وجه برات اول همیشه ساختگی و صوری بوده است. نهری، که به‌وسیلهٔ بروات درگردش مزبورمجبوراً از صندوق بانکها خارج شده بود، هرگز با نهری‌که باید پول را به‌صندوقهای بانك برگرداند تأمین نمی‌شد و پولهای برگشتی نمی‌توانستند جای پولهایی که ازخزانه‌خارج

برات اولی را بپردازد. این برات چون به‌حواله‌کرد خود بود، بازرگان (الف) آن را به‌قیمت اسمی می‌فروخت؛ و با پول آن بروات دیداری عهده (ب) در لندن را که با پست برایش‌فرستاده بود، می‌خرید. در اواخر جنگ اخیر، مبادلهٔ بروات بین لندن و ادینبورگ اغلب سه درصدبه‌زیان ادینبورگ بود، و بروات دیداری مزبور اغلب در همان حدود برای بازرگان (الف) هزینه‌داشت. این نوع داد و ستد لااقل چهاربار درسال‌انجام‌می‌شد، ودرهربار دست‌کم $\frac{1}{2}$ درصدحق‌العمل به‌آن تعلق می‌گرفت، که درسال برای بازرگان (الف) لااقل چهارده درصد خرج برمی‌داشت. گاهی اوقات، بازرگان (الف)، چند روز قبل ازسررسید برات اول، برات دیگری به‌سررسید دو ماه به‌عهدهٔ شخص ثالثی، مثل بازرگان (ج)، درلندن می‌کشید، تا باپول آن‌برات اولی راکارسازی دارد. برات اخیر در وجه (ب) قابل پرداخت بود،که چون بازرگان (ج) آن‌را می‌پذیرفت، در یکی از بانکهای لندن آن‌را تنزیل می‌کرد؛ وبازرگان (الف)، چند روزقبل ازسررسید برات مزبور، برای اینکه بازرگان (ج) بتواند برات مزبور را بپردازد، برات سومی، به‌مدت دوماه صادرمی‌کرد،که گاهی اوقات به‌عهده طرف خود آقای (ب) درلندن، وگاهی هم به‌عهدهٔ شخص سوم یاچهارمی، مثلا آقای (د) یا (ه) بود. این برات سوم در وجه آقای (ج) قابل پرداخت بود؛که وی به‌محض قبول آن، به‌همان طریق دریکی از بانکهای لندن آن‌را تنزیل می‌کرد. این عملیات‌گاهی لااقل شش‌بار درسال تکرار می‌شد، و دست‌کم هربارحق‌العملی به‌میزان نیم‌درصد به‌آن اضافه می‌شد، به اضافهٔ بهرهٔ قانونی پنج‌درصد، این روش تهیهٔ پول، به‌همان نحوی‌که درمتن کتاب شرح دادیم، برای بازرگان (الف) چیزی در حدود هشت درصد خرج برمی‌داشت. اما، باصرفه‌جویی در هزینهٔ مبادله‌بین‌لندن و ادینبورگ، مخارج تهیهٔ پول‌کمتر از ان چیزی می‌شدکه در قسمتهای قبلی این زیرنویس به‌آن اشاره کردیم؛ ولی درآن‌صورت لازم می‌آمدکه اعتباراستوار وپابرجایی، در تعداد بیشتری ازبانکها، به‌غیر از بانك‌لندن، ایجاد شود، واین امتیازی بود که بیشتر آن حادثه‌آفرینان سرمایه‌گذار همیشه به‌آسانی نمی‌توانستند حاصل کنند.

شده بود پر کنند.

پولهای کاغذی که بر مبنای بروات در جریان منتشر می‌گردید، در بسیاری از موارد، بالغ برمجموع وجوهی بوده است که برای انجام یك طرح وسیع کشاورزی، بازرگانی، یا صنعتی در نظر گرفته می‌شد؛ و به‌هیچ‌وجه مساوی مبلغی نبود که، اگر پول کاغذی وجود نمی‌داشت، طراح مجبور می‌شد، برای پاسخگوئی به‌تقاضاهای گهگاهی و اتفاقی آن‌را بیکار و به‌صورت پول نقد نزد خود نگه‌دارد.

درنتیجه، قسمت بیشتر این‌نوع پولهای کاغذی، از مقدار طلا ونقره‌ای‌که اگرپول کاغذی وجود نمی‌داشت، درکشور جریان پیدا می‌کرد بیشتر بود. بنابراین، پول‌کاغذی بیش از پول درجریانی بودکه جامعه می‌توانست به‌آسانی جذب‌کرده وبه‌کار اندازد، و روی این اصل بلافاصله برای تبدیل به‌طلا و نقره به‌بانکها برگشت داده می‌شد، تاهرقدر که ممکن باشد با تبدیل آن پولهای فلزی بدست آورند. براتهای درجریان سرمایه‌ای بود که طراحان مزبور، با زیرکی و هوشیاری برای بیرون آوردن از صندوق بانکها طرح آن را ریخته بودند، که البته نه‌تنها با اطلاع ویا رضایت عمدی بانك‌ها بود، بلکه شاید بانکها تامدتی هم‌کوچکترین سوءظنی نداشتند وفکر نمی‌کردند که حقیقتاً این خود بانك است‌که سرمایه را به‌آنها داده است.

وقتی دونفر که مرتباً به‌عهدهٔ هم برات می‌کشند، براتهای خود را همیشه نزدیك بانکدار تنزیل‌کنند، بانك باید فوراً تشخیص بدهد که منظورشان چیست، وبه‌خوبی‌بفهمد که این دونفر، با سرمایه خود کار نمی‌کنند، بلکه با سرمایه‌ای که بانك به‌آنها وام داده است تجارت می‌کنند. ولی اگراین‌دونفر گاهی براتهای‌خودرادریك‌بانك، وگاهی‌دربانك دیگرتنزیل‌کنند، وهمچنین هنگامی‌که این‌دوتن تنها به‌حواله‌کرد هم براتی صادرنکنند، بلکه گاهی تعداد زیادی از سفته‌بازان راهم‌که ازاین طریق تحصیل پول استفاده‌کرده وهمدیگر راکمك می‌کنند، دراین امر وارد کنند، وروی این اصل تاآنجاکه امکان داشته باشد تشخیص امر را برای بانك دشوار کنند، بانك یك برات حقیقی را از یك برات ساختگی تشخیص نمی‌دهد؛ یعنی بین براتی‌که از طرف یك بستانکار حقیقی به‌یك بدهکار حقیقی حواله شده وبراتی که بستانکار حقیقی جز بانکی که آن‌را تنزیل‌کرده ندارد، و بدهکار واقعی نداشته بلکه فقط یك طراح و سفته‌باز برای به‌دست‌آوردن‌پول آن‌راکشیده قائل به‌تفکیك نمی‌شود. وقتی، بانك متوجه این مسأله می‌شود‌که ممکن است بسیار دیر شده باشد، یعنی فقط می‌فهمد که قبلا مقادیر زیادی بروات سفته‌بازان وطراحان اقتصادی راتنزیل کرده، واگر بخواهد ازتنزیل بیشتر بروات آنها خودداری‌کند، به ناچار همه‌را ورشکست می‌کند، و بدین وسیله با ورشکست کردن آنان خود بانك هم ورشکست می‌گردد. بنابراین، به‌جهت ایمنی و منافع خودش، بانك ممکن است متوجه‌شود که لازم است، درچنین وضع خطرناکی، مدتی کار خود را ادامه دهد، اما، درضمن سعی کند به‌تدریج عقب‌نشینی‌کند، و روی این اصل هر روز مشکلات بیشتری در راه تنزیل بروات آنان ایجاد کنند، تا اینکه سفته‌بازان رامجبور سازد که به‌تدریج یا به‌بانکهای دیگر مراجعه کنند، ویا روشهای دیگری برای تهیه پول پیداکنند، به‌طوری‌که خود

بانك بتواند به‌سرعت ازاین چنبره خلاص شود. لذا اشکالاتی که بانـك انگلیـس، و بانکداران عمدهٔ لندن، و حتی بانکهای محتاطتر اسکاتلند، پس ازمدتی‌به‌آن‌دچارشدند، (یعنی پس از اینکه درتنزیل بروات خیلی زیاده‌روی کرده بودند)، نه تنها سفته‌بازان مزبور را وحشت‌زده، بلکه نهایت درجه عصبانی و ناراحت‌کرد. مضیقه بی‌پولی خودشان را، که بدون تردید، ذخیره احتیاطی ولازم بانك، بانی و باعث آن بود، مضیقهٔ کشور نامیدند، و معتقد بودند که این بی‌پولی، کلا، ناشی ازنفهمی، بزدلی، و رفتار نادرست بانکهاست، که کمکهای وسیعی به‌تعهدات و قبول مسئولیتهای پرجرأت کسانی که خودرا به‌زحمت انداختند تاکشور را ثروتمند و آباد و زیباکنند، نکردند. ظاهراً آنها فکر می‌کردند، که وظیفهٔ بانکها اینست که هر چقدر سفته‌بازان وطراحان مزبورمی‌خواستند وبه‌مدتهای طولانی به‌آنها وام بدهد. اما، بانکها چون بدین‌طریق از دادن اعتبارات بیشتر به‌کسانی که قبلا وجوه زیادی دریافت‌کرده بودند، خودداری‌کردند، تنها راه‌حلی را انتخاب‌کردندکه درآن شرایط امکان داشت‌که یاآبروی خودشان ویا آبروی‌کشور را نجات بدهند.

درکشاکش اینهمه داد وفریاد وگرفتاری، بانك تازه‌ای دراسکاتلند به‌منظوررهایی ونجات بی‌پولی‌کشور تأسیس شد. این طرح بسیار عالی بود؛ ولی اجرای‌آن‌که به‌منظور نجات‌کشور ازبی‌پولی بود، غیرعاقلانه می‌نمود وشاید ریشهٔ اصلی علل این گرفتاری را هیچ‌گاه نفهمیدند. این بانك در دادن اعتبارات، وتنزیل بروات خیلی دست ودلبازتر از تمام بانکهای قدیم بود. درمورد تنزیل برات، ظاهراً هیچ‌گونه تمایزی بین بروات صوری وبروات حقیقی قائل نمی‌شد، وهمه را به‌طوریکسان عمل می‌کرد. اصول آشکار بانك این بود، که به اعتبار وثیقهٔ مطمئنی، کل سرمایه‌ای که باید در طرحهای نظیر بهبود واصلاح زمین به‌کار می‌رفت، وبرگشت سرمایهٔ آن بطئی وطولانی بود، به‌افراد قرض بدهد. گفته‌می‌شد که تأیید و تشویق چنین طرحهای اصلاحاتی هدف عمده مقاصد عمومی وهمگانی بودکه به‌آن منظور بنیاد یافته بود.

این بانك باگشاده‌دستی که دادن اعتبارات، وتنزیل بروات داشت، بدون تردید مقدار معتنابهی اسکناس چاپ کرد. ولی قسمت بیشتر این اسکناسها که بانك صادر کرده بود، چون بیشتر از مقداری بودکه جریان پول درکشور می‌توانست آن‌را به‌سادگی و آسانی جذب‌کرد وبه‌کار برد، به‌همان سرعتی‌که منتشر می‌شد، برای تبدیل به‌طلا ونقره به‌بانك برگشت داده می‌شد. صندوقها وخزانهٔ بانك مزبور هرگز پرنمی‌شد. سرمایه‌ای که سهامداران در دو قسمت پذیره‌نویسی‌کرده بودند، بالغبر ۱۶۰۰۰۰ لیره بود، کـه فقط هشتاد درصد آن پرداخت شده بود. این مبلغ باید درچند قسط پرداخت می‌شد. تعداد زیادی ازصاحبان وسهامداران بانك وقتی‌که اولین قسط خود را پرداختند حساب اعتباری بازکردند، و مدیران بانك که فکر می‌کردند بایدباهمان‌گشاددستی‌که به‌دیگران وام می‌دادند درمورد سهامداران نیزعمل‌کنند، اجازه دادندکه سهامداران مزبورازحساب اعتباری خود معادل آنچه که در اقساط بعدی پرداخت می‌کردند، قرض کنند. بنا براین، پرداختهای تعهدی مزبور فقط معادل مقدار وجوهی که لحظه‌ای قبل از خزانه بانـك

خارج شده بود، به‌صندوق بانك برگشت می‌داد. ولی اگر صندوقهای بانك مزبور همه کاملا پر بود، مازاد پول در جریان آن را سریعتر از هر وسیله‌ای که می‌توانست دوباره آن‌را پرکند تهی می‌ساخت، مگر روش وتدبیر مخربی‌که بانك مزبور پیش‌گرفته بود وآن‌هم برات‌کشیدن به‌عهدهٔ بانك لندن بود، که در سررسید بانك جدید اسکاتلند مجبور بود اصل وفرع آن به‌اضافهٔ حق‌العمل بانك لندن را، باکشیدن حوالهٔ دیگر به‌بانك‌مزبور بپردازد. گفته می‌شود در اثر اضافه انتشار اسکناس، خزانهٔ بانك چنان‌تهی شده بود که پس از چندماه از آغاز تأسیس بانك مجبور به‌اتخاذ این روش گردید تا شاید به‌وسیلهٔ حواله‌کردن به‌بانك انگلیس وضع خود را بهبود بخشد. مستغلات صاحبان سهام بانك مزبور چندین میلیون لیره ارزش داشت، و چون اوراق قرضه و قراردادهای اصلی‌بانك را تعهد پرداخت‌کرده بودند، حقیقتاً درقبال تمام تعهدات بانك مسئول بودند. باوجود روش سخاوتمندانه‌ای‌که بانك درپیش گرفته بود، در اثر اعتبار زیادی‌که به‌سبب تعهد پرداخت مالکان وسهامداران به‌وجود آمد بود، بانك مزبور توانست متجاوز از دوسال به‌کار خود ادامه دهد. وقتی مجبور شد متوقف شود، درحدود دویست هزارلیرهٔ‌اسکناس درجریان داشت. برای تقویت اسکناسهای مزبور که پیوسته به‌محض صدور به‌بانك برگشت می‌شد، دائماً براتهایی به‌عهدهٔ بانك لندن صادر می‌کردکه تعداد ومقدار وجه آن مرتباً افزایش می‌یافت، ووقتی متوقف شد، مبلغ بروات بالغ‌بر بیش از ۶۰۰۰۰۰ لیره بود. بنابراین، بانك مزبور درمدتی‌که قدری بیشتر از دوسال بود، به دو دستهٔ مختلف وامهایی متجاوز از ۸۰۰۰۰۰ لیره بانرخ بهرهٔ پنج درصد داده بود. شاید اگر این پنج‌درصد روی ۲۰۰۰۰۰۰ اسکناس درگردش بانك محاسبه می‌شد، سودخالص به‌شمار می‌آمد، وغیر از مخارج مدیریت بانك هزینهٔ دیگری ازاین سود موضوع نمی‌شد. اما ، براساس مازاد ۶۰۰۰۰۰ لیره‌ای‌که برای خاطر آن مرتباً براتهایی به‌عهدهٔ بانك لندن می‌کشید، به‌صورت بهره و حق‌العمل، بیش از هشت درصد به‌بانك مزبور پرداخت‌می‌کرد، و در نتیجه بیش از سه درصد روی سه‌چهارم معاملات خود ضرر می‌دید.

عملیات بانك مزبور ظاهراً اثراتی پدیدآوردکه کاملا بانظر کسانی‌که آن را طرح‌ریزی کرده و رهبری می‌کردند مغایر بود. ظاهراً منظورشان این بود که طرحهای پرتحرك وپرجرأتی (طرحهای مزبور راچنین تلقی‌می‌کردند) : که درقسمتهای مختلف کشور اجرا می‌شد تأیید و حمایت کند؛ و ضمناً به‌وسیلهٔ جذب تمام عملیات بانکی، سایر بانکهای اسکاتلند، بویژه بانکهایی که در ادینبورگ تأسیس شده بود، و عقب‌ماندگیشان درتنزیل بروات سبب رنجش بازرگانان شده بود، از میدان خارج کنند. تردیدی‌نیست، که بانك مزبور موقتاً سرمایه‌گذاران را نجات داد، و به‌آنها فرصت دادکه طرحهای‌خود را تا دو سال دیگر هم ادامه دهند، در صورتی که بدون تأسیس چنین‌بانکی قادرنبودند کار خود را دنبال‌کنند. ولی باهمین‌کار آنها رابیشتر درقرض فرو برد، به‌طوری‌که به‌هنگام ورشکستگی بانك، اثر آن روی خودشان و بستانکاران هردو فوق‌العاده سنگین بود. بنابراین، عملیات‌این‌بانك، به‌جای‌نجات ورهایی‌ازگرفتاریها وبدبختیها، درحقیقت‌در درازمدت مضیقهٔ بی‌پولی راکه طراحان مزبور برای خودشان وکشور ایجادکرده بودند

زیادکرد. اگرقسمت بیشتر سرمایه‌گذاران دوسال قبل ازتوقف واقعی ازکار دست می‌کشیدند، هم به‌نفع خودشان بود، وهم به‌نفع بستانکاران وکشور. اما، گشایش موقتی که بانك مزبور درکار سرمایه‌گذاران ایجادکرد، باعث فرج دائمی سایربانکهای‌اسکاتلند شد. تمام واسطه‌هایی که در تنزیل بروات خود نزدبانکهای مزبور موفقیتی نداشتند، به‌این بانك جدید روی‌آوردند وبا آغوش‌باز پذیرفته شدند. بنابراین، بانکهای دیگر، از دایره خبیثه، که نمی‌توانستند قبلا به‌هیچ‌وسیله‌ای بدون تحمل زیان فراوان، و شاید هم تا اندازه‌ای با بی‌آبرویی، خارج شوند، خود را بیرون آوردند.

لذا، در درازمدت عملیات بانك مزبور که به‌منظور گشایش درپی پولی آغاز شده بود، باعث افزایش فشار وتنگی‌گردید؛ و درحقیقت رقبایی راکه قصد داشت از میدان خارج‌کند از بدبختی رهانید. درآغازکار این بانك عقیدهٔ‌گروهی این بودکه هرچقدر که صندوقهای بانك به‌سرعت خالی شود، به‌استناد وثیقهٔ‌کسانی‌که پولهای‌کاغذی رابه‌آنها وام داده می‌تواند پول تهیه‌کند. به‌نظر من، تجربه بزودی به‌آنها فهماندکه این روش تهیهٔ پول خیلی‌کندتر ازآن بودکه پاسخگوی منظور فوق باشد؛ وخزانهٔ بانك‌که دراصل زیاد پرنبود، و به‌سرعت خالی می‌شد، به‌هیچ تدبیری پر نمی‌شود مگرروش‌مخرب‌حواله کشیدن به‌عهدهٔ‌بانك‌لندن، به‌طریقی‌که در سررسید آن، پرداخت به‌وسیلهٔ برات دیگری که‌متضمن بهره و حق‌العمل است به‌عهدهٔ همان‌بانك به‌عمل‌آید. اما، با اینکه بااعمال این روش می‌توانستند به‌همان سرعتی‌که می‌خواستند پول تهیه‌کنند، ولی، به‌جای اینکه سود ببرند، هردفعه که این عملیات صورت می‌گرفت، زیان می‌دیدند؛ به‌طوری که در درازمدت خودشان را ورشکست می‌کردند، درست مثل یك‌شرکت بازرگانی، تردیدی نیست که اگر به‌عملیات پرهزینهٔ تنزیل پی‌درپی برات مبادرت نمی‌کردند، شاید، به‌این زودی ورشکست نمی‌شدند. مع‌هذا باز هم نمی‌توانستند از بهرهٔ صدور اسکناس منتفع شوند. زیرا اسکناس منتشره بیشتر از مقدار پولی بود که جامعه می‌توانست‌جذب‌کرده و به‌کار برد، به‌همان سرعتی‌که انتشار می‌یافت برای تبدیل باپول مسکوك طلا ونقره به‌بانك برگشت داده می‌شد؛ وخود بانك مرتباً مجبور بود برای این پرداختها پول قرض کند. بعکس، مجموع مخارج این‌قرضها، و هزینهٔ استخدام نمایندگان بانك برای‌اینکه به‌دنبال اشخاص متمول وپولدار بگردند تا از آنها وام بگیرند، ومذاکره بااین اشخاص، وهزینهٔ صدور اوراق قرضه و حواله‌ها برآنها تحمیل می‌گردید، و به‌همان اندازه‌درترازحساب‌هایشان زیان نشان می‌داد، طرح دوباره پرکردن خزانه بانك را بااین تدبیر می‌توان تشبیه به‌استخر آبی‌کردکه مرتب آب از آن خارج می‌شود، واز نهر دیگر آب تازه وارد آن می‌گردد، صاحب این استخر برای اینکه سطح آب همیشه یکسان بوده و دائماً استخر پرباشد چند نفر را استخدام‌کندکه سطل به‌دست گرفته وبرای آوردن آب ازچاهی که در فاصلهٔ نسبتاً دوری قرار گرفته دائماً در رفت و آمد باشند تا آب لازم را برای پر نگاه‌داشتن استخر فراهم کنند!

ولی با اینکه ثابت شد عملیات مزبور درمورد بانك به‌عنوان یك شرکت بازرگانی نه‌تنها عملی است بلکه سودآور نیز هست؛ مع‌هذاکشور هرگز نمی‌توانست ازآن منتفع

شود؛ بلکه بعکس، باید زیانهای هنگفتی هم از این نوع عملیات متحمل شده باشد. این عملیات به‌هیچ‌وجه کمترین اثری در افزایش مقدار پولی که باید قرض‌داده شود نداشت. فقط می‌توانست این بانك را در سراسر کشور تبدیل به‌یك نوع‌صرافی یاادارهٔ استقراض عمومی‌کند. کسانی‌که می‌خواستند وام بگیرند به‌جای اینکه برای گرفتن وام به‌افراد خصوصی مراجعه‌کنند به‌این بانك مراجعه می‌کردند. اما بانکی‌که به‌پانصد نفر مختلف پول قرض می‌دهد، واکثر آنها را مدیران بانك نمی‌شناسند، در انتخاب افرادی‌که باید وام بگیرند هوشیارتر ودقیقتر از فرد خصوصی که پول خود را فقط به‌چند نفر معدود وام می‌دهد نیست؛ صراف مزبور همهٔ کسانی که از او وام می‌گیرند می‌شناسد، و به‌رفتار متین وصرفه‌جوی مشتریان خود اعتماد کامل دارد. بدهکاران چنین بانکی‌که رفتار و کردار آنها راشرح دادم، اکثریتشان، سرمایه‌گذاران خیال پردازی‌بودند،یعنی‌کسانی‌که براتهای مختلفی برای تهیه پول می‌کشیدند، وبرای بازپرداخت آن مجدداً برات دیگری تنزیل می‌کردند، وپول به‌دست آمده را در تعهدات تفریط می‌کردند، و با تمام کمکی که به‌آنها می‌شد، نمی‌توانستند طرحهای خود را کامل‌کنند، واگر طرحها نیز کامل می‌شد، هزینه‌های خود را نمی‌توانستند مستهلك کنند، واز عهدهٔ پرداخت وجوهی که برای معاش تعداد کارگری که دراین طرحها استخدام‌کرده بودند برنمی‌آمدند. بعکس، بدهکاران متین وعاقل وصرفه‌جوی افراد خصوصی، محتملا پولی‌که وام‌گرفته بودند در تعهدات وطرحهایی به‌کار می‌بردند،که متناسب با سرمایهٔ آنهاست، و با اینکه طرحهای این افراد بزرگی وعظمت آنها را نداشت، ولی محکمتر وسودآورتر بود، وهزینه‌های خود را با سودهنگفتی جبران می‌کرد، وبدین‌وسیله می‌توانست وجوه زیادی برای نگاهداری عده بیشتری‌کارگرکه دراین طرحها استخدام شده بودند تدارك کند. بنابراین موفقیت این عملیات، بدون اینکه سرمایهٔ‌کشور راکمترین افزایشی دهد، فقط پول را از طرحهای عاقلانه وسودآور به‌تعهدات نابخردانه وزیان‌آور منتقل می‌کرد.

آقای لا[7] عقیده داشت که‌صنعت اسکاتلند به‌علت کمبود پولی که باید درآن به‌کار برده می‌شد، ضعیف وناتوان است. وی پیشنهادکرد، که یك بانك مخصوص تأسیس‌شود، واین بانك برمبنای ارزش مجموع زمینهای کشور وبه‌همان مقدار پول کاغذی منتشر کند، تا این دردکم‌پولی درمان شود. وقتی برای اولین‌بار وی این پیشنهاد را ارائه داد، پارلمان اسکاتلند اتخاذ این نظر را صلاح نمی‌دانست. این طرح رابعدها دوك‌دارلئان در زمانی که نایب‌السلطنه فرانسه بود اتخاذکرد. فکر امکان افزایش و تکثیر پول کاغذی به‌هرمبلغ، پایه و اساس طرح می‌سی‌پی را تشکیل می‌دهد، که یکی از پرخرجترین و ومسرف‌ترین طرحهای بانکی و سفته‌بازی جهان آن روز بود. آقای دوورنه[8] در بررسی افکار سیاسی روی امور بازرگانی ومالیه آقای دوتو[9]، عملیات مختلف این طرح راچنان کامل، وروشن و با چنان نظم وترتیبی تشریح کرده است، که دلیلی نمی‌بینم به‌آن اشاره کنم. اصولی‌که‌برمبنای آن‌طرح‌مزبور پی‌ریزی شد، درمقاله‌ای که آقای لا دربارهٔ پول

7. Law. 8. Du Verney. 9. Du Tot.

وتجارت منتشر کرد تشریح شده است؛ این مقاله وقتی نامبرده پیشنهاد خود را بـرای اولین‌بار مطرح کرد در اسکاتلند منتشر شد. افکار بسیارعالی ولی رؤیایی و خیالـی که در آن مقاله و آثار دیگر سایرین مطرح شد هنوز هم بسیاری از مردم را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، و شاید، تا اندازه‌ای هم موجب افزایش مازاد پول کاغذی شده‌باشد که اخیراً دراسکاتلند وسایر جاها به‌باد انتقادگرفته شده است.

بانك انگلیس بزرگترین بانك ناشر اروپاست. ایـن بانك، متعاقب قانون مجلس، به‌وسیلهٔ فرمان مخصوصی، به‌تاریخ ۲۷ ژوئیه ۱۶۹۴ تأسیس شد. درآن زمان این بانك مبلغی معادل ۱۲۰۰۰۰۰ لیره به دولت قرض داد که به‌اقساط سالیانـه ۱۰۰۰۰۰ لیره بازپرداخت شود؛ یعنی بهره‌ای معادل هشت درصدکه سالی ۹۶۰۰۰ لیره می‌شود، به‌اضافهٔ ۴۰۰۰ لیره هزینهٔ اداری. باید اذعان داشت‌که، اعتبار دولت جدیدی‌که پس از انقلاب روی‌کارآمده بود باید خیلی‌کم بوده باشدکه مجبور بود پول را با یك چنین بهره‌کلانی قرض کند.

در سال ۱۶۹۷ به‌بانك‌اجازه داده شدکه‌مبلغ ۱۰۰۱۱۷۱ لیره و ۱۰ شلینگ‌به‌سرمایه خود بیفزاید بنابراین، درآن سال مجموع سرمایه بانك بالغ‌بر ۲۲۰۱۱۷۱ لیـره و ۱۰ شلینگ بود. گفته می‌شود این افزایش مبلغ جدید برای کمك به‌اعتبار عمومی بود. در سال ۱۶۹۶ اسناد خرید قسطی با ۴۰، ۵۰ و۶۰ درصد تنزیل می‌شد، واسکناسهای بانك در بیست درصد[۱۰] در دورهٔ ضرب عظیم سکهٔ نقره، که در همان زمان بود، بانك فکر کرد به‌صلاح است که انتشار اسکناس را،که ضرورتاً موجب بی‌اعتباری بانك شده قطع کند.

متعاقب مادهٔ ۷ قانون سال هفتم سلطنت ملکهٔ‌آن، بانك به‌خزانه‌داری مبلغ۴۰۰۰۰۰ لیره وام پرداخت؛که روی‌هم‌رفته باقرضی‌که قبلا داده بود ۱۶۰۰۰۰۰ لیره شد،که مبلغ سود سالیانهٔ آن ۹۶۰۰۰ لیره، به‌اضافه ۴۰۰۰ لیره هزینهٔ اداری بود. بنابراین، در سال ۱۷۰۸ اعتبار دولت مثل اعتبار افراد خصوصی خوب شد، زیرا توانست بانرخ شش‌درصد که نرخ معمولی بهره دربازار آن روز بود پول قرض کنند. به‌دنبال قانون مزبور، بانك بروات خزانه‌داری راکه بالغ‌بر ۱۷۷۵۰۲۷ لیره و۱۷شلینگ و $\frac{۱}{۲}$۱۰ پنس با نرخ ۶درصد بهره بود ملغی‌کرد، ودرهمان حال نیز به‌بانك اجازه داده شدکه برای دو برابر کردن سرمایه خود تعهد پرداخت جدید قبول‌کند. ازاینرو، درسال ۱۷۰۸، سرمایهٔ بانك بالغ‌بر۴۴۰۲۳۴۳ لیره شد؛ و مبلغ ۳۳۷۵۰۲۷ لیره و ۱۷ شلینگ و $\frac{۱}{۲}$۱۰ پنس به‌دولت وام داد.

۱۰. نگاه کنید به‌تاریخ درآمدهای عمومی صفحه ۳۰۱.
See James Postlethwaite's History of public Revenue, Page 301.

درسال ۱۷۰۹ با پرداخت ۱۵ درصد بهره مبلغ ۶۵۶۲۰۴ لیره ویك‌شلینگ و ۹ پنس و مجدداً در سال ۱۷۱۰ با پرداخت ۱۰ درصد بهرهٔ مبلغ ۵۰۱۴۴۸ لیره‌و۱۲شلینگ و۱۱ پنس پول‌گرفت. لذا، درنتیجه این‌دوکمك سرمایهٔ بانك بالغبر ۵۵۵۹۹۹۵ لیره و ۱۴شلینگ و۸ پنس شد.

متعاقب قانون سال سوم سلطنت ژرژ اول (مادهٔ ۸) بانك معادل دومیلیون لیره اسناد خزانه را ابطال کرد. بنابراین، تا آن روز بانك مبلغ ۵۳۷۵۰۲۷ لیره و ۱۷شلینگ و ده پنس به‌دولت وام داده بود. درسال هشتم سلطنت ژرژ اول (ماده ۲۱) بانك‌ازشرکت دریای جنوب سهامی به‌مبلغ ۴۰۰۰۰۰۰ لیره خرید؛ و درسال ۱۷۲۲ درنتیجهٔ تعهدات پرداخت جدیدی که برای خرید این سهام نیاز داشت، سهام سرمایهٔ بانك به۳۴۰۰۰۰۰ لیره افزایش یافت. بنابراین، بانك دراین مدت مبلغ ۹۳۷۵۰۲۷ لیره و۱۷شلینگ و $\frac{۱}{۲}$ ۱۰ پنس به‌دولت قرض داده بود؛ و موجودی سرمایه آن به ۸۹۵۹۹۹۵ لیره و ۱۴ شلینگ و۸پنس بالغ شد.

به‌همین دلیل مبلغی که به‌دولت قرض داده بود، و از آن بهره می‌گرفت، رفته‌رفته از موجودی سرمایهٔ بانك فراتر رفت، به‌عبارت دیگر از میزان سرمایه‌ای‌که بانك‌سودآن را به‌دارندگان سهام‌بانك‌می‌پرداخت بیشتر شد؛ یعنی‌بانك به‌استثناء سرمایه تقسیم‌شدهٔ‌خود، سرمایه تقسیم‌نشده‌ای به‌هم زد. و از آن زمان تاکنون سرمایه تقسیم نشده خود را حفظ کرده است. در سال ۱۷۴۶، بانك در موارد مختلف، مبلغ ۱۱۶۸۶۸۰۰ لیره به‌مردم وام داده و سرمایهٔ تقسیم شده بانك در اثر تعهد پرداخت و پذیره‌نویسیهای مختلف به ۱۰۷۸۰۰۰۰ بالغ شد. وضع این دو مبلغ از آن تاریخ تا به‌امروز به‌همین شکل است. به‌دنبال قانونی‌که در سال چهارم‌سلطنت ژرژ سوم (ماده ۲۵) گذشت، بانك موافقت کرد برای تجدید اجازهٔ تأسیس مبلغ ۱۱۰۰۰۰ لیره بدون بهره وبازپرداخت به‌دولت‌بپردازد. بنابراین مبلغ مزبور به‌هیچ‌کدام از دو مقدار وجه فوق چیزی نیفزود.

سود سرمایهٔ بانك طبق نوسانات نرخ بهره‌ای‌که درزمانهای مختلف، در قبال‌وامهای پرداخت شده به‌مردم دریافت کرده بود، فرق می‌کرد، همچنین سود سرمایه در شرائط و مقتضیات مختلف تغییر می‌کرد. نرخ بهره به‌تدریج ازهشت درصد به‌سه‌درصد تنزل کرد. در چند سال اخیر سود سهام بانك $\frac{۱}{۲}$ ۵ درصد بوده‌است.

ثبات بانك انگلیس یعنی ثبات دولت انگلیس. بستانکاران بانك‌وقتی متحمل ضرر و زیان می‌شوند که تمام آن پولهایی که‌به‌مردم وام‌داده شده از بین‌برود. هیچ بانك دیگری در انگلیس با قانون‌مجلس به‌وجود نمی‌آید، و هیچ بانکی نمی‌تواند بیش ازشش عضو داشته باشد. بانك مزبور، نه‌تنها مثل یك بانك عادی عمل می‌کند، بلکه ماشین‌بزرگ دولت هم هست. بیشتر اقساط سالیانه‌ای‌که بستانکاران دولت طلب دارند دریافت و یا پرداخت می‌کند، اسناد خزانه را به‌جریان می‌گذارد، و معادل مبلغ‌سالیانه وصولی مالیات زمین و جو سبز را از پیش به‌دولت می‌پردازد، زیرا اغلب پرداخت این نوع مالیاتها درسالهای بعد انجام می‌شود. درتمام این عملیات مختلف بانکی، وظیفهٔ بانك نسبت به‌مردم

ممکن است گاهی آن‌را مجبورکرده‌باشد، (بدون‌کوچکترین‌قصوری ازطرف‌مدیران‌بانك) که موجودی پول در جریان را با انتشار پول کاغذی زیادکند. همچنین بانك مزبوراسناد بازرگانان را تنزیل، و در موارد مختلف، اعتبار صرافهای عمدهٔ انگلیس، و حتی صرافهای هلند و هامبورگ را هم تضمین و تأییدکرده است. گفته می‌شود دریك‌مورد در سال ۱۷۶۳، در یك هفته برای‌همین‌موضوع درحدود ۱۶۰۰۰۰۰ لیره، که قسمت‌اعظم آن شمش طلا بود وام داده است. البته، من خودم به‌هیچ‌وجه قصد ندارم‌که کلان‌بودن وام مزبور، یاکوتاه‌بودن‌مدت را تأییدکنم. درموارد دیگر، این بانك بزرگ تبدیل به‌یك صراف می‌شدکه تنها وظیفه‌اش خردکردن پول بود.

عملیات هوشیارانهٔ بانك وقتی صنعت یك‌کشوررا توسعه می‌دهدکه‌قسمت اعظم‌سرمایه کشورکه بدون وجود بانك‌درکارهای مختلفی مشغول بود، به‌کارهای فعال و مولدی اختصاص داده شود، والا تنها افزایش میزان سرمایهٔ‌کشور، برای توسعهٔ صنعت، دردی را دوا نمی‌کند. قسمتی ازسرمایه‌ای‌که بازرگان اجباراً به‌صورت پول نقد و بیکار نزد خود نگاه‌می‌دارد، تا بتواند تقاضاهای اتفاقی را جواب دهد، چنان سرمایه مرده‌ای تشکیل می‌دهد، که تا وقتی دراین حالت باقی می‌ماند، چیزی برای وی یاکشورش‌تولید نمی‌کند. عملیات عاقلانهٔ بانکداری سبب می‌شودکه وی بتواند این سرمایهٔ مرده را تبدیل به‌سرمایهٔ فعال و مولدکند؛ یعنی آن را تبدیل به‌مواد خام کرده‌وروی آن‌کارکند، با تبدیل‌به‌ابزار تولید کند، یااینکه‌آذوقه وخواربار تهیه کند؛خلاصه‌آن‌راتبدیل‌به‌سرمایه‌ای‌کندکه‌چیزی برای او و کشورتولید می‌کند. پول طلا ونقره‌ای‌که در هرکشور جریان دارد، وبه‌وسیلهٔ آن محصول زمین وکار سالیانه به‌جریان افتاده و بین‌مصرف‌کنندگان واقعی آن توزیع می‌شود، درست مثل پول نقدی‌که بازرگان و یاواسطهٔ بیکار نزدخود نگاه می‌دارد سرمایهٔ مرده‌ای است. این قسمت ارزشمند سرمایهٔ‌کشور است، که هیچ چیز برای کشور تولید نمی‌کند. عملیات عاقلانهٔ بانکی، چون پول‌کاغذی را جانشین قسمت بیشتر این طلا و نقره می‌کند، سبب می‌شودکه کشورسهم بزرگ‌این سرمایهٔ مرده را تبدیل به‌سرمایهٔ فعال‌ومولد کند؛ یعنی تبدیل به‌سرمایه‌ای‌کندکه چیزی برای‌کشور تولید می‌کند. طلا و نقرهٔ موجود و در جریان یك‌کشور را می‌توان به‌خوبی با شاهراه‌آن‌کشور مقایسه‌کرد، که این شاهراه با آنکه تمام غله و سبزی و علوفهٔ‌کشور از طریق آن حمل می‌شود، خود آن یك‌ذره از هیچ‌کدام آنها را تولید نمی‌کند. عملیات عاقلانهٔ بانك با تهیهٔ یك راه هوایی واگن‌رو (اگر اجازه بدهید چنین استعاره بعیدی درمورد پول‌کاغذی را به‌کار برم) به‌کشور این فرصت را می‌دهدکه بیشتر قسمتهای شاهراههای خود را به‌چراگاههای خوب و مزارع غله اختصاص دهد، و بدین‌وسیله محصول سالیانهٔ کار و سرمایه رابه‌میزان قابل توجهی بالا خواهدبرد. اما، باید اعتراف‌کرد، که صنعت و تجارت‌کشور، با اینکه ممکن است قدری زیاد شده‌باشد، نمی‌تواند کلا آن‌طورکه برپایهٔ سفت و سخت طلا و نقره حرکت می‌کند، وقتی که روی بالهای ظریف و خوش ساخت‌پول کاغذی معلق‌است، ایمن باشد. به‌استثناء تصادفاتی که ناشی از عدم مهارت وتبحر مدیران وکارگردانان پول‌کاغذی‌است، صنعت و تجارت‌معروض چند اتفاق‌دیگری قرارمی‌گیردکه مهارت و احتیاط‌کارگردانان

مزبور نمی‌تواند آنها را رهائی بخشد.

مثلا در یك جنگ نابفرجامی، که در آن دشمن پایتخت را به‌تصرف درآورده است، و در نتیجه خزانهٔ طلا و نقره‌ای‌که پشتوانهٔ پول‌کاغذی است نیز به‌دست او افتاده است،در کشوری‌که‌مجموع پول‌در گردش پول‌کاغذی است ایجاد هرج و مرج و آشفتگی بیشتری می‌کند، تا درجایی‌که قسمت بیشتر پول در گردش آن طلا و نقره است. چون وسیلهٔعادی دادوستد ارزش خود را ازدست داده‌است، هیچ‌گونه مبادله‌ای‌صورت نمی‌گیرد مگرمعاملهٔ پایاپای یا معامله به‌نسیه. چون تمام مالیاتها معمولا به‌پول‌کاغذی پرداخت شده، دولت وسیله‌ای دیگربرای پرداخت حقوق‌سربازان‌و یاپرکردن انبارهای خود ندارد؛ و برگشت وضع‌کشور به‌حال نخستین دشوارتر خواهد بود تا وقتی‌که قسمت بیشترپول‌در گردش‌طلا و یا نقره باشد. روی این اصل دولتی‌که مایل است قلمرو کشورش همیشه در وضعی باشد که به‌آسانترین وجهی بتوان ازآن‌دفاع‌کرد، بایدنه‌تنهامواظب تکثیرفوق‌العادهٔ انتشار اسکناسی باشدکه بانك‌ناشر را به‌ورشکستگی سوق‌می‌دهد؛ بلکه حتی نسبت به‌مقدارانتشاری که قسمت بیشتر اسکناس در جریان‌کشورش را شامل می‌شود نیز دقت‌کافی مبذول دارد.

پول در گردش هرکشور را می‌توان به‌دوشعبهٔ مختلف تقسیم‌کرد: یکی گردش‌پولی که‌بین فروشندگان صورت‌می‌گیرد، ویکی‌هم گردش‌پولی‌که بین فروشنده و مصرف‌کننده است. گرچه همان قطعات پول، اعم از اسکناس و یا فلز، ممکن است گاهی در انتشارو گردش پولی نوع اول‌به‌کارورودو گاهی در گردش دوم، ولی‌هرکدام ازاین‌دورشته‌عملیات احتیاج به‌موجودی معین پول دارند که بتوانند کار خود را ادامه دهند، حال ازهرنوع پولی که باشد فرق نمی‌کند. ارزش کالاهایی که بین فروشندگان‌جریان‌دارد، هرگزبیشتر از ارزش کالائی‌که بین فروشندگان و مصرف‌کنندگان جریان دارد نیست؛ هرچه‌که فروشندگان، چون به‌طورعمده فروشی‌کار می‌کنند، معمولاهردادوستدمعین، مستلزم‌مبالغ هنگفتی‌است. بعکس، جریان‌پول بین فروشنده‌ومصرف‌کننده، چون معمولا باخرده‌فروشی سروکار دارند، اغلب مستلزم مبالغ بسیار ناچیزی است، بیشتراوقات یك شلینگ یاحتی نیم پنی برای این‌کار تکافو می‌کند. ولی‌مبالغ‌جزئی سریعتر گردش‌می‌کندتامبالغ‌بزرگ. یك شلینگ سریعتر دست بدست‌می‌گردد تا یك‌گینی، و یك نیم‌پنی بیشتر از یك شلینگ صاحب خودرا عوض می‌کند. بنابراین، بااینکه خریدهای سالیانهٔ مصرف‌کنندگان، لااقل مساوی ارزش‌کالاهای فروشندگان است، معمولا با مبالغ‌کمتری معامله می‌شود؛ در اثر سرعت بیشتر گردش پول، همان قطعات پول، وسیلهٔ خریدهای بیشتری خواهد بود تا خریدهای نوع اول.

پول‌کاغذی ممکن است طوری تنظیم شودکه یا بیشتر محدود به‌گردش پول بین فروشندگان مختلف باشد، یا اینکه در بیشتر معاملات بین فروشندگان ومصرف‌کنندگان نیز وارد شود. در جاهایی‌که اسکناسهای‌کمتر ازده‌لیره‌ای جریان ندارد، مثل لندن، پول کاغذی خودش را محدود به‌فروشندگان می‌کند. وقتی‌که یك اسکناس ده‌لیره‌ای به‌دست مصرف‌کننده‌ای می‌رسد، معمولا مجبور می‌شود در اولین مغازه‌ای که می‌خواهد به‌اندازهٔ

پنج شلینگ جنس‌بخرد آن راخردکند، به‌طوری‌که اغلب‌قبل ازاینکه مصرف‌کننده‌فرصت داشته باشدکه بیش از یك‌چهلم آن‌را خرج‌کند اسکناس مزبور به‌دست فروشنده می‌رسد. درجاهایی‌که مثل اسکاتلند، اسکناسهای‌کوچکتری مـانند اسکناس بیست‌شلینگی منتشر می‌شود، پول‌کاغذی به‌قسمت بیشتر مبادلات بین فروشنده‌و خریدار جریان پیدا می‌کند. قبل از تصویب قانونی‌که انتشاراسکناسهای ده‌شلینگی وپنج‌شلینگی راممنوع‌کرد، پولهای کوچك مزبور در بیشتر مبادلات ظاهر می‌شدند. درپولهای‌رایج امریکای شمالی، پولهای کاغذی یك شلینگی معمولا انتشار می‌یافت، و تقریباً تمام جریان پول را پرکرده بود. در بعضی ازاسکناسهای یورکشایر، حتی مبالغ‌کوچك مثل شش‌پنی هم‌یك اسکناس مخصوص داشت.

درجاهایی‌که‌صدوراسکناسهای‌کوچك‌مانع قانونی نداشته و معمولا این‌نوع‌اسکناسها انتشار می‌یابد، بسیاری از افراد متوسط و معمولی می‌توانند بانکدار بشوند و به‌این‌کـار تشویق می‌شوند. شخصی‌که سفتهٔ‌پنج‌لیره‌ای‌و یا حتی فته طلب بیست شلینگی‌وی راهمه‌کس ردکرده است، بدون تردید در ازاء حق‌الزحمه‌ای معادل شش‌پنس آن‌را در بانك یانـزد صراف خرد می‌کند. ولی ورشکستگیهای مکرری که این بانکداران بی‌پول معروض آن قرار می‌گیرند، ممکن است ناراحتیهای شدیدی را موجب شود، وگاهی اوقات‌بدبختیهای عظیمی برای تعداد زیادی از مردم تنگدست‌که اسکناس افراد دیگر را خردکرده‌اند پدید می‌آید.

شاید، بهتر این بودکه در سراسر خاك انگلیس اسکناسهای کمتر از مبلغ پنج لیره صادر نمی‌شد. احتمالا، درآن‌صورت پول‌کاغذی، در هرقسمت ازکشور، محدود به‌گردش بین فروشندگان مختلف می‌شد، درست مثل لندن در حال حاضرکه اسکناسهای کمتر از ده‌لیره در آن جریان ندارد؛ اسکناس پنج‌لیره‌ای در بیشتر نواحی‌کشور، اسکناسی است که‌گرچه قدری بیش ازنیمی از مقدارکالاهارا می‌توان باآن‌خرید، ولی به‌همان‌اندازه‌ای که‌در میان مخارج پرریخت وپاش‌لندن اسکناس‌ده‌لیره‌ای دست‌به‌دست می‌گردد، اسکناس پنج لیره‌ای، با اینکه به‌ندرت تمام آن یك دفعه خرج می‌شود، مورد توجه است.

باید دانست، درجایی‌که مثل لندن، پول‌کاغذی محدودبه‌مبادله بین‌فروشندگان‌است، همیشه مقدار زیادی طلا و نقره وجود دارد. در جاهایی‌که مثل اسکاتلند، و بیشتر ازآن در امریکای‌شمالی، پول کاغذی‌گردش‌کثیری بین‌فروشنده و مصرف‌کننده دارد، اسکناس طلا و نقره را بالکل ازکشور به‌خارج تبعید می‌کند؛ تقریباً تمام مبادلات عـادی تجارت داخلی با پول‌کاغذی انجام می‌شود. ممنوعیت انتشار اسکناسهای پنج شلینگی وده‌شلینگی تا اندازه‌ای‌کمبود طلا و نقره را در اسکاتلند ازبین برد؛ و اگر انتشار اسکناسهای‌بیست شلینگی هم ممنوع می‌شد مقدار طلا و نقره را بیشتر می‌کرد. گفته می‌شود در امریکا از وقتی‌که بعضی از پولهای کاغذی ممنوع‌گردیده مسکوك طلا و نقره فراوان‌تر شده‌است. وهمچنین‌گفته می‌شودکه قبل ازپیداشدن پولهای‌کاغذی، مسکوك‌طلا و نقره درآن‌کشور فراوان بوده است.

با اینکه پول‌کاغذی باید کاملا محدودبه‌گردش بین فروشندگان با یکدیگر باشد،

مع‌هذا بانك و بانکداران هنوز هم، مثل وقتی‌که پول کاغذی در تمام معاملات گـردش داشت، می‌توانند تقریباً همان‌نحو کمك را به‌تجارت و صنعت یك‌کشور بکنند. پول نقدی که‌فروشنده مجبور است برای اجابت تقاضاهای اتفاقی، نزد خودنگاه‌دارد، کالا بین وی‌و سایر فروشندگانی‌که او از آنها کالا می‌خرد به‌گردش درمی‌آید. وی نیازی نداردکه‌برای معاملهٔ بین خود و مصرف‌کننده‌اش، که مصرف‌کنندهٔ وی هستند وبا پول نقد از او خرید می‌کنند و به‌جای‌دریافت وجه‌پولی‌هم‌به‌او می‌دهند، پول نقد را عاطل نگاه‌دارد. بنابراین، با اینکه اجازه نمی‌دادندکه به‌غیر از مبالغی‌که کافی برای مبادلهٔ بین فروشندگـان است پول‌کاغذی دیگری منتشر شود، ولی بعضاً دراثرتنزیل بروات‌حقیقی، وقسمتی هم به‌دلیل وامی‌که براساس حسابهای اعتباری می‌دهند، بانك و بانکداران هنوز هم‌می‌توانستندقسمت بیشتر فروشندگان‌مزبوررا از لزوم نگاهداری مبالغ هنگفتی از سرمایهٔ‌خودشان به‌صورت پول نقد، و بیکارکه برای پاسخ به‌تقاضاهای گهگاهی کنار گذاشته بودند، برهانند. هنوز هم ممکن بود بتوانند نهایت کمك و مساعدتی راکه بانکها و بانکداران، بارعایت‌قوانین، انجام می‌دهند، به‌عمل آورند.

می‌توان‌گفت، مانع‌شدن افراد خصوصی، از اینکه سفته‌های‌یك بانکدار را، برای‌هر مبلغ اعم ازکوچك یا بزرگ قبول بکند، درحالی که خودشان راضی به‌قبول آن هستند، و یا محدودکردن یك بانکدار، از انتشار اسکناسهای‌کوچك، در حالی‌که تمام همسایگان او حاضر به‌قبول آن هستند، نقض آشکارآزادی طبیعی است‌که وظیفهٔ اصلی قانون‌حمایت از آنست، نه تخلف ازآن. بدون تردید، چنین مقرراتی، در بعضی از موارد نقض آزادی طبیعی است. اما اجرای آزادی طبیعی افراد معدودی، که ممکن است امنیت تمام جامعه‌را به‌مخاطره بیفکند، باید به‌وسیلهٔ قوانین تمام دولتها، اعم از آزادترین، یا مستبدترین آنها محدود بشود، و محدود هم شده است. مجبورکردن افراد به‌ساختن دیوار مشترك بـرای جلوگیری از آتش‌سوزی، نیز نقض آزادی طبیعی است، درست‌به‌همان شکلی‌که مقررات دادوستد بانکی پیشنهاد شده در این فصل نقض آزادی است.

پول‌کاغذی‌که به‌شکل اسکناس منتشرشده‌ازطرف‌اشخاصی‌که‌اعتبار آنها تردیدناپذیر است، که بدون‌هیچ‌گونه شرطی عندالمطالبه قابل پرداخت باشد، و در واقع هم به‌محض ارائهٔ آن پرداخت می‌شود، ارزشش از هرلحاظ مساوی باارزش پول طلا و نقره است؛ زیرا در هرآن می‌توان در برابر آن طلا و نقره دریافت‌کرد. هرچیزکه‌در قبال این پول بانکی خرید و فروش شود، لزوماً باید قیمت‌اش به‌همان ارزانی باشدکه اگر طلا و نقره می‌دادیم می‌توانستیم بخریم.

گفته شده است، افزایش پول‌کاغذی در اثر افزایش مقدار آن، و در نتیجهٔ کاهش ارزش مجموع پول در جریان، لزوماً قیمت پولی‌کالاها را بالا می‌برد. اما چون مقـدار طلا و نقره‌ای، که از جریان‌پول خارج شده، همیشه برابر با مقدار پول‌کاغذی است‌کـه انتشار یافته، پول‌کاغذی لزوماً مقدار پول در جریان را افزایش نخواهد داد. از اواخر سدهٔ‌گذشته تا به‌امروز قیمت خواربار هیچ‌وقت در اسکاتلند ارزانتر ازسال ۱۷۵۹ نبوده است، گو اینکه با انتشار اسکناسهای ده و پنج شلینگی، در آن سال پول‌کاغذی بیشتر از

امروز در جریان بود.

نسبت بین قیمت خواربار در اسکاتلند و انگلیس امروز همانست‌که قبل از انتشار عظیم اسکناس به‌وسیلهٔ بانکهای اسکاتلند، وجود داشت. در بسیاری از موارد، قیمت گندم انگلیس به‌ارزانی گندم فرانسه است؛ درصورتی‌که در انگلستان مقادیر زیادی پول کاغذی منتشر شده، و در فرانسه به‌ندرت پول کاغذی دیده می‌شود. درسال ۱۷۵۱ و۱۷۵۲ که‌آقای هیوم مقاله‌های سیاسی خود را چاپ‌کرد، و بلافاصله پس از انتشار عظیم پول‌کاغذی در اسکاتلند، افزایش محسوسی در قیمت خواربار پیدا شدکه احتمالا، به‌علت نامساعدبودن هوابود نه‌انتشار پول کاغذی. در حقیقت، درمورد پول‌کاغذی‌که شامل سفته‌هایی است‌که پرداخت آنها، در هر مورد، یا مبتنی برحسن‌نیت‌کسانی است‌که آن‌را انتشار داده‌اند، ویا مبتنی برشرایطی است‌که دارندهٔ این اسکناسها ممکن است همیشه قدرت انجام‌آن رانداشته باشد، وضع طور دیگری می‌شد؛ و اگر هم پرداخت سفته‌ها سالها پس از صدور، بدون اینکه بهره‌ای به‌آن تعلق‌گیرد، معوق می‌ماند، بازعکس‌العمل مردم فرق می‌کرد. بدون تردید، ارزش چنین پولهایی کم‌وبیش، پائین‌تر از طلا و نقره است، بستگی به‌این داردکه اشکالات و مبادلهٔ آن یا عدم قطعیت تعویض آن در برابر طلا و نقره کم باشد یا زیاد، و همچنین بستگی دارد به‌اینکه فاصلهٔ زمانی بازپرداخت آن‌کم است یا زیاد.

چند سال پیش شرکتهای مختلف بانکی اسکاتلند در اسکناسهای خود یك جملهٔ اختیاری می‌گنجاندند، که به‌موجب آن تعهد می‌کردندکه دارندهٔ اسکناس به‌محض ارائهٔ آن به‌بانك پول خود را دریافت می‌کند، و یا شش‌ماه پس از ارائهٔ آن به‌بانك، به‌اختیار مدیران بانك، کل مبلغ به‌اضافهٔ بهرهٔقانونی شش‌ماه مزبور رایکجادریافت‌خواهدکرد. مدیران بعضی از بانکها گاهی از این جملهٔ مجاز و اختیاری سوء استفاده می‌کردند، بدین نحوکه افرادی‌که قصد داشتند پولهای‌کاغذی زیاد خود را تبدیل به‌طلا ونقره‌بکنندتهدید می‌کردندکه از جمله اختیاری مزبور استفاده خواهندکرد، مگراینکه‌متقاضی فقط‌به‌تبدیل قسمتی ازمبلغی‌که درخواست مبادلهٔ آن را داشت رضایت‌دهد. سفته‌های بانکهای مزبوردر آن زمان قسمت اعظم پول در جریان اسکاتلند را تشکیل می‌داد، که عدم قطعیت پرداخت آن لزوماً ارزش آنها را پائین‌تر از ارزش طلا و نقره می‌برد. در مدتی که سوء استفاده از جملهٔ مشروحهٔ فوق ادامه داشت (به‌طورکلی در سالهای ۱۷۶۲ و ۱۷۶۳ و ۱۷۶۴ استفاده از حملهٔ مزبور بیشتر شیوع داشت)، درحالی‌که معاوضهٔ پول بین‌لندن کارلایل[11] به‌قیمت اسمی بود، مبادلهٔ پول بین لندن و دام‌فریز[12]، با اینکه این شهر در فاصلهٔ‌سی‌میلی کارلایل است، ولی‌نرخ مبادله چهاردرصد به‌زیان دام فریز بود. اما درکارلایل، بروات به‌طلا و نقره پرداخت می‌شد، درصورتی‌که در دام فریزبه‌اسکناسهای اسکاتلندی، و محرز نبودن تبدیل این اسکناسها به‌مسکوك طلا و نقره قیمت آنها را چهار درصد کمترازقیمت مسکوك‌کرده بود، همان قانونی‌که صدور اسکناسهای ۵ شلینگی و ده شلینگی را ممنوع کرد، جملهٔ مزبور را هم از روی اسکناسها حذف کرد، و بدین طریق معاوضهٔ پول بین

11. Carlisle. 12. Dumfries.

انگلستان و اسکاتلند را به‌نرخ طبیعی خود برگرداند، یعنی به‌برخی‌که جریان تجارت و فرستادن پول ایجاب می‌کرد.

در پولهای‌کاغذی یورکشایر، پرداخت مبالغ جزئی مثل نیم‌شلینگی گاهی به‌این شرط وابسته بودکه دارندهٔ اسکناس باید بقیهٔ پول خرد یك‌گینی رابه‌صادرکنندهٔاسکناس بدهد؛ و این شرطی‌بودکه‌اغلب دارندهٔ اسکناس‌قادر به‌انجام آن نبود، و لذا قیمت‌اسکناس را پائین‌تر از قیمت طلا و نقره برده بود. قانونی‌که از مجلسین گذشت این‌گونه‌عبارات‌و شرطها را غیرقانونی اعلام کرد، و مثل مورد اسکاتلند، کلیهٔ سفته‌های در وجه حامل کمتر از بیست شلینگی را ممنوع کرد.

پول کاغذی منتشره در امریکای شمالی شامل اسکناسهای در وجه حامل نبود، بلکه به‌صورت اسکناسهای دولتی بودکه پرداخت آن تا چند سال پس از انتشار حال نمی‌شد؛ و با اینکه دولتهای استعماری بهره‌ای به‌دارندهٔ اوراق مزبور نمی‌دادند، ولی آن‌را پول قانونی اعلام‌کردندکه در برابر کل ارزش انتشاری آن قابل تبدیل است، و در حقیقت‌کل مبلغ آن‌را دولت پس می‌داد. ولی با قبول این موضوع‌که امنیت مستعمره کاملا خوب بود، اگر فرض‌کنیم که صدلیره پانزده‌سال از تاریخ صدور آن قابل پرداخت است، در کشوری‌که نرخ بهره شش درصد است، ارزش حال صد لیره‌کمی بیشتر از چهل لیره می‌شود. بنابراین، مجبورکردن یك بستانکار، به‌قبول این‌پول‌کاغذی در قبال صد لیره‌ای که وی نقداً به بدهکار داده است یك بی‌عدالتی شدیدی بود که شاید، به‌ندرت از طرف دولتهایی‌که خود رادولت آزاد می‌نامند عمل شده باشد. این عمل دارای نشانه‌های آشکار از چیزی است‌که دکتر دوگلاس این مرد محترم و رك‌گو آن‌را برزبان‌رانده است؛ یعنی نقشه‌ای‌که بدهکاران متقلب برای فریب‌دادن بستانکاران کشیده‌اند. در حقیقت، دولت پنسیلوانیا[۱۳]، در اولین‌باری که در سال ۱۷۲۲، پول‌کاغذی انتشار داد، ادعاکرد، که‌پول کاغذی را با ارزش مساوی، با طلا و نقره عوض خواهد کرد، و برای‌کسانی‌که‌به‌هنگام دریافت قیمت‌کالاهایشان تفاوتی بین پول‌کاغذی مستعمره و طلا و نقره قائل می‌شدند جرایمی تعیین‌کرد؛ که البته خوداین قانون مثل قانون بالا مستبدانه و ظالمانه بود، ولی اثرش خیلی‌کمتر از آن بودکه منظور و مقصود قانونگذار را در تقویت و پشتیبانی پول برآورد. قانون رسمی یك‌کشور ممکن‌است‌یك شلینگ را به‌جای یك‌گینی پول قانونی اعلام‌کند، زیرا ممکن است دادگاهها را ملزم‌کندکه ذمهٔ بدهکاری راکه عرض‌حال تقدیم کرد بری‌کند. ولی هیچ قانون رسمی نمی‌تواند شخصی راکه‌اجناس خود را می‌فروشد، و آزاد است هرطورکه می‌خواهد بفروشد، مجبورکندکه در ازاء یك‌گینی‌کالای فروخته شده یك شلینگ دریافت‌کند. با وجود مقرراتی ازاین قبیل، در وقتی‌که پولهای مختلف در انگلیس معاوضه می‌شدند معلوم شدکه یك‌صد لیرهٔ استرلینگ، در بعضی از مستعمرات، برابر با یکصد و سی‌لیره تلقی می‌شد، و در بعضی دیگر از مستعمرات برابر مبلغ معتنابهی

۱۳. قبل از استقلال امریکا، و در زمان حکومت استعماری، هرکدام از سیزده ایالت امریکا یك‌دولت مستقل و جداگانه‌ای داشتند، و پنسیلوانیا یکی ازآن سیزده ایالت بود (مترجم).

یعنی هزار وصد لیره؛ این تفاوت ارزش لیره ناشی از تفاوت مقدار پول‌کاغذی بودکه درمستعمرات مختلف انتشار یافته بود، وهمچنین ناشی ازاین بودکه شرایط بازپرداخت و ابراء دین نهایی آن درچه مدت زمان و باچه احتمالی است.

بنابراین، هیچ قانونی نمی‌تواند منصفانه‌تر از قانون مزبور مصوبه پارلمان باشد، که من غیرحق درمستعمرات از آن شکایت دارند، وقانون مزبور چنین اعلام داشت‌که درآینده پولهای‌کاغذی‌که در مستعمرات انتشار می‌یابد نمی‌تواند برای بازپرداخت پول قانونی به‌شمار آید.

پنسیلوانیا درصدور وانتشار اسکناس ازتمام مستعمرات ما معتدل‌تر بوده است. بنابراین گفته می‌شودکه‌که ارزش پول‌کاغذی آن هرگز از ارزش پول مسکوکی که قبل از انتشار اسکناس رواج داشت پائین‌تر نرفته است. قبل ازانتشاراسکناس، پنسیلوانیا **واحد پول مسکوك خود را بالابرده بود، وبه‌وسیلهٔ قانون مجلس دستور دادکه ۵ شلینگ** استرلینگ در برابر ۶شلینگ و۳پنس پول مستعمره، وبعدها دربرابر ۶شلینگ و۸پنس معاوضه شود. بنابراین، یك‌لیره پول مستعمره، حتی وقتی‌که پول طلا ونقره درجریان بود، متجاوز از سی درصدکمتر از ارزش یك لیرهٔاسترلینگ ارزش داشت، ووقتی که **پنسیلوانیا پول کاغذی انتشار داد به‌ندرت ارزش آن از سی‌درصد تفاوت مزبور تجاوز** می‌کرد. دلیل افزایش ارزش وجهی مسکوك برای جلوگیری ازصدور طلا ونقره بود، یعنی باافزایش‌ارزش وجهی مسکوك، مقدارمساوی مسکوك درپنسیلوانیابامقادیر بیشتری پول انگلیس معاوضه می‌شد تا در خود انگلیس. اما، معلوم شد درست به‌همان‌نسبتی که پنسیلوانیا واحد مسکوك خود رابالابرد قیمت‌کالاهای انگلیس نیز افزایش یافته است، به‌طوری‌که طلا ونقرهٔ مستعمره مثل پیش، بسرعت ازکشور خارج می‌شد.

پول‌کاغذی هر مستعمره، باهمان مبلغ اسمی‌که انتشار یافته بود؛ به‌عنوان مالیات ایالتی پذیرفته می‌شد، وبناچار بدین‌طریق ارزش آن بیشتر از مقداری بودکه مدت بازپرداخت ویا پس دادن واقعی یافرضی آن ممکن بود ایجادکند.

ارزش اضافی پول‌کاغذی، برطبق مقدار پولی بودکه یك مستعمره بخصوص بیشتر ازمیزان مالیات ایالتی‌که باید می‌پرداخت منتشر می‌کرد. و در تمام مستعمرات میزان پول‌کاغذی بیشتر از مالیاتی بودکه باید به‌پردازد.

شاهی‌که قانونی وضع می‌کند مبنی براینکه نسبت معینی ازمالیات او باید با پول کاغذی از جنس معینی پرداخت شود، با اینکه شرایط پس دادن واسترداد نهایی پول کاغذی به‌طورکلی بستگی به‌اراده شاه دارد، ولی ارزش معینی برای اسکناس یا پول کاغذی ایجاد می‌کند. اگر بانکی‌که این پول را انتشار داده دقت‌کند تا مقدار آن‌را همیشه قدری‌کمتر از آن‌چیزی نگاه‌داردکه به‌آسانی قابل‌استفاده دراین‌راه باشد، تقاضای پول کاغذی ممکن است چنان باشدکه باصرفه باشد، یا در بازار ازمسکوك طلا ونقره‌ای که اسکناس جانشین آن شده قدری بیشتر به‌فروش رسد. بعضی ازمردم علت تفاوت‌پول (صرف پول) آمستردام، یا برتری پول بانکی رابه‌پول درجریان همین مسأله می‌دانند؛ گواینکه این پول بانکی را نمی‌توان با ارادهٔ صاحب آن از بانك خارج کرد. قسمت‌اعظم

بروات باید بااین پول بانکی پرداخت شود، یعنی با انتقال حساب در دفاتر بانکی؛ و می‌گویند، مدیران بانك آمستردام دقت می‌کنندکه‌کل مقدارپول بانکی راهمیشه پائین‌تر ازمقداری نگاه دارندکه کاربردی این‌چنین ایجاب می‌کند. گفته می‌شود، به‌این دلیل است که پول بانکی در برابر مبلغ بیشتری‌فروش می‌رود، و یا معادل ۴ تا ۵ درصد بیشتر ازپول مسکوك طلا ونقرهٔ آن‌کشور صرف می‌کند. اما، همان‌طورکه بعداً خواهیم دید، این دلیل بانك آمستردام تا اندازهٔ زیادی واهی وبی‌اساس است.

قیمت پول کاغذی‌که به‌پائین‌تر از ارزش مسکوك طلا ونقره تنزل می‌کند ارزش آن فلزات راکاهش نمی‌دهد، ویا سبب نمی‌شودکه مقادیر مساوی ازآن درقبال مقادیر کمتری کالای نوع دیگر مبادله شود. نسبت بین ارزش طلا و نقره وارزش هرنوع‌کالای دیگر، درتمام‌موارد بستگی به‌ماهیت یامقدار پول‌کاغذی‌مخصوصی، که‌ممکن‌است‌درکشور مخصوصی جریان‌داشته‌باشد، ندارد، بلکه‌مبتنی‌برفقرو غنای معادنی‌است، که‌دریك زمان معین بخش بزرگی از بازار تجارتی جهان راباآن‌فلزات اشباع می‌کند. تفاوت ارزش‌طلا و نقره باهرنوع کالای‌دیگر، بستگی‌دارد به‌تناسب بین‌مقدارکاری‌که برای آوردن کمیت معینی طلا ونقره به‌بازار لازم است، ومیزان‌کاری‌که برای آوردن مقداری از هر نوع کالای دیگر به‌آنجا لازم است.

اگر بانکداران درصدور هرنوع اسکناس درگردش، ویا اسناد در وجه حامل مجبور ومحدود به‌مقدارکمتری شوند، واگر ملزم بشوندکه به‌محض ارائه چنین پولهای کاغذی فوری وبدون هیچ‌گونه قید وشرطی آن‌را بپردازند، دادوستد اسکناس، درتمام موارد، با اطمینان وایمنی‌که برای مردم ایجاد شده، کاملا آزاد می‌شود. زیاد شدن اخیر تعداد شرکتهای بانکی در دو قسمت جزیرهٔانگلیس[۱۴] یعنی واقعه‌ای‌که بسیاری از مردم را به‌وحشت انداخته است، به‌جای اینکه امنیت پولی مردم راکم‌کند، آن‌را افزایش داده است. وهمهٔ بانکها را مجبورکرده است‌که در رفتار خود ملاحظه‌کار باشند، ومقدار پول کاغذی خود را بیشتر ازنسبت لازم پول مسکوك بالا نبرند، وخود را علیه هجوم کینه‌جویانه‌ای‌که همچشمی بین تعداد زیادی از رقبا همیشه ایجاد می‌کند حفظ کنند. **این‌امر مقدار انتشارهربانك رادردایرهٔ تنگ‌تری محدودکرده، ومقداراسکناسهای جاری** آنها راکاهش می‌دهد. در اثر تقسیم‌شدن پول درجریان بین تعداد زیادی از بانکها، ورشکستگی هرکدام ازاین بانکها، که درجریان امور واقعه‌ای است که بایدگاهی اتفاق افتد، اثر کمتری روی مردم خواهد داشت. همچنین، رقابت بین بانکها، همهٔ آنها را مجبور می‌کندکه درمعاملات خود بامشتریان سخاوت بیشتری به‌خرج دهند، ازترس‌اینکه نکند رقیبانشان آنها را به‌سوی خود بکشند. به‌طورکلی، هرگاه رشته‌ای از تجارت، یا هرنوع تقسیم‌کار، به‌سود عامه باشد، هرچقدرکه رقابت بین آنها عمومی‌تر وآزادتر باشد، همیشه بیشتر به‌سود مردم تمام می‌شود.

۱۴. مقصود انگلیس و اسکاتلند است (مترجم).

بخش سوم

دربارهٔ انباشتگی سرمایه، یا کارمولد وغیرمولد

یك‌نوع کار هست‌که ارزش موضوعی را که مشمول آن کار است بالامی‌برد: و یـك نوع‌کار دیگری هم هست‌که فاقد چنین اثری بوده وارزش موضوع را افزایش نمی‌دهد. اولی، که ارزش را بالا می‌برد، می‌توان کارمولد نامید، دومی را کار غیـرمولد[1]. بدین‌سان، کار یك کارگر به‌طورکلی به‌ارزش موادی که روی آن‌کارمی‌کند، وارزش گذران ومعیشت او، وسود صاحب صنعت می‌افزاید.

بعکس، کار نوکران وخدمتکاران، چیزی به‌ارزش اضافه نمی‌کند. با اینکه مزد کارگر به‌وسیلهٔ‌کارفرمای اوپرداخت می‌شود، ولی درحقیقت صنعتکار هزینه‌ای بـرای وی نداشته است، ارزش مزد او، به‌اضافهٔ سود در ارزش افزودهٔ شیئی که کار روی‌آن انجام شده مستتر است ومعمولا برمی‌گردد. ولی مخارج وهزینهٔ نوکروخدمتکار هیچ‌گاه برنمی‌گردد. شخص می‌تواند بااستخدام تعداد زیادی ازکارگران، ثروتمند شود: با تغذیهٔ عده زیادی از خدمتکاران ثروت خود را از دست می‌دهد وفقیر می‌شود. امـا، کـار خدمتکار نیز دارای ارزش است، ومستلزم آنست‌که مانندکار صنعتکارمزد به‌آن‌پرداخت شود. ولی کارگر در شیئی مخصوص و یا کالاهای قابل فروش مجسم می‌گردد، و این شیء یا کالا مدتها پس از اینکه کار تمام شد هنوزهم‌دوام‌دارد. مثل‌اینست، که‌مقدارمعینی کار را ذخیره‌کنیم وکنار بگذاریم وبعداً که به‌آن نیاز پیداکردیم آن‌را به‌کار بریم. آن شیء، و یا معادل آن یعنی قیمت آن شیء اگر لازم باشد، می‌تواند بعداً به‌همان‌اندازهٔ کاری‌که درتولید آن به‌کاررفته، کار به‌جریان وبه‌حرکت اندازد. بعکس، کارپیشخدمت، دریك شیء و یا یك کالای قابل فروش خود ر، متبلور و مجسم نمی‌کند. خدمت او در

۱. بعضی ازنویسندگان دانشمند ونابغهٔ فرانسه این دو واژه رابه‌مفهوم دیگری به‌کاربرده‌اند. دربخش آخر کتاب چهارم سعی می‌کنم نشان دهم که مفهومی را که این نویسندگان ارائه‌کرده‌اند صحیح نیست.

همان لحظه‌ای که آن را انجام‌می‌دهد تمام می‌شود، و به‌ندرت اثر یا ارزشی پشت سرخود باقی می‌گذاردکه درقبال آن بعداً به‌توان مقدار مساوی‌کار یا خدمت تولیدکرد.

کاربعضی ازمحترم‌ترین طبقات جامعه، مثل‌کارخدمتکاران وپیشخدمتها، غیرمولد، و در هیچ کالای قابل‌فروش، و یا شیء پر دوامی مجسم و متبلور نمی‌شود، که بتواندپس از اینکه کار روی آن تمام شد دوام بیاورد، و در ازاء آن بتوان بعدها مقدار مساوی کار بدست آورد. مثلا،کار دولت، با تمام افسران لشکری ودیوانی که زیر نظر اوکار می‌کنند، کـار تمام نیروی دریایی و ارتش زمینی، کـارهای غیر مولد هستند. اینان خدمتگزار مردم هستند، و به‌وسیلهٔ قسمتی از محصول سالیانهٔ‌کار و کوشش سایر مـردم گذران می‌کنند. این‌گونه خدمات، هرقدر که قابل احترام، ومفید ولازم باشند، چیزی تولید نمی‌کنندکه بعدها بتوان مقدار مساوی خدمت ازآنها بدست آورد. حمایت، امنیت و دفاع از دولت وکشور، یعنی محصول‌کار امسال آنان، نمی‌تواند درسال آینده حمایت، امنیت ودفاع را تأمین‌کند. بعضی از خطیرترین ومهمترین وبعضی ازبیهوده‌ترین مشاغل را باید جزو همین طبقه ازمشاغل‌غیرمولد ذکرکرد: کشیشان، وکلای دعاوی، پزشکان، انواع ادبا و شعرا، هنرپیشگان، موسیقیدانها، لوده‌ها، خوانندگان اپرا، رقصندگان‌اپرا، وغیره جزو همین‌گروه هستند. کارپست‌ترین این عده ارزش معینی دارد،که با همان اصولی‌که ارزش هرنوع‌کار دیگر را تعیین می‌کند تعیین می‌شود؛ وکار نجیب‌تریـن ومفیدترین این افراد، چیزی تولید نمی‌کندکه بعدها بتوان باآن مقدار مساوی کار را خریداری ویا بدست آورد. خطابهٔ سخنوران نامی، مانند رجزخوانی هنرپیشگان، ویا آهنگ موسیقیدانان غیرمولد است، وکارهمهٔ این عده به‌محض ارائه شـدن ازبیـن می‌رود.

کارگران مولد و غیر مولد، و تمام آن‌کسانی که اصلاکار نمی‌کنند، همه به‌وسیلهٔ محصول سالیانهٔ زمین وکار تغذیه وگذران می‌کنند. محصول مزبور هرچقدر هم کـه زیاد باشد، بی‌نهایت نمی‌تواند باشد، ولذا حدی دارد. ازاینرو بستگی‌دارد به‌اینکه چقدر ازاین محصول سالیانه، در هر سال برای گذران کارگران غیرمولد به‌کار برده می‌شود. اگر زیاد مصرف شود برای‌کارهای تولیدی مقدارکمی باقی می‌ماند، اگر برای معاش غیرمولدین‌کمتر اختصاص داده شود، سهم بیشتری برای کارگران مولد باقی می‌ماند، ومحصول سال آینده به‌همین منوال کم ویازیاد می‌شود؛ اگرما تولید خود بخودی زمین را مستثنی‌کنیم، مجموع محصول سالیانه معلول‌کار مولد یك جامعه است.

با اینکه، بدون تردید، کل محصول سالیانهٔ زمین وکارگر هرکشور مآلا بـرای تهیه مصرف ساکنان آن وهمچنین درآمد آنان اختصاص داده می‌شود، مع‌هذا وقتی که این محصول یا از زمین، ویا از دست‌کارگران مولد خارج می‌شود، طبعاً به‌دوقسمـت تقسیم می‌شود. یکی ازاین دوقسمت،که اغلب بخش بزرگتر است، در درجهٔ اول، برای برگشت سرمایه، یا برای تجدید خواربار، مواد وکارهای تمام شده‌ای که از سرمایـه گرفته شده است اختصاص دارد؛ و دیگری برای ایجاد درآمد برای صاحب سرمایه است، مثل سود سرمایهٔ او، یا ایجـاد درآمد برای اشخاص دیگـر، مانند اجارهٔ زمین او

بدین ترتیب، از محصول زمین، یك قسمت برگشت سرمایهٔ کشاورز را جبران می‌کند؛ وقسمت دیگر سود واجارهٔ زمین راتأمین می‌کند؛ وبدین‌نحو درآمدی‌برای مالك‌سرمایه، به‌شکل سود سرمایهٔ او؛ ودرآمدی برای اشخاص دیگر، به‌شکل‌اجارهٔ زمین ایجادمی‌کند. ازمحصول کارخانه‌های بزرگ، نیز به‌همین نحو، یك‌قسمت که همیشه بزرگترین قسمت آنست، سرمایهٔ مسئول ومدیر کارخانه را جبران می‌کند؛ وحصهٔ دیگر آن سود او را می‌پردازد، وبدین‌ترتیب درآمدی برای صاحب سرمایهٔ آن تهیه می‌کند.

آن‌قسمت از محصول سالیانهٔ زمین وکارگر هرکشور که سرمایه راجبران می‌کند، هیچ‌گاه جز برای معاش‌کارگران مولد مصرف نمی‌شود. فقط مزدکارگر مولد با آن پرداخت می‌شود. آن قسمتی‌که بلافاصله درآمدی به‌عنوان سود ویا اجاره ایجاد می‌کند، ممکن است بدون تفاوت برای نگاهداری‌کارگر مولد یاغیرمولد به‌کار رود.

هرقسمت ازاین موجودی راکه انسان به‌عنوان سرمایه به‌کار می‌برد، همیشه انتظار دارد که باسودآن، به او برگشت داده شود. بنابراین، آن را فقط برای معیشت کارگران فعال ومولد به‌کار می‌برد؛ وپس ازاینکه وظیفهٔ خود را به‌عنوان سرمایه انجام داد، شکل درآمد را به‌خود می‌گیرد. هر وقت که قسمتی از آن‌را به‌گذران هرنوع کارگرغیرمولد اختصاص دهد، آن قسمت، از آن لحظه، ازسرمایهٔ اوخارج شده، وبرای مصرف فوری درموجودی او قرار می‌گیرد.

کارگران غیرمولد، وکسانی‌که اصلاکار نمی‌کنند؛ همه از راه درآمد ارتزاق می‌شوند؛ بدین معنی‌که یا در وهلهٔ اول به‌وسیلهٔ آن قسمت از محصولی که در اصل‌ایجاد درآمد برای بعضی ازافراد بخصوص می‌کند، اعم ازاینکه به‌شکل سود سرمایه باشد، یا اجارهٔ زمین تأمین می‌شوند؛ ویا در وهلهٔ دوم، به‌وسیلهٔ آن مقداری از محصول که در اصل برای برگشت سرمایه وکارگران مولدمحض اختصاص داده شده تغذیه می‌شوند، وقتی این محصول بدستشان می‌افتد آنچه که مازاد بر قوت لازم آنهاست، ممکن است بدون تفاوت برای گذران‌کارگر مولد یا غیرمولد به‌کار رود. بدین‌ترتیب، نه‌تنها مالکین بزرگ یا بازرگانان ثروتمند، بلکه حتی کارگر عادی، اگر مزدش به‌اندازهٔ کافی باشد، ممکن است یك خدمتکار نگاه دارد؛ و یاگاهی‌برای تماشا به‌تماشاخانه یا خیمه‌شب‌بازی رفته، وبدین طریق سهم خودش را درمعیشت عده‌ای ازکارگران‌غیرمولد بپردازد؛ یا ممکن است مالیات بدهد واز این راه‌گروه دیگری را که مفیدتر ومحترم‌تر هستند ولی آنها هم عیناً غیرمولدند حمایت‌کند. اما هیچ قسمتی از تولید سالیانه، که در اصل به‌برگشت سرمایه اختصاص داده شده، هرگز برای تغذیهٔ کارگران غیرمولد به‌کار نمی‌رود مگر پس ازاینکه مجموع نیروی مولدکارگر خود را به‌حرکت درآورده، یا تمام آن نیرویی‌که، از این طریق کاربرد، می‌توانست به‌حرکت درآورد، به‌راه‌اندازد. کارگر باید مزد خود را ابتدا باکاری‌که انجام می‌دهد به‌دست آورد وسپس قسمتی از آن‌را در این‌طریق مصرف‌کند. آن قسمت مزدکه بدین‌نحو مصرف می‌شود معمولا قسمت جزئی است. واین قسمت فقط از راه پس‌انداز وذخیرهٔ درآمد اوحاصل‌می‌شودکه معمولا کارگران به‌ندرت مقدار درآمدشان زیاد است. اما، معمولا قسمتی ازدرآمدشان اختصاص

به‌این امر دارد؛ و در پرداخت مالیاتها عدهٔ کثیر کارگران جبران پرداختهای ناچیز آنان رامی‌کند. بنابراین، درهمه‌جا اجارهٔ‌زمین‌وسودسرمایه‌دومنبع اصلی‌است‌که‌کارگران غیرمولدگذران خود را از آن تأمین می‌کنند. این دو قسمت از درآمد ازجمله درآمدهایی است که معمولامالکین مقدار زیاد آن‌را می‌توانند ذخیره‌کنند. این‌دومنبع درآمد به‌طور مساوی وبدون تفاوت می‌تواندکارگر مولد وغیرمولد راتغذیه‌کنند. اما، به‌نظر می‌رسد که بیشتر ترجیح می‌دهندکه کارگران غیرمولد از آن بهره‌مند شوند. ازبودجهٔ یك لرد بزرگ معمولا تعداد بیشتری افراد بیکاره تغذیه می‌کنند تاکارگران فعال. یك بازرگان ثروتمند با اینکه با سرمایهٔ خود فقط افراد فعال را نگاهداری می‌کند، ولی با مخارج خود، یعنی کاربرد درآمدش، مثل لردمتمکن تعداد زیادی افراد غیرفعال را نگاهداری می‌کند.

بنابراین، نسبت بین کارگر فعال وغیرفعال، در هرکشور بسیار بستگی دارد به نسبت بین آن قسمت از تولید سالیانه‌ای‌که به‌محض حصول از زمین یا از قبل کارگر مولد، برای برگشت سرمایه‌کنارگذاشته می‌شود، وآن قسمت که به‌منظور ایجاد درآمد، اعم ازاجاره یا سود، جدا می‌شود.

بدین‌ترتیب، درحال حاضر، درکشورهای ثروتمند اروپا، قسمت بزرگی ازتولید زمین (که معمولا بزرگترین قسمت محصول زمین است)، برای برگشت سرمایهٔ‌کشاورز ثروتمند ومستقل کنار گذاشته می‌شود، وقسمت دیگر آن برای پرداخت سود واجارهٔ صاحب ملك منظور می‌شود. ولی در زمان قدیم، یعنی در دورهٔ شیوع حکومت فئودالی، سهم ناچیزی از محصول برای جانشین‌کردن سرمایهٔ به‌کار رفته در کشاورزی کافی بود. این سرمایه معمولا شامل چند وام مختلف بود، که از محصولات خودرو زمین کشت نشده تغذیه می‌کرد، و بنابراین می‌شد آن را جزء قسمتی ازمحصول طبیعی خدادادی‌تلقی کرد. واغلب این دامها به‌مالك تعلق داشت، و به‌وسیلهٔ او به اجاره‌دار زمین وام داده شده بود. بقیهٔ محصول نیز عرفاً به‌وی تعلق داشت، یا به‌صورت کرایه واجارهٔ زمین، و یا به‌صورت سود سرمایهٔ ناقابل مزبور. اجاره‌دار یا ساکنان زمین مالك معمولا غلام و بردهٔ او بودند، وافراد خانواده واموالشان نیز متعلق به‌مالك بود. کسانی‌که برده نبودند اجاره دار اختیاری بودند، و با اینکه اجاره‌ای‌که می‌پرداختند اغلب اسماً کمی بیشتر از حداقل اجاره بود، (کهاگر نمی‌پرداختند باید آنجا را تخلیه کنند)، ولی حقیقتاًکل تولید زمین را دربرمی‌گرفت. ارباب آنها همیشه می‌توانست‌کار آنها را در زمان صلح وخدمات آنها را درزمان جنگ زیر سلطهٔ خود داشته باشد. و با اینکه خانهٔ آنها دور از خانهٔ ارباب بود، ولی درست مثل ملازم وی وبه‌همان اندازه به‌او وابسته بودند. اما بی‌تردیدکل محصول زمین متعلق به‌شخصی است که می‌تواندکار وخدمت کسانی که نگاهداری می‌کند به فروش برساند. در وضع فعلی اروپا، سهم مالك به‌ندرت از یك‌سوم محصول تجاوز می‌کند، وگاهی حتی یك‌چهارم محصول‌کل زمین هم نیست. اما اجارهٔ زمین درکلیه بخشهای آباد کشور، از آن‌زمانهای قدیم تا به‌امروز سه تا چهاربرابر شده است؛ وبنابراین یك سوم یا یك‌چهارم محصول زمین، ظاهراً، سه یا

چهار برابر بیشتر از آن‌چیزی است‌که در قدیم بود. درپیشرفت تمدن، اجارهٔ زمین، با اینکه به‌نسبت وسعت زمین افزایش می‌یابد، ولی به‌نسبت محصول زمین کاهش پیدا می‌کند.

درکشورهای غنی اروپا، سرمایه‌های بزرگی امروز در تجارت وصنعت به‌کار افتاده است. درحالت قدیمی این‌کشورها، چون تجارت خیلی ناچیز، وکارگاههای‌صنایع ابتدایی درکشور معدود بود، سرمایهٔ بسیار کمی مورد نیاز بود. اما، این سرمایه‌های ناچیز، سودهای کلانی ایجاد می‌کردند. نرخ بهره هیچ‌کجا کمتر از ده درصد نبود، و سودهم قاعدتاً به اندازه‌ای بوده باشد که از عهدهٔ پرداخت این نرخ بهره برمی‌آمد. در حال حاضر، در کشورهای مترقی اروپا، نرخ بهره، در هیچ‌جا بیشتر از شش درصد نیست، و در بعضی ازکشورهای بسیار مترقی، نرخ بهره چهار، سه ودو درصد است. ولی آن قسمت ازدرآمد ساکنان یك‌کشور که از سود سرمایه بدست می‌آید، همیشه درکشورهای غنی بیشتر ازکشورهای تهیدست وفقیر است، علتش اینست که موجودی سرمایه در این‌کشورها زیاد است: نسبت به‌موجودی سرمایه سود قاعدتاً خیلی نازل است.

بنابراین، آن قسمت ازتولید سالیانه‌که بلافاصله از زمین یا از دست کارگر مولد خارج می‌شود، وبرای برگشت سرمایه منظور شده، نه‌تنها درکشور ثروتمند بیشتر از کشور فقیر است، بلکه نسبت به‌آنچه‌که بلافاصله برای ایجاد درآمد اعم از اجاره یاسود اختصاص داده شده نیز بیشتر است. وجوهی که برای‌گذران کارگران مولد اختصاص داده شده نه‌تنها درکشورهای غنی بیشتر ازکشورهای فقیر است، بلکه نسبت به‌وجوهی که برای ایجاد درآمد از راه سود اختصاص‌می‌یابند نیز بیشتر است‌اعم از اینکه آن رادر راه‌گذران وتغذیهٔ کارگر مولد صرف‌کرده، باشند یاغیرمولد.

نسبت بین این دو وجوه مختلف ضرورتاً درهرکشوری اخلاق عمومی ساکنان آن را نسبت به‌کار وبیکاری تعیین می‌کند. ما از پدران خود فعال‌تر هستیم؛ زیرا در زمان حاضر وجوهی‌که برای معیشت‌کارگر اختصاص داده شده، نسبت به‌وجوهی که برای گذران افراد بیکار به‌کار برده می‌شود احتمالا خیلی بیشتر است تا دو قرن پیش. اجداد ما به‌علت نبودن وسایل‌کافی تشویق به‌کار، بیکار بودند. یك ضرب‌المثل قدیمی می‌گوید: «بازی مجانی بهتر ازکارکردن مجانی است». درشهرهای بازرگانی وصنعتی که طبقات پائین اجتماع به‌طورکلی ازکار برد سرمایه ارتزاق می‌کنند، مردم معمولا فعال، هوشیار، و پولدارتر هستند؛ مثل بسیاری ازشهرهای انگلیس واکثرشهرهای هلند. درشهرهایی‌که دراصل مردم آن ازطریق سکونت واقامت موقتی ویا دائمی درباریان گذران می‌کنند، وطبقهٔ پائین مردم به‌طورعمده‌ازراه خرج درآمدها روزگارمی‌گذرانند، عموماً بیکار، هرزه و تهیدست‌اند؛ مثل مردم شهر رم، ورسای، کمپین، وفونتنلو. اگر روئن وبوردو را استثناء کنید، در بقیهٔ شهرهای فرانسه‌صنعت وتجارت درسطح‌بسیارپائیس است؛ ومردم طبقات سه وچهار، که به‌طور عمده با پول اعضای محاکم دادگستری، ویا کسانی‌که برای تظلم بدان‌جاآمده‌اند زندگی می‌کنند، به‌طورکلی بیکار وفقیرند. تجارت

عمدهٔ روئن و بوردو ظاهراً به‌طور کلی معلول موقعیت آنهاست، روئن ضرورتاً واسطهٔ تقریباً انواع کالاهایی است که یا ازکشورهای خارج وارد می‌شود، ویا از ایالات‌کنار دریای فرانسه، برای مصرف شهر بزرگ پاریس وارد می‌شود. بوردو نیز به همین طریق واسطهٔ شرابهایی است‌که ازسواحل‌گارن[۲]، ورودخانه‌هایی که بدان منتهی می‌شود، به‌دست می‌آید،که یکی از غنی‌ترین ایالات شراب‌خیز دنیاست، وبه‌نظر می‌رسد که مناسب‌ترین شراب برای صادرات، و یا بهترین شرابی که به‌مذاق ملل خارج خوش می‌آید تهیه می‌کند. تردیدی نیست که چنین موقعیت ممتازی ضرورتاً سرمایه‌های‌بزرگ را به‌سوی خود جلب می‌کند وکاربرد سرمایه‌ها درآنجا بسیار زیاد است؛ واستخدام سرمایه مزبور علت اصلی صنعت آن دو شهر است. در سایر شهرهای پارلمانی فرانسه، سرمایه‌هایی‌که به‌کار رفته قدری بیشتر از مقدار مصرف آنهاست؛ یعنی قدری بیشتر ازکمترین سرمایه‌ای است‌که می‌تواند درآنها به‌کار رود. عین‌همین‌گفته درموردشهرهای پاریس، مادرید، و وین صدق می‌کند. در بین این سه شهر پاریس از همه صنعتی‌تراست؛ ولی خود پاریس بازار عمدهٔ تمام صنایعی است‌که در آن شهر استقرار یافته، وهدف اصلی تمام تجارتی‌که درآنجا صورت می‌گیرد مصرف خودش است. لندن، لیسبن، وکپنهاك، شاید تنها سه شهری در اروپا هستندکه هم مرکز دائمی دربار است وهم‌شهرهای‌بازرگانی تلقی می‌شود، یعنی شهرهایی‌که نه برای خاطر مصرف خودشان، بلکه برای سایر شهرها و ممالك نیز به‌داد و ستد مشغول‌اند. موقعیت هرسه شهر بسیار ممتاز و عالی است، وطبعاً مناسب است‌که واسطهٔ کالاهای بسیاری قرارگیردکه برای مصرف نواحی دور دست اختصاص داده شده است. درشهری‌که درآمدهای هنگفت خرج می‌شود،استخدام‌سودآور سرمایه در کلیهٔ جهات به‌استثناء تأمین مصرف آن شهر، احتمالاً، دشوارتر است تا در جایی‌که طبقات پایین اجتماع وسیلهٔ دیگری برای گذران خود ندارند مگر آنچه که از طریق‌کاربرد این نوع سرمایه‌ها بدست می‌آورند. احتمالاً، بیکاری عدهٔ کثیری ازمردم که از راه درآمد انتعاش می‌کنند، کوشش کسانی راکه‌باید ازکاربردسرمایه‌گذاران‌کنند ازبین می‌برد وخراب می‌کند، وسبب می‌شودکه به‌کارگرفتن‌سرمایه درآن‌محل‌سودآوری کمتری داشته باشد تا جاهای دیگر. قبل ازاتحاد اسکاتلند با انگلیس صنعت وتجارت ادینبورگ بسیار ناچیز بود. وقتی که مجلس اسکاتلند دیگر در آنجا تشکیل جلسه نداد، واز وقتی که نجبا واعیان عمدهٔ اسکاتلند در آنجامنزل نمی‌کنند، ادینبورگ تبدیل به‌یك شهر صنعتی وتجارتی شده است. ولی، هنوزهم محل اقامت دادگاههای اصلی‌دادگستری، و هیئت مدیرهٔ گمرکات و رسومات و غیره است. لذا، هنوز هم مبالغ زیادی از درآمد این افراد در آنجا مصرف می‌شود. از لحاظ تجارت و صنعت ادینبورگ خیلی پائین‌تر از گلاسکو است،که مردم آن به‌طور عمده از راه اشتغال سرمایه امرار معاش می‌کنند. بعضی اوقات دیده شده است‌که، ساکنان روستاهای بزرگ، پس ازاینکه پیشرفت قابل ملاحظه‌ای درصنعت کردند، در نتیجهٔ اینکه مالك ویا لرد بزرگی درنزدیکی آنجا

2. Garonne.

سکونت اختیار کرده، مردم آن‌روستا فقیر وبیکار شده‌اند.

بنابراین، چنین معلوم می‌شودکه، نسبت بین سرمایه و درآمد، نسبت بین اشتغال وبیکاری را تعیین می‌کند. هرکجا که سرمایه حکومت کند کار زیادمی‌شود: و هرکجا که درآمد زیاد باشد بیکاری شایع می‌شود. بنابراین، هرافزایش یاکاهش سرمایه طبعاً مقدار حقیقی‌کار، وتعداد کارگران فعال را زیاد وکم می‌کند، و در نتیجه ارزش معاوضه‌ای محصول سالیانهٔ زمین وکارگر کشور، یعنی ثروت و درآمد حقیقی تمام ساکنان آن منطقه زیاد وکم می‌شود.

سرمایه در اثر صرفه‌جویی زیاد می‌شود، وبه‌علت اسراف و ولخرجی وخلافکاری ازبین می‌رود.

آنچه راکه شخص از درآمد خود پس‌انداز می‌کند به‌سرمایهٔ خود می‌افزاید، ویا خودش آن‌را برای گذران تعداد بیشتری کارگر مواد به‌کار می‌برد، ویا اجازه می‌دهد شخص دیگری این‌کار را بکند، ولذا پول خود را بشخص دیگر در قبال بهره‌ای وام می‌دهد، یعنی درمنافع پول سهیم می‌شود. همان‌طورکه تأمین سرمایهٔ یك فرد فقط از طریق پس‌انداز از درآمد سالیانه، یا از سود سالیانه میسر است، همان‌طور هم سرمایهٔ جامعه را، که مساوی مجموع سرمایه افرادی است‌که آن جامعه راتشکیل داده‌اند، می‌توان ازراه پس‌انداز افزایش داد.

علت اصلی افزایش سرمایه دریك جامعه، صرفه جویی است، نه‌کار. درحقیقت،کار چیزی را فراهم می‌سازدکه صرفه‌جویی آن‌را انباشته وذخیره‌کرده است. ولی هر چه که از راه‌کارکردن بدست آمده باشد، اگر از راه صرفه‌جوئی و پس‌انداز ذخیره انباشته نشود، سرمایه هیچ‌وقت زیادتر نخواهد شد.

چون، صرفه‌جویی وجوهی‌که برای معیشت‌کارگر مولد اختصاص می‌یابد زیاد می‌کند، موجب افزایش تعداد کارگرانی می‌شود که زحمت وکوشش‌شان ارزش‌کالایی را که با آن‌کار می‌کردند بالا برده است. ولذا، موجب افزایش ارزش معاوضه‌ای زمین وکارگرکشور می‌گردد. ومقدار بیشتری کار را به‌حرکت درمی‌آورد، وموجب ارزش اضافی روی محصول سالیانه می‌گردد.

آنچه‌که در هرسال پس‌انداز می‌گردد درست مثل آن‌چیزی‌که سالیانه خرج می‌شود، منظماً مصرف می‌شود، وتقریباً درهمان مدت زمان هم مصرف می‌شود؛ ولی مصرف مزبور به‌وسیلهٔ گروه دیگری از مردم است. آن قسمت ازدرآمدی‌که مرد ثروتمند در سال خرج می‌کند در بیشتر موارد به‌وسیلهٔ مهمانان بیکار و خدمتکاران وی مصرف شده است، و در ازاء آن چیزی‌که مصرف‌کرده‌اند چیز دیگری تولید نکرده‌اند. آن قسمتی که شخص ثروتمند پس‌انداز می‌کند، چون بخاطر سوداشی از آن فوراً به‌عنوان سرمایه به‌کار برده می‌شود، به‌همان شکل و درهمان زمان ولی بادست مردم دیگر مصرف می‌شود، که ارزش مصرف سالیانهٔ خود را به‌اضافهٔ سود، ازآن سرمایه بدست می‌آورند. می‌توانیم فرض‌کنیم،که درآمد وی به‌شکل پول به‌او پرداخت می‌شود. اگر این مرد ثروتمند همهٔ درآمد خود را، درخرید غذا، پوشاك، ومسکن وغیره، یعنی مجموع‌چیزی

که درآمد وی می‌توانست بخرد خرج کرده بود، پول وی دربین گروه اول (خدمتکاران، بیکاران، مهمانان) قسمت شده بود.

با پس‌انداز کردن مقداری از آن، چون آن قسمت برای به‌دست آوردن منفعت فوراً به‌عنوان سرمایه به‌کار می‌رود، یعنی یا خودش یا شخص دیگری آن‌را به‌کار می‌برد، خوراك، پوشاك ومسکن که باآن خریداری می‌گردد، الزاماً برای طبقهٔ کارگر، صنعتکار، وپیشه‌ور کنارگذاشته می‌شود. مصرف همان است، ولی مصرف‌کنندگان فرق می‌کنند.

آنچه‌که یك فرد صرفه‌جو درسال پس‌انداز می‌کند، نه‌تنها قوت عدهٔ بیشتری از کارگران مولد را درآن‌سال وسال بعد تأمین می‌کند، بلکه عیناً شبیه مؤسس یك‌کارگاه عمومی، وجوه دائمی برای گذران عدهٔ مساوی کارگر درسالهای بعدی راتأمین می‌کند. درحقیقت، تخصیص دائمی وهدف این وجه همیشه به‌وسیلهٔ قوانین مثبت، از قبیل وقف یا تولیت حفظ وحمایت نشده است. اما، همیشه بایك اصل محکم وبسیار نیرومند صیانت می‌شود، و آن هم عبارتست از نفع ساده آشکار هرفردی کهسهمی‌ازآن‌بدوتعلق می‌گیرد. هیچ قسمت از این‌سرمایه بعدها برای گذران و ارتزاق هیچ‌کس جز کارگران مولد به‌کار نمی‌رود مگر اینکه موجب زیان آشکار شخصی شودکه آن‌را از هدف صحیح‌خود منحرف کرده است.

آدم ولخرج سرمایه را از هدف اصلی خود منحرف می‌کند. آدم ولخرج چون بیش از مقدار درآمد خود خرج می‌کند، به‌سرمایهٔ خود نیز دست درازی می‌کند. و مانند شخصی‌که درآمد یك موقوفه را از مجرای صحیح خود منحرف‌کرده و درکارهای زشت وناپسند مصرف می‌کند، اونیز مزد بیکاری خود را با وجوهی می‌پردازد که صرفه‌جویی پدران وی، طبق رسم و سنت معهود وجوه مزبور را به‌نگاهداری صنعت تخصیص می‌داد. باکاستن مقدار وجوهی‌که به‌منظور استخدام‌کارگر مولد اختصاص داده شده، مرد مسرف، به اندازهٔ سهم خودش، از مقدارکاری‌که به‌ارزش شیء می‌افزاید الزاماً می‌کاهد، و درنتیجه ارزش محصول سالیانهٔ زمین وکارگرکل‌کشور، که ثروت و درآمد حقیقی ساکنان آن‌را تشکیل می‌دهد، کاسته می‌گردد. چنانچه اسراف و ولخرجی عده‌ای از مردم با صرفه‌جویی وامساك‌گروه دیگر جبران نگردد، کردار هر آدم ولخرج، که عبارتست از تغذیه‌کردن بیکاران و مفتخوران با نانی‌است که از کف یمین‌کارگران مولد به‌دست‌می‌آید، نه‌تنهاموجب افلاس‌واعسارخودش‌می‌شود، بلکه‌مملکت را نیز به‌فقر می‌کشاند. بااینکه مخارج‌مرد ولخرج بایدکلا درکالاهای‌ساخت‌داخل‌کشور باشد، و هیچ‌قسمتی ازهزینهٔ اوروی‌کالای‌خارجی نباشد، ولی‌اثراین‌ولخرجی برروی‌وجوه مولد جامعه یکی است. هرسال مقداری غذا وپوشاك، که باید برای معیشت طبقهٔ مولد اختصاص می‌یافت، برای نگاهداری وگذران کارگران غیرمولد مصرف می‌شود. بنابراین، همساله مقداری از ارزش سالیانهٔ زمین وکارکشور بدین‌طریق کم می‌شود.

درحقیقت، می‌توان گفت که، مخارج مزبور چون روی کالاهای ساخت خارج نیست، موجب صدور طلا ونقره نمی‌گردد، لذا مقدار پول داخل کشور ثابت خواهد

بود. اما چنانچه مقدار خوراك وپوشاکی‌که طبقهٔ غیرمولد مصرف می‌کند، بین‌کارگران مولد تقسیم شده بود، می‌توانستندکل ارزش‌کالاهایی راکه مصرف‌کرده بودند، به‌اضافهٔ سود آن، مجدداً تولیدکنند. درآن‌صورت همان مقدار پول‌در داخل‌کشور باقی می‌ماند، مضافاً اینکه همان مقدار کالای مصرفی را مجدداً تولید می‌کردند. ولذا به‌جای اینکه یك‌فایده داشته باشد ازاین‌کار دوفایده حاصل می‌شد.

بعلاوه‌کشوری که ارزش محصول سالیانهٔ آن مرتباً کاهش می‌یابد، طولی‌نمی‌کشد که مقدار پول در جریان آن تغییر می‌کند. وظیفهٔ عمده ومنحصر به‌فرد پول، توزیع کالاهای مصرف شدنی است. بوسیلهٔ پول، خواربار، موادخام، وکالاهای ساخته شده ، خرید وفروش شده، وبین مصرف‌کنندگان واقعی تقسیم می‌گردد. بنابراین، مقدارپولی که سالیانه باید درکشوری جریان پیداکند، باید به‌وسیلهٔ ارزش‌کالای مصرف شدنی که سالیانه درآن جریان دارد، تعیین شود. این‌کالاها یا شامل محصول بلافاصل زمین وکار خود کشور است، و یا چیزی است که بامقداری از محصول بدست آمده‌خریداری شده است. بنابراین، ارزش آنها، باید باکاسته شدن ارزش آن محصول کاسته شود، و مقدار پولی‌که برای به‌جریان انداختن محصول سالیانه لازم است همگام باآن باید کم شود. امانباید اجازه داد پولی‌که در اثرکاهش سالیانهٔ محصول ازگردش داخلی کشور خارج می‌شود بیکار بماند. نفع کسی‌که مالك آن پول است ایجاب می‌کند که آن‌را به‌کار اندازد. ولی چون این پول مصرفی در داخل‌کشور ندارد، با وجود تمام قوانین و ممنوعیتها، راهی خارج می‌شود، وبرای خریدکالاهای مصرفی که در داخل کشورمورد استفاده است به‌کار می‌رود. صدور سالیانهٔ پول بدین‌طریق مقدار مصرف کشور را از مقدار ارزش محصول سالیانهٔ آن بالاتر خواهد برد ومدتی این‌کار ادامه خواهد یافت. آنچه در روزگار رفاه وشکوفائی ازمحصول سالیانه پس‌انداز شده بود، و در خرید طلا ونقره به‌کار رفته بود، می‌تواند مدت قلیلی مصرف‌کشور را در تیره‌روزی وبدبختی تأمین کند. صدور طلا و نقره، دراین‌وضع خاص، علت هبوط‌آن‌کشور نیست، بلکه معلول زوال وضع اقتصادی آنست، وحتی تامدت قلیلی، ممکن است بدبختی آن جامعه را تسکین دهد.

بعکس، مقدار پول هرکشور باید طبعاً با افزایش محصول سالیانهٔ‌کشور اضافه شود. چون ارزش‌کالاهای مصرفی‌که سالیانه درمملکت توزیع می‌شود زیاد شده است، احتیاج به‌مقدار بیشتری پول هست که آن را به جریان اندازد. بنابراین، مقداری از محصول افزایش یافته، در هر کجا که لازم باشد، طبعاً در خرید مقدار اضافی طلا و نقره‌ای که برای به‌جریان انداختن مازاد محصول لازم است، به‌کار می‌رود. افزایش فلزات مزبور در این حالت معلول خوشبختی و شکوفایی جامعه است، و علت آن به‌شمار نمی‌رود. طلا و نقره در همه‌جا به‌همین شکل خرید می‌شود، خوراك، پوشاك، ومسکن، یعنی درآمد وقوت تمام کسانی‌که کار وسرمایه‌شان درجهت آوردن طلا و نقره از معدن به‌بازار بکار رفته، قیمت فلزات مزبور را تشکیل می‌دهد که در پرو وانگلیس درقبال آن پرداخت می‌شود. کشوری‌که از عهدهٔ پرداخت قیمت مزبور

برآید، همواره از فلزات مزبور به‌اندازه رفع احتیاج در اختیار خواهد داشت؛ وهیچ کشوری نمی‌تواند مدت زیادی مقداری ازطلا ونقره راکه بدان احتیاج ندارد نزد خود نگاه دارد.

ازاینرو، ثروت ودرآمد حقیقی‌کشور راهرطور فرض‌کنیم، اعم ازاینکه به‌صورت ارزش محصول سالیانهٔ زمین وکار باشد که موافق عقل سلیم است.؛ یا بنابه‌زعم تعصبات عامیانه، به‌شکل مقدار فلزات قیمتی که در آن جامعه جریان دارد باشد؛ از دید هرکدام ازاین دو مورد، هرآدم ولخرج دشمن مردم وجامعه، وهرآدم صرفه‌جو بانی خیر برای مردم است.

اثرات کجرفتاری وخلافکاری اغلب مثل اثرات ناشی از ولخرجی است. هرنوع طرح غیرعاقلانه وغیرموفق درکشاورزی، استخراج معادن، شیلات، بازرگانی، یا صنعت به‌همین نحو موجب کاستن وجوهی می‌شودکه به‌منظورگذران ونگاهداری کارگر مولد اختصاص داده شده است. درهرکدام ازاین نوع طرحها، با اینکه سرمایه فقط به‌وسیلهٔ کارگر مولد مصرف می‌شود، مع‌هذا به‌واسطهٔ طریقهٔ غیرعاقلانه‌ای که درکاربردسرمایه اعمال می‌شود ارزش کامل مصرف خود را تولید نمی‌کنند، ولذا همیشه وجوه تولیدی جامعه از آنچه‌که باید می‌بودکمتر می‌شود.

در حقیقت، به‌ندرت اتفاق می‌افتد که وضعیت یك ملت بزرگ زیاد تحت تأثیر ولخرجی یا خلافکاری افراد قرارگیرد؛ بی‌احتیاطی وریخت‌وپاش عده‌ای همواره بیشتر از آنست‌که به‌وسیلهٔ صرفه‌جویی وخوشرفتاری عدهٔ دیگر جبران گردد.

درمورد اسراف وریخت وپاش، اصلی‌که آدمی را وادار به‌خرج‌کردن می‌کند عبارتست از میل وشهوت به‌لذت واستفاده درزمان حال؛که، با اینکه‌گاهی شدید بوده، وجلوگیری‌کردن آن دشوار است، روی‌هم‌رفته موقتی وگهگاهی است. ولی اصلی که آدمی را وادار به‌پس‌انداز می‌کند عبارتست از میل‌وآرزوی بهترکردن موقعیت‌خودمان، یعنی آرزویی که با اینکه معمولا آرام وخالی از تعصب است، از روز تولد با ماست و تا روز مرگ ما رارهانمی‌کند. درطول این فاصله بین لحظات زایش ومیرش، شاید به‌ندرت لحظه‌ای در زندگی یافت شود که انسان رضایت دقیق و کاملی از وضع خود داشته باشد به‌طوری‌که هیچ‌گونه آرزویی برای بهبود وتغییر وضع خود نداشته باشد. تجمع وافزایش ثروت وسیله‌ای است‌که اکثریت مردم قصد دارند ومایل‌اندباآن زندگی خود را بهتر کنند. این معمولی‌ترین و آشکارترین راه بهبود شرایط زندگی است؛ و محتمل‌ترین راه افزایش ثروت اینست‌که قسمتی از آنچه که افراد بدست می‌آورند، به‌طور منظم و درطی سال، ویا درموارد فوق‌العاده، پس‌اندازکرده وانباشته‌کنند. بنابراین، با اینکه اصل هزینه وخرج‌کردن در بعضی ازموارد در بین تقریباً تمام مردم شایع است، و در بین‌گروه دیگر تقریباً همیشه رواج دارد، مع‌هذا، اگر طول مدت زندگی بشر را به‌طور متوسط در نظر بگیریم می‌بینیم که اصل صرفه‌جویی ظاهراً نه‌تنها غلبه دارد بلکه، خیلی بیشتر به‌چشم می‌خورد وبراصل خرج‌کردن می‌چربد.

اما درمورد اثر کجرفتاری باپول بایدگفت‌که، تعداد عملیات وتعهدات هوشیارانه

وموفقیت‌آمیز درهمه‌جا بسیار بیشتر از عملیات غیرموفق ونابخردانه است. پس ازاینهمه شکایاتی که ما دربارهٔ تعدد ورشکستگیها به‌زبان می‌آوریم، مردم نابخت‌یاری‌که در ورطهٔ این بدبختی سقوط‌کرده‌اند فقط قسمت ناچیزی از مجموع افرادی که در امر بازرگانی، وسایر مشاغل فعالیت دارند تشکیل می‌دهند؛ شاید تعداد آنها بیش از یك در هزار نباشد. ورشکستگی احتمالا بزرگترین وتوهین‌آمیزترین رویدادی است که نصیب مرد معصومی می‌شود. لذا، بیشتر مردم می‌کوشند که تا آنجاکه ممکن است ازآن احتراز کنند. درحقیقت، بعضیها از آن اجتناب نمی‌کنند؛ همان‌طورکه بعضی ازمردم نمی‌توانند از چوبهٔدار بگریزند.

ملل بزرگ هرگز از ولخرجی وخلافکاری بخش خصوصی به‌دریوزگی نمی‌افتند، ولی با اسراف وریخت‌پاش بخش عمومی اغلب به‌گدایی وفقر دچار می‌شوند. مجموع درآمد عمومی، یا قسمت عمدهٔ آن، در بیشترکشورها صرف نگاهداری مردم غیرمولد می‌گردد. ازاین قبیل‌اند افرادی‌که میهمانیهای باشکوه ومتعدد را تشکیل می‌دهند، و همچنین ساکنان صومعه‌ها ودیرها، نیروی نظامی ودریایی،که درزمان صلح چیزی به‌تولید اضافه نمی‌کنند، و درزمان جنگ هم‌چیزی به‌دست نمی‌آورندکه باآن هزینهٔ معیشت آنان، (حتی درمدتی‌که جنگ ادامه دارد) تأمین شود. این قبیل افراد، چون خودشان چیزی تولید نمی‌کنند، همه از محصول‌کار سایرین‌گذران می‌کنند. لذا، وقتی تعداد آنان بی‌جهت افزایش می‌یابد، ممکن است دریك سال معین سهمی آنچنان ازتولید دیگران را مصرف‌کنند،که برای معیشت طبقهٔ مولدکه باید آن‌را سال دیگر مجدداً تولیدکند چیزی باقی نگذارند. ازاینرو، تولید سال بعد کمتر ازسال پیش خواهد شد، واگر این بی‌نظمی ادامه یابد، محصول سال سوم‌کمتر ازسال دوم می‌گردد. کارگران غیرمولدی‌که، باید به‌وسیلهٔ قسمتی از درآمد پس‌انداز شدهٔ مردم ارتزاق‌کنند، ممکن است قسمت عظیمی ازمجموع درآمد رامصرف‌کنند، وبدین‌وسیله تعداد کثیری از مردم را وادارکنند به‌سرمایهٔ آنان تخطی کند، یعنی به‌سرمایه‌ای‌که برای زندگی طبقهٔ مولد اختصاص داده شده دست‌درازی‌کنند، به‌طوری‌که هرگونه امساك وصرفه‌جویی افراد نتواند جبران افساد وتباهی محصول راکه ناشی ازاین تخطی است بکند.

اما، از تجربیات گذشته چنین برمی‌آیدکه، این صرفه‌جویی وخوشرفتاری، در بسیاری ازموارد، می‌تواند نه‌تنها جبران ولخرجی وخلافکاری افراد، بلکه جبران زیاده‌روی وافراط عمومی دولت را بکند. کوشش یکسان، ثابت، ومستمر هر فرد برای بهبود شرایط زندگی خود، یعنی اصلی که توانگری و تمول ملی و دولتی، و همچنین بخش خصوصی در بدایت امر از آن ناشی می‌شود، اغلب آنچنان نیرومند است که می‌تواند، با وجود افراط وزیاده‌روی دولت، واشتباهات بزرگ درمدیریت طرحهای عمومی ودولتی، پیشرفت طبیعی امور را بسوی بهسازی وآبادانی وپیشرفت هدایت کند. درست شبیه به‌قاعدهٔ‌کلی زندگی‌آدمی است، که باوجود بیماری، ونسخه‌های بیهودهٔ پزشکان، اغلب سلامتی وتوانایی به‌بدن آدمی برمی‌گردد. ارزش محصول سالیانهٔ زمین وکار هر ملتی را به‌هیچ طریق دیگری نمی‌توان افزایش داد مگر اینکه یا تعداد

کارگران مولد افزایش یابد، و یا اینکه نیروی مولدهٔ کارگرانی که قبلا مشغول کار بوده‌اند زیاد شود. واضح است، که تعداد کارگران مولد را نمی‌توان خیلی زیاد کرد، مگر در نتیجهٔ افزایش سرمایه، یاوجوهی‌که برای نگاهداری آنان اختصاص داده شده است. نیروهای مولده همان تعداد کارگران افزایش پیدا نمی‌کند، مگر در نتیجهٔ تکثیر ماشین‌آلات وابزارهایی‌که کار کارگر راساده وآسان می‌کند، ویا بهبود واصلاح دستگاههای مزبور، ویا درنتیجهٔ تقسیم‌کار وتوزیع مسئولیتها. در هرحالت از دو مورد فوق نیاز به‌سرمایهٔ بیشتر همیشه احساس می‌شود. فقط به‌وسیلهٔ سرمایهٔ اضافی است که مسئول هرطرح می‌تواند یا ماشین‌آلات بهتری برای کارگران فراهم کند، ویا اینکه توزیع‌کار صحیحتری بین‌کارگران اجراء نماید. اگرکاری‌که باید انجام شود از چند قسمت تشکیل شده باشد، گماردن یك‌کارگر به‌طور دائم دریك قسمت ازآن‌کار احتیاج بسرمایهٔ بیشتری دارد تا اینکه هرکارگر درقسمتهای مختلف آن‌کار به‌تناوب اشتغال داشته باشد. بنابراین، وقتی‌که ما وضع دخالت یك‌کشور را در دو دورهٔ مختلف با هم مقایسه می‌کنیم، ومتوجه می‌شویم‌که محصول سالیانهٔ زمین وکار در دورهٔ زمانی دوم بیشتر از دورهٔ قبلی بوده است، و درمی‌یابیم‌که زمینهای آن‌کشور بهتر از دورهٔ پیش کشت شده، تعداد کارخانه‌ها بیشتر وپردرآمدتر، وتجارت آن موسع‌تر است، آن وقت اطمینان خواهیم یافت‌که سرمایهٔ آن‌کشور باید درفاصلهٔ بین این دو دوره افزایش یافته باشد، یعنی بیشتر ازآنچه‌که خلافکاری بخش خصوصی ویا افراد وزیاده‌روی بخش عمومی و دولتی سرمایه‌ها را مضمحل‌کرده، سرمایه درآن‌کشور اضافه شده است. اما تقریباً تمام ملتها، دریك فاصلهٔ زمانی‌که از آرامش وصلح برخوردار بوده‌اند همین حال را دارند، حتی ملتهایی‌که دولتهای آنان محتاط وصرفه‌جو هم نیست سرمایه‌هایشان در عرض، مدت مزبور افزایش یافته است. درحقیقت، برای اینکه قضاوت صحیحی در این مورد داشته باشیم، باید وضع یك‌کشور را در دو دوره‌ای‌که قدری از هم فاصله دارند مقایسه‌کنیم. زیرا در دوره‌های نزدیك به‌هم، ترقی مملکت آن‌قدر تدریجی است، که نه‌تنها بهبود آن مشهود نیست، بلکه تنزل رشته‌های مختلف صنعت، یا رکود بخشهای معینی ازکشور، (یعنی مسائلی‌که گاهی ولواینکه کشور رویهم‌رفته درشکوفائی باشد اتفاق می‌افتد)، اغلب ایجاد تردید می‌کند مبنی براین‌که ثروت و صنعت تمام‌کشور روبه زوال وتباهی است.

مثلا، محصول سالیانهٔ زمین وکار انگلیس درحال حاضر، مسلماً خیلی بیشتر از آن مقداری است که تقریباً درصد واندی سال پیش درزمان[۳] بازگشت مجدد چارلز دوم وجود داشت. گواینکه به‌عقیدهٔ من، امروز کمتر کسی است که در این امر تردید کند، مع‌هذا در طی این دوره، به‌ندرت پنج سال می‌گذشت بدون اینکه‌کتاب یا مجله‌ای چاپ شود، این کتابها یا مجلات باچنان توانایی وقدرتی نوشته می‌شدکه بتواند نظر عمومی را

۳. برگشت دورهٔ سلطنت درانگلیس درسال ۱۶۶۰ باپادشاهی شارل دوم پسر شارل اول‌که با قیام کرمول مقتول شد آغاز می‌شود (مترجم).

به‌خود جلب‌کند، وسعی می‌کردند که نشان دهند ثروت ملت به‌سرعت روبه‌زوال است، جمعیت‌کشورکاهش می‌یابد، کشاورزی در بوتهٔ فراموشی افتاده، صنعت روبه‌ضعف، و تجارت متوقف است. این انتشارات به‌هیچ‌وجه جزو مجلات حزبی نبـود، کـه مولود بینوای دروغ‌پردازی و عقیده‌فروشی اعضای آن‌باشد. بسیاری از این کتابها‌به‌وسیلهٔافراد بصیر وبی‌ریا ورك‌گو نوشته شده بود،که هرگز دست به‌قلم نمی‌بردند مگر وقتی کـه به‌آنچه می‌نویسند اعتقاد داشته باشند، وهیچ‌انگیزه‌ای جز ایمان واعتقاد محرك آنـان نبـود.

از طرف دیگر، محصول سالیانهٔ زمین وکارانگلستان در زمان اعاده سلطنت محققاً بسیار بیشتر از، آنچه‌که فکر می‌کنیم درصد سال قبل ازآن یعنی زمان آغاز فرمانروایی ملکهٔالیزابت[۴] بود. همچنین، دلایل بسیاری در دست داریم‌که قبول‌کنیم، دردورهٔالیزابت ترقی و آبادانی خیلی بیشتر از یك سدهٔ قبل از آن، یعنی اواخر دورهٔ نفاق و مشاجرات بین مجلس یورك و لانکاستر، بوده است. حتی در زمان نفاق و اختلاف بین دو مجلس وضع کشور به‌مراتب بهتر از زمان فتح نرمنها بود، و در زمان فتح نرمنها نیز خیلی وضع کشور بهتر از دورهٔ هرج ومرج حکومت ولایات هفتگانهٔ ساکسنها بود. حتی در دورهٔ آغاز حکومت ساکسنها وضع کشور خیلی پیشرفته‌تر از زمان حملهٔ ژولیوس سزار بود، که ساکنان انگلیس وضع وحشیان فعلی امریکای شمالی را داشتند.

به‌هرحال، در هرکدام از این دوره‌ها، نه‌تنها ریخت‌وپاش و اسراف بخش خصوصی و بخش عمومی فوق‌العاده زیاد بود مانند جنگهای پرهزینه وغیرلازم متعدد، و انحراف زیادمحصول سالیانهٔکشور از ارتزاق‌کارگران فعال و مولد به‌کارگران غیرمولد، بلکه، گاهی در میان آشفتگی ناشی از هرج و مرج داخلی این‌قبیل ویرانگری و ضایع‌کردن سرمایهٔکشور، در درجهٔ غائی خود، نه‌تنها محققاً مانع انباشتگی طبیعی سرمایه و ثروت می‌شد، بلکه در پایان هر دوره، کشور فقیرتر و تهیدست‌تر از آغاز آن دوره بـود. بدین‌سان، در مرفه‌ترین و خوشبخت‌ترین دوره‌ها، یعنی دوره‌ای‌که اززمان اعادهٔ سلطنت شارل دوم به‌بعد آغاز می‌شود، چندین‌بار هرج و مرج و آشوب در مملکت رخ داد،کـه چنانچه خوب پیش‌بینی شده بود هم فقرکشور و هم ویرانی و خرابی‌کامل آن‌را می‌شد حدس زد. آتش‌سوزی و شیوع بیماری وبا درلندن، دوجنگی‌که با هلندیهـا داشتیم، هرج و مرج و آشوب زمان انقلاب، جنگ با ایرلند، چهار جنگ پر هزینه بـا فرانسه یعنی سالهای ۱۶۸۸، ۱۷۰۲، ۱۷۴۲، ۱۷۵۶، به‌اضافهٔ دو شورش سالهای ۱۷۱۵ و ۱۷۴۵ از جملهٔ این رویدادها بودند. درمدت چهارجنگ بافرانسه ملت انگلیس صد و چهل و پنج میلیون لیره قرض بالا آورد، و این مبلغ سوای سایر هزینه‌های فوق‌العادهٔ سالیانه است‌که موردنیاز بود، به‌طوری‌که مجموع این هزینه‌هاکمتر از دویست میلیون لیره نمی‌شد. این چنین مبلغ هنگفتی از زمان انقلاب به‌این‌طرف، از محصول سالیانهٔ زمین و

۴. مقصود ملکهٔ الیزابت دختر هنری هشتم و آن بولین است‌که از سال ۱۵۵۸ تا ۱۶۰۳ در انگلیس سلطنت کرد (مترجم).

کارگر، در موارد مختلف برای گذران و نگاه‌داری تعداد زیادی از افراد غیر مولد به‌کار رفته است. ولی چنانچه جنگهای مزبور سرمایه هنگفت فوق را در جهت دیگری سوق نمی‌داد، قسمت اعظم این سرمایه طبعاً در معیشت کارگران مولد به‌کار می‌رفت، که کار وکوشش آنان، مجموع ارزش کالاهای مصرف‌شده را به‌اضافهٔ سودآن‌برمی‌گرداند. ارزش محصول سالیانهٔ زمین وکارگرکشور در اثر آن هر سال به‌طور چشمگیری بالا می‌رفت، و افزایش هر سال خود موجب بالارفتن محصول در سال بعد می‌شد. خانه‌های بیشتری ساخته می‌شد، زمینهای زیادتری آبادمی‌گردید، وزمینهایی‌که قبلا آباد شده بود بهتر کشت می‌شد؛ کارخانه‌های بیشتری نصب‌می‌گردید، وکارخانه‌هایی‌که قبلا نصب شده بود توسعه می‌یافت؛ ثروت و درآمدکشور در اثر اقدامات مزبور، امروزه چنان افزایش یافته بودکه حتی نمی‌توان تصور آن‌راکرد.

اما با اینکه اسراف و ولخرجی دولت، بدون تردید، پیشرفت طبیعی انگلیس را به‌سوی ثروت و آبادانی به‌عقب انداخته است، ولی نتوانسته است آن‌راکاملا متوقف‌سازد. بیگمان، تولید سالیانهٔ زمین وکارگر انگلیس، امروز بسیار بیشتر از دورهٔ برگشت شارل دوم و یا دورهٔ انقلاب است. بنابراین، مقدار سرمایه‌ای‌که برای کشت‌زمین، **و معاش کارگران به‌کار می‌رود باید به‌همین نسبت بیشتر باشد. درمیان‌تمام‌این‌سختگیریها** و اخاذی سرمایه مزبور به‌تدریج و بدون سروصدا در اثر صرفه‌جویی و خوش‌گذاری **افراد بخش خصوصی،** و در اثر کوشش دسته‌جمعی، و پیوسته وبلاانقطاع آنان برای‌بهتر کردن شرایط خودشان انباشته شده است. همین‌سعی وکوشش افراد است، (که ازطرف قانون حمایت شده‌وآزادی فردی‌اجازه‌می‌دهد به‌هرنحوی‌که سودآورتر است به‌کارافتد)، که پیشرفت انگلیس را بسوی آبادانی و ثروت در تقریباً تمام ادوار گذشته‌مبسر ساخته، وامیدوار بایدبود، که در زمانهای آینده نیز همین‌کاررا بکند. اما، چون انگلستان هرگز نعمت داشتن حکومت صرفه‌جو را به‌خود ندیده، بنابراین درهیچ دوره‌ای از ادوار تاریخ صرفه‌جویی، فضیلت اخلاقی ساکنان‌این مرزوبوم نبوده‌است. لذا، وانمود کردن امراء و وزرای کشور به‌اینکه اقتصاد افراد خصوصی‌را مدنظر داشته، و هزینه‌های آنهارا به‌وسیله قانون تحدید هزینه‌های شخصی، و یا به‌وسیلهٔ ممنوعیت ورود کالاهای تجملی‌خارجی، محدود می‌کنند، یك فرض بیمورد و نامربوطی است.

بخش عمومی همیشه، و بدون استثناء بزرگترین مسرف و متلف پول جامعه‌است. اگر این بخش نسبت به‌هزینه‌هایی‌که انجام می‌دهند بیشتر دقیق باشد، می‌تواند مطمئن باشد که بخش خصوصی در مخارج خود صرفه‌جو هست. اگر ولخرجی دولت جامعه را به‌تباهی و ورشکستگی سوق ندهد، ولخرجی افراد ملت هرگز این‌کار را نخواهدکرد.

همان‌طورکه صرفه‌جویی باعث افزایش سرمایهٔ عمومی و ولخرجی موجب کاسته شدن آن می‌باشد، همان‌طور هم کردارکسانی‌که درآمد و هزینه‌هایشان برابر است، (یعنی نه‌می‌توانند سرمایه‌را انباشته کنندو نه مخارجشان طوری است که سرمایه را از بین ببرد) باعث‌کم‌شدن و یا زیادشدن سرمایه نمی‌شود. اما، بعضی از اقسام هزینه به‌رشد ثروت ملی بیشترکمك می‌کند تا هزینه‌های دیگر.

درآمد یك فرد یا درکالاهایی خرج می‌شودکه فوراً مصرف می‌گردد، مثل‌مخارج روزانه‌که تأثیری در وضع هزینه روزهای بعدی نـدارد، یا ممکن است درکـارهای بادوامتری مصرف شود،که درآن صورت می‌توان‌آن‌را انباشته‌کرد، و این قبیل هزینه‌ها در هزینه‌های روز بعد فرد اثر می‌گذارد یعنی هزینه روز بعد راکم‌کرده یا افزایش می‌دهد، بسته به‌اینکه کدام راه را این‌فرد انتخاب کند. مثلا آدم ثروتمند، ممکن است درآمد خودش را در تهیهٔ سفرهٔ رنگین و مجلل، نگاه‌داری تعدادی نوکر و کلفت، و سگ و اسب خرج‌کند، و یا اینکه به‌میز غذای‌کوچك و یکی‌دوتا پیشخدمت بسنده‌کرده، و قسمت اعظم درآمد خود را در تزئین خانه و یاکـلبهٔ ییلاقی، یا ساختمانهای سفید و تزئینی، یا مبل و اثاث مفید و تزئینی، و یا مجموعه‌ای ازکتابها، مجسمه‌ها، و نقاشیها خرج‌کند؛ و یا در خرید چیزهای سبك و پوچ و بی‌معنی، جواهر، بازیچه‌ها، و یـا جواهرات بسیار قشنگ‌کم‌بها و مختلف، مصرف‌کند؛ و یا از همه‌کوچکتر و ناچیزتر، یك گنجهٔ بزرگ پر از لباسهای فاخر تهیه‌کند، درست مثل گنجهٔ لباس سوگلی و خادم یکی از اشرافزادگان بزرگ‌که در چند سال قبل فوت شد. اگر دو نفر ثروتمندکـه به‌یك اندازه پول داشته باشند، یکی ازآنها درآمد خود را در خریدکالاهای بادوام و دیگری در خرید کالاهای بی‌دوام خرج‌کند، جلال و ثروت شخصی‌که مخارج اوبه‌طور عمده روی‌کالاهای پردوام است، مرتباً افزایش می‌یابد، هزینهٔ هرروزدر تحکیم و بسط هزینهٔ روز بعد مؤثر می‌افتد؛ ولی بعکس، ثروت شخص دوم در پایان این دوره بیشتراز روزی که آغاز به‌کارکرد نمی‌باشد. همچنین شخص اول در پایان دورهٔ مـورد بحث ثروتش بیشترازروز اول‌خواهد بود، زیرا وی دارای‌موجودی انواع مختلف‌کالاهاست، که با وجود آنکه قیمتشان به‌اندازهٔ روز خرید نیست، ولی بالاخره همیشه قابل‌فروش است. از هزینه‌هایی‌که شخص دوم در تمام این مدت خرج کرده است، هیچ اثرونشانه‌ای باقی نمی‌ماند، و اثرات ده یا بیست‌سال ریخت‌وپاش‌و ولخرجی‌کاملانیست و نابودمی‌شود گوئی اصلا وجود خارجی نداشته است.

همان‌طورکه این نحو صرف هزینه برای افزایش تمول و ثروت یك فرد بهتر از نوع دیگر است، در مورد یك ملت هم همین‌طور است. خانه‌ها، مبل واثاثیه، و لباسهای مرد ثروتمند، در مدت قلیلی به‌حال مردم متوسط و طبقه پائین اجتماع مفید واقـع می‌شود. این عده می‌توانند وقتی اربابشان از خانه ولباس و اثاثیه دلزده وخسته شد آنها را از وی بخرند، و بدین‌طریق وسایل عمومی کل مردم به‌تدریج بهبود می‌یابد، یعنـی وقتی که این طریقهٔ خرج کردن در بین مردم متمول رایج شدوضع طبقهٔ پائین‌تر هم‌بهتر می‌شود. در کشورهایی که مدتهای مدید ثروتمند بوده‌اند، اغلب می‌بینید که مردم‌طبقات پائین اجتماع هم صاحب خانهٔ شخصی هستند و هم اثاثیه و لوازم‌کافی دارند، ولی‌نه‌آن خانه را خودشان ساخته‌اند و نه آن اثاثیه را. مبلمانی‌که زمانی برای نشیمن خانـوادهٔ سی‌مور[5] به‌کارمی‌رفت، امروز درمسافرخانهٔ کنارجادهٔ باث[6] مورداستفاده است. تختخواب،

5. Seymour. 6. Bath Road.

ازدواج جیمز اول بریتانیا، که همسر او با خود از دانمارك آورده بود، تا به‌عنوان هدیه عروسی یك فرمانروا به فرمانروای دیگر تقدیم جیمز اول شود، درچند سال‌قبل، زینت سالن یك آبجوسازی در «دونفرملاین»[7] شده بود. در بعضی از شهرهای قدیمی، که مدتها به‌حال رکود بوده، و یا احتمالا قدری هم روبه‌قهقرا رفته است، به‌ندرت خانه‌ای می‌بینید که برای ساکنان فعلی آن ساخته باشد. اگر وارد این خانه‌ها بشوید، غالباً اثاثیهٔ بسیار عالی، ولی خیلی قدیمی خواهید دید، که هنوز هم قابل استفاده است، درصورتی که تعداد معدودی از این مبل و اثاثیه برای صاحبان فعلی آنان ساخته شده است. کاخهای اشرافی، خانه‌های ییلاقی باشکوه، مجموعه‌های بزرگ کتابها، مجسمه، ونقاشیها، و سایر چیزهای نادر، اغلب هم نه‌تنها برای همسایگان و اطرافیان، بلکه برای تمام مملکت موجب افتخار و مورد زینت است. قصر ورسای پیرایه و افتخار فرانسه است، قصر استو و ویلتن[8] زینت و افتخار انگلیس. ایتالیا هنوز هم با داشتن تعدادی از ساختمانهایی از این قبیل احترام جهانی را به‌خود جلب‌کرده است، گو اینکه ثروتی که اینهارا تهیه‌کرده بود مدتهاست از بین رفته، و نوابغی که آنها را طراحی‌کرده خاموش شده‌اند، (شاید هم بسبب ازدست دادن مشاغل قدیم خود نابود شدند).

همچنین هزینه‌هایی که در کالاهای بادوام خرج می‌شود نه‌تنها به‌سود انباشتگی سرمایه است، بلکه به‌سود صرفه‌جویی و پس‌انداز هم هست. اگر زمانی فردی در این مخارج زیاده‌روی کند، می‌تواند بدون اینکه معروض سرزنش و انتقاد مردم واقع شود خود را اصلاح کند. کاستن تعداد پیشخدمتها و نوکرها به‌مقدار زیاد، اصلاح سفره‌خانهٔ او از یك حالت ولخرجی و اسراف به‌صرفه‌جویی و امساك، و پیاده‌کردن کالسکهٔ مجلل و اسباب سفر، از جمله تغییراتی است که از دید همسایگان مخفی نمی‌ماند، و منظور از همهٔ آنها اینست که عمل قبلی خلاف‌بوده است. بنابراین، تعداد معدودی از افرادبداقبالی که در این قبیل مخارج این چنین زیاده‌روی کرده‌اند، بعدها شهامت آنرا داشته‌اند که خود را اصلاح کنند، و قبل از اینکه ورشکستگی و افلاس آنها را وادار به تغییر روش کند، از زیاده‌روی در مخارج دست برداشتند.

اما اگر شخصی زمانی، هزینه‌های زیادی در ساختمان، مبلمان، و کتاب‌وتابلوهای نقاشی صرف‌کرده و حال بخواهد روش خود را تغییر دهد علامت ندانم‌کاری‌ونابخردی او نیست. اینها چیزهایی است که صرف هزینه‌های قبلی در آن از هزینه‌های بعدی جلوگیری می‌کند، و اگر شخصی این‌نوع هزینه‌ها را متوقف‌کند، نه از این لحاظ که مخارج وی بیش از ثروت و دارایی اوست بلکه بدین علت است که هوی و هوس او ارضاء شده است.

بعلاوه، هزینه‌هایی که در تهیهٔ کالاهای بادوام مصرف می‌شود، معمولا معاش عدهٔ بیشتری از مردم را فراهم می‌کند تا هزینه‌هایی که در مهمانیهای پرزیخت‌وپاش صرف می‌شود. از دویست سیصد پوند خواربارکه اغلب در مهمانیهای بزرگ خرج‌می‌شود،

7. Dunfermline.

8. Stowe and Wilton.

شاید همیشه نصف آن در زباله‌دانی می‌رود، و همیشه مقدار زیادی از آن ضایع و خراب می‌شود. اما، اگر هزینهٔ این پذیراییها در اشتغال بنا، نجار، مبل‌ساز، مکانیك و غیره صرف شده بود، مقداری خواربار، با ارزش مساوی، بین تعداد بیشتری از مردم توزیع می‌شدکه تا آخرین دینار و آخرین مثقال خواربار برای خرید قدرت‌کار آنان صرف می‌شد، و یك مثقال از آن به‌هدر نمی‌رفت. بعلاوه، این نوع هزینه‌ها از یك طریق‌که به‌کار افتد معاش کارگران مولد را فراهم می‌کند، و وقتی‌که مصرف می‌گرددکارگران غیر مولد ارتزاق می‌کند. لذا، صرف‌آنها به‌شکل اول، ارزش معاوضه‌ای‌تولیدسالیانهٔ زمین وکارگر کشور را افزایش می‌دهد، ولی به‌شکل دوم، باعث افزایش آن نمی‌شود.

اما، منظور از تمام اینهایی که گفته‌شد آن نیست که نشان دهیم که بعضی ازاقسام هزینه‌ها بیشتر از انواع دیگر ملازم روح سخاوتمندی و گشاده‌دستی است. هنگامی‌که مرد توانگر بیشتر درآمد خود را در مهمانی بازی خرج می‌کند، قسمت اعظم‌درآمدش را با دوستان و همنشینان خود تقسیم‌کرده است؛ اما وقتی آن‌را در خریدکالاهای بادوام به‌کار می‌برد، اغلب تمام درآمدش را برای خودش خرج‌کرده و بدون دریافت عوض چیزی به‌دیگری واگذار نمی‌کند. بنابراین، نوع دوم هزینه‌ها مخصوصاً وقتی‌که در جهت اشیاء پوچ و بی‌معنی، زیورآلات ظریف لباس و اثاثیهٔ خانه، جواهرات اصلی یا بدلی، و چیزهای قشنگ بی‌مصرف خرج شود، غالباً فقط علامت یك میل و هوس بی‌اهمیت نیست، بلکه خودخواهی و فرومایگی را می‌رساند. منظور من ازتمام مباحث فوق اینست‌که، یك نوع از مخارج، چون همواره موجب انباشتگی کالاهای با ارزش می‌شود، و چون با صرفه‌جویی شخصی مناسب و سازگاراست، و در نتیجه موجب‌افزایش سرمایهٔ عمومی است، و چون کارگران مولد را تغذیه می‌کند نه‌کارگران غیر مولدرا، بیشتر از نوع دیگر هزینه‌ها منجر به‌رشد بیشتر ثروت عمومی می‌شود.

بخش چهارم

دربارهٔ سرمایه‌ای که با بهره به‌وام داده می‌شود

پولی که با بهره وام داده می‌شود همیشه از طرف وام‌دهنده سرمایه تلقی می‌شود. وی انتظار دارد که سرمایهٔ مزبور در سررسید به‌وی برگشت داده شود، و ضمناً وام‌گیرنده، برای استفاده از پول مزبور سالیانه مبلغ معینی اجاره باید به‌او بدهد. وام گیرنده ممکن است یاآن‌را به‌عنوان سرمایه به‌کاربرده، و یا آن‌را به‌عنوان موجودی برای مصارف فوری و آنی کناربگذارد. چنانچه آن‌را به‌عنوان سرمایه به‌کار برد، در اشتغال کارگر مولد صرف کرده است، کارگر هم معادل‌ارزش آن را به‌اضافهٔ سود مجدداً تولیدمی‌کند. در این حالت، وی می‌تواند سرمایه را برگشت داده و بهرهٔ آن را بپردازد بدون اینکه بسایر منابع درآمد تخطی‌کرده و به‌آن‌ها متوسل شود. اگر وی پول مزبور را به‌عنوان موجودی برای مصرف آنی کنار بگذارد، مانند یك شخص ولخرج و مسرف عمل کرده، و آنچه راکه به‌معاش مردم‌کاری و فعال اختصاص داشت در استخدام مردم بیکاره خرج خواهدکرد. در حالت اخیر، نه‌می‌تواند سرمایهٔ خرج شده را برگرداند، و نه می‌تواند بهرهٔ آن‌را بپردازد، مگر اینکه برای بازپرداخت آن بسایر منابع درآمد، از قبیل‌ملك یا اجاره زمین متوسل شود.

بدون تردید، سرمایه‌ای‌که با بهره به‌وام داده می‌شود، گاهی اوقات در این هردو طریق به‌کار می‌رود، ولی در طریق اول بیشتر از طریق دوم مصرف می‌گردد. شخصی‌که پول را با این قصدکه آن‌را خرج‌کند، وام بگیرد بزودی ورشکست می‌شود، و کسی‌که به‌وی وام داده معمولا ازاین‌حماقت خودپشیمان می‌گردد. بنابراین، وام‌دادن‌ووام‌گرفتن برای چنین منظوری، در تمام موارد، یعنی درمواقعی‌که رباخواری بزرگ نباشد، مخالف منافع طرفین است، و با اینکه گاهی اتفاق می‌افتد که مردم یا وام‌بدهند و یا وام‌بگیرند: مع‌هذا با توجهی‌که همهٔ مردم نسبت به‌منافع خود دارند، می‌توانیم اطمینان داشته‌باشیم که آن‌طورکه ما می‌اندیشیم تکرار این عمل نمی‌تواند دائمی باشد. از هر آدم ثروتمند با تدبیر و محتاطی بپرسید که وی بیشتر پول خود را به‌کدام یك از این دو گروه مردم وام می‌دهد، به‌کسی که،به‌نظراو، آن را در سرمایه‌گذاری به‌کار می‌اندازد، یابه‌کسانی که

به‌بیهودگی آن راخرج می‌کنند، وشخص توانگر از طرح چنین سؤال خنده‌اش‌می‌گیرد. بنابراین، حتی درمیان وام‌گیرندگان (نه‌مردمی که در دنیابرای صرفه‌جوئی و امساکشان مشهور هستند)، تعداد افراد صرفه‌جو پرکار و به‌طور چشمگیری ا زتعداد افراد ولخرج و بیکاره بیشتر است.

تنهاکسانی‌که به‌اعتبار وثیقه خود می‌توانند از مردم پول قرض کنند بدون اینکه وام دهنده توقع داشته باشد که مبلغ وام در جهت سودآورخرج شوداعیان‌واصیل‌زادگان روستائی هستند. حتی این عده هم به‌ندرت پول را منحصراً برای خرج کردن بیهوده‌وام می‌گیرند. می‌توان‌گفت، معمولا مبالغی‌که این عده وام می‌گیرند قبلا معادل آن‌راخرج کرده‌اند. این‌گروه اغلب مقادیر زیادی کالا به‌طور نسیه ازدکانداران‌و کاسبکاران خریده‌اند و چاره‌ای ندارند جز اینکه پولی با بهره قرض‌کنند تا وام خود راپپردازند. پولی‌که این عده قرض‌کرده‌اند سرمایهٔ دکانداران و کاسبکاران را،که اصیل‌زادگان مزبور نمی‌توانستند از اجارهٔ مستغل خود بپردازند، برمی‌گرداند. وام‌گرفتن این پول احتمالا برای خرج‌کردن نیست، بلکه برای جبران سرمایه‌ای است‌که‌قبلا خرج کرده‌اند.

تقریباً تمام وجوه مرابحه‌کاری با پول پرداخت می‌شود اعم ازپول کاغذی، یا طلا و نقره، ولی آنچه وام‌گیرنده حقیقتاً می‌خواهد وآنچه‌که وام‌دهنده حقیقتاً به‌اومی‌دهد، پول نیست، بلکه ارزش پول، یعنی‌کالاهایی است‌که با پول می‌تواند بخرد. اگر وی‌این پول را برای مصرف فوری خود بخواهد، فقط کالایی خواسته است‌که می‌تواند در موجودی قرار دهد. اگروی‌آن‌را برای‌کاربرد درحرفه‌ای به‌عنوان سرمایه به‌کارگیرد، آن‌وقت فقط‌کالاهایی است‌که می‌شود ابزار، مواد، و قوت لازم برای اجرای کار باآن تهیه کرد. وام‌دهنده، از طریق قرض، سهم مخصوص خود را از محصول سالیانهٔ زمین و کارگر به‌وام‌گیرنده منتقل می‌کند تا هر نوع‌که خواست آن‌را به‌کارگیرد.

بنابراین، مقدار سرمایه، یا بنا به‌قول معروف، مقدار پولی‌که در هرکشور می‌توان با بهره وام داد، با مقدار پول، اعم از پول‌کاغذی یامسکوك، که به‌عنوان وسیله‌وامهای مختلف در آن مملکت به‌کار می‌رود، تعیین نمی‌شود، بلکه باارزش آن قسمت ازمحصولی تعیین می‌گردد، که‌به‌محض خارج‌شدن از زمین یا دست‌کارگر مولد، نه‌تنها برای‌جانشین شدن یك سرمایه معین اختصاص داده می‌شود، بلکه جانشین سرمایه‌ای نیز می‌شود که مالك علاقه‌ای ندارد زحمت به‌کارانداختن آن‌را بخود هموار کند. چون این قبیل سرمایه‌ها معمولا با پول وام داده شده و بازپرداخت آن نیز باپول است، گروهی‌به‌وجود می‌آیندکه اصطلاحاً گروه پولداران نامیده می‌شوند. این گروه، نه‌تنها از زمینداران بلکه از گروه صنعتکاران و بازرگانان جدا هستند، زیرا درگروه اخیر مالکین سرمایهٔ خود را به‌کار می‌برند. اما، حتی درگروه پولداران، پول، همان‌طورکه در گذشته بود، چیزی جز انتقال قانونی یا قبالهٔ انتقال نیست، که سرمایه را از دستی به‌دست دیگر که صاحب آن علاقه‌ای به‌کاربرد آن ندارد انتقال می‌دهد. سرمایه‌های مزبور تقریباً به‌هر نسبت بزرگتر از مقدار پولی است‌که به‌عنوان وسیلهٔ راحتی آنان به‌کار می‌رود، همان قطعات پول را می‌توان‌برای وامهای مختلف، وخریدهای مختلف به‌کاربرد. مثلا(الف)،

مبلغ هزار لیره به (واو) وام می‌دهد، (واو) با آن از (ب) هزار لیره کالا می‌خرد. (ب) که موردی برای این پول ندارد، همهٔ آن را عیناً به (خ) قرض می‌دهد، که با آن (خ) فوراً از (س) کالایی به‌ارزش هزار لیره می‌خرد. (س) به‌همان طریق، و به‌همان دلیل، آن‌را به (ی) قرض می‌دهد، که او هم از (د) باآن‌کالایی به‌ارزش هزار لیره خریداری می‌کند. بدین نحو همهٔ آن قطعات پولی، اعم از کاغذی یامسکوك، ممکن است درعرض مدت چند روز، سه وسیلهٔ وام، و سه‌وسیلهٔ خرید مختلف باشد، که هرکدام از آنها از لحاظ ارزش، برابر است با کل مبلغ آن قطعات. آنچه که این سه نفر یعنی (الف)، (ب)، و (س) به سه گروه وام گیرنده (واو)، (خ) و (ی) انتقال می‌دهند قدرتی است که باآن بتوانند خریدکنند. دراین قدرت خرید هم ارزش و هم فایدهٔ وام نهفته شده است.

پولی که به‌توسط این سه‌نفر وام داده شد، برابر با ارزش کالایی است که‌می‌توان با آن خرید، و سه برابر بیشتر از پولی است که با آن خریدها انجام‌شده است. اما، وامهای مزبور را می‌توان‌تماماً حفظ‌کرد، کالاهایی که به‌وسیلهٔ بدهکاران مختلف خریداری‌شده طوری به‌کار می‌رودکه، در موقع مقتضی، ارزش مساوی پول مزبور، اعم ازمسکوك یا کاغذ، به‌اضافهٔ سود آن‌را برگرداند. همان‌طورکه مقدار پول مزبور به‌عنوان وسیلهٔ‌قرض مختلف به‌سه، یا به‌همان دلیل، به‌سی برابر ارزش خود به‌کار می‌رود، همان‌طور هم‌پول مزبور به‌عنوان وسیلهٔ پرداخت متوالی به‌کار می‌رود.

بدین‌طریق، سرمایه‌که با بهره وام داده می‌شود ممکن است به‌عنوان یك سند انتقال قانونی از وام‌دهنده به‌وام‌گیرنده تلقی شودکه سهم قابل‌ملاحظهٔ معینی از محصول سالیانه است؛ مشروط به‌اینکه وام‌گیرنده به‌نوبهٔ خود، در طول مدت وام، هرساله سهم‌کوچکتری از آن را به‌وام‌دهنده انتقال‌دهد، که‌این‌سهم‌کوچکتر بهره‌نامیده می‌شود؛ و درپایان مدت وام مقداری‌که از هر لحاظ مساوی پول اولیه است‌که به‌وی وام داده شده، به‌اوبرگرداند و آن‌را بازپرداخت می‌نامند. بااینکه پول، اعم از مسکوك یا کاغذ، معمولا به‌عنوان سند انتقالی درمورد بهره یا اصل وام به‌کارمی‌رود، ولی خودش‌کالا با آنچه‌که به‌آن‌اختصاص داده شده فرق می‌کند.

به‌همان نسبتی‌که‌سهم‌سالیانهٔ تولید به‌محض‌خارج‌شدن اززمین، و یا ازدست‌کارگران مولد، که مختص جانشین‌شدن سرمایه‌است، در هرکشوری افزایش می‌یابد، گروه به اصطلاح پولداران نیز طبعاً با پول افزایش می‌یابد. افزایش سرمایه‌های بخصوص که صاحبان آن میل‌دارند درآمدی از قبل آن به‌دست‌آورند، بدون اینکه خودشان زحمت به‌کار انداختن سرمایه را به‌خود هموار کنند، طبعاً مترادف و همزمان با افزایش کلی سرمایه‌هاست؛ یا بسخن دیگر، همان‌طورکه سرمایه افزایش می‌یابد، مقدار موجودی سرمایه‌ای‌که با بهره به‌وام داده می‌شود به‌تدریج بیشتر و بیشتر می‌شود.

باافزایش مقدار موجودی سرمایه مخصوص مرابحه‌کاری، نرخ بهره، یا قیمتی که بایدبرای استعمال آن سرمایه پرداخت شود، الزاماً کاهش می‌یابد، نه‌از لحاظ علل‌کلی‌که هرچیز در بازار زیاد شد قیمت آن کم می‌شود، بلکه به‌علل دیگری‌که ویژهٔ این حالت

مخصوص است. با افزایش سرمایه‌هادرهر کشور، سودی که از کاربرد سرمایه‌های مزبور به‌دست می‌آید ضرورتاً کاسته می‌شود. بتدریج پیداکردن روشهای پر منفعت برای کاربرد سرمایه‌ها دشوارتر می‌گردد. در نتیجه رقابتی بین سرمایه‌های مختلف به‌وجود می‌آید، مالك و صاحب سرمایه می‌کوشد تاکاربرد سرمایه را درکاری که دیگری اشغال کرده‌است عملی کند. ولی در بسیاری از موارد وی می‌تواند امیدوار باشد که‌دیگری را ازکاربرد سرمایه در آن راه بیرون راند، و آن‌هم ازاین طریق میسر است که شرایط بهتری عرضه کند. سرمایه‌دار نه‌تنها بایدقیمت چیزی که‌می‌فروشد قدری ارزانتر کند، بلکه برای‌اینکه ارزان بفروشد، گاهی مجبور است، آن‌را گرانتر بخرد. تقاضای کارگر مولد، باافزایش وجوهی که برای نگاهداری او اختصاص‌داده شد، هرروزبیشترو بیشتر می‌شود. کارگران به‌آسانی شغل‌پیدامی‌کنند، ولی صاحبان سرمایه به‌سختی کارگرانی را پیدامی‌کنندکه‌حاضر به‌استخدام باشند. رقابت آنان مزدکارگر رابالا برده وسود سرمایه‌راکاهش می‌دهد. ولی وقتی سود ناشی ازکاربرد سرمایه بدین‌نحو از دوسوکاسته شد، قیمتی که برای کاربرد سرمایه باید پرداخت شود، یعنی، نرخ بهره الزاماً باید با آن‌کاهش یابد.

(لاك[1])، (لا[2])، و (منتسکیو[3])، و بسیاری از نویسندگان دیگر، ظاهراً چنین انگاشته‌اندکه افزایش مقدار طلا و نقره، در نتیجهٔ کشف مستعمرات هند غربی اسپانیا، علت اصلی‌کاهش نرخ بهره در سراسر بخش بزرگی از اروپا است. اینان معتقداندکه چون ارزش فلزات مزبورکاسته شده، استعمال قسمت معینی از آن الزاماً نیزکم‌ارزش می‌شود، و در نتیجه قیمتی که بایدبه‌آن پرداخت‌شودکم می‌گردد. این تصور، که دربادی‌امرموجه و پذیرفتنی است، چنان به‌طورکامل ازطرف هیوم تشریح شده است که، شاید لازم نباشد چیز دیگری به‌آن بیفزاییم. اما، بحث مختصر و سادهٔ زیر، ممکن است به‌طور وضوح استدلال غلطی که ظاهراً موجب گمراهی آقایان نامبردهٔ بالا شده توجیه کند.

قبل ازکشف مستعمرات هند غربی اسپانیا، نرخ بهره در سراسر بخش بزرگی ازقارهٔ اروپا معمولا در حدود ده‌درصد بود. ازآن زمان تابه‌امروز در کشورهای مختلف به‌پنج، چهار، و سه‌درصد تقلیل پیداکرده‌است. فرض‌می‌کنیم که‌در هرکشور بخصوص ارزش‌نقره درست به‌همان اندازه و به‌همان نسبت نرخ بهره‌کاهش یافته باشد؛ و مثلا در آن‌کشورها، که نرخ بهره از ده درصد به‌پنج درصد تنزل‌کرده، مقدار معینی نقره درست نصف مقدار کالایی که قبلا می‌توانست خریداری‌کند بخرد. به‌نظر من، این فرض درهیچ‌کجا موافق باحقیقت نیست، ولی نسبت به‌عقیده‌ای که ما می‌خواهیم بررسی‌کنیم مساعدترین فرض است، و حتی‌برمبنای این فرض کاملاغیرممکن است که‌پائین‌آوردن ارزش نقره‌کوچکترین تأثیری درپائین‌آوردن نرخ بهره گذاشته باشد. اگرصد لیرهٔ امروز درآن‌کشورهاارزشش بیشتر از پنجاه لیرهٔ آن‌روز نیست، ده‌لیرهٔ امروز باید در آن زمان پنج لیره می‌ارزیده است. هرآنچه‌که علل پائین‌آمدن ارزش سرمایه باشد، همان هم الزاماً علت پائین‌آوردن نرخ بهره، و درست به‌همان نسبت بوده است. تناسب‌بین ارزش سرمایه و ارزش بهره باید

1. Lock. 2. Law. 3. Montesquieu.

یك‌اندازه باقی‌مانده باشد، ولواینکه میزان آن لایتغیر بوده باشد. بعکس، با تغییر میزان سرمایه نسبت بین این دو ارزش الزاماً تغییر می‌یابد. اگر امروز صدلیره بیش از پنجاه لیرهٔ آن‌روزارزش نداشته باشد، پنج لیرهٔ امروز، درآن‌روزها بیش ازدولیره و ده‌شلینگ نمی‌ارزید. بنابراین، باکاهش نرخ بهره از ده‌درصدبه‌پنج‌درصد، برای کاربردسرمایه‌ای که نصف ارزش پیشین می‌ارزد، بهره‌ای برابربا یك چهارم‌ارزش بهرهٔ قبلی بایدپرداخت‌شود.

هر افزایشی در مقدار نقره، درحالی‌که مقدار کالاهایی که با آن به‌جریان انداخته می‌شود ثابت بماند، هیچ اثر دیگری نمی‌تواند داشته باشدجز اینکه ارزش فلز مزبور را بکاهد. ارزش اسمی انواع کالاها بیشترمی‌شود، اما ارزش حقیقی‌آنها درست‌به‌همان اندازهٔ قبلی است. کالاها در مقابل قطعات بیشتری ازفلز نقره مبادله می‌گردند؛ اما مقدارکاری که این فلزات می‌توانند تحت اختیار خودداشته باشند، یعنی تعداد افرادی‌که پول مزبور می‌تواند استخدام‌کرده و قوت آنها را تهیه نماید، دقیقاً همان خواهد بود. سرمایهٔ کشور تغییری نمی‌کند، گواینکه تعداد قطعات زیادتری برای رساندن مبلغ مساوی از آن ازیك دست‌به‌دست‌دیگر مورد نیازخواهدبود. اسنادانتقالی، مثل‌ابلاغیه وکلای‌حراف‌پردردسرتر خواهد بود، اما چیزی‌که منتقل می‌گردد درست به‌مقدارپیشین‌است، و فقط می‌تواندهمان اثر پیش را داشته باشد. وجوهی که برای معاش کارگر مولد اختصاص یافته‌ثابت، وتقاضا برای آن نیز ثابت است. ازاینرو، قیمت یا مزدکارگربااینکه اسماً بیشتر است، در حقیقت همانست. مزد آنها را با مسکوکات بیشتری می‌پردازند؛ ولی این‌مسکوکات همان مقدار کالا را می‌خرندکه قبلا می‌توانستند بخرند. سود سرمایه اسماً و رسماً یکی است. مزد کارگرمعمولا با تعداد قطعات نقره‌ای‌که به‌وی‌پرداخت می‌گردد محاسبه می‌شود. ازاینرو، وقتی آن قطعات تعدادشان زیادتر می‌شود، چنان به‌نظر می‌رسدکه مزد او نیز اضافه شده است، و حال آنکه مزد حقیقی او اغلب ممکن است بیشتر از گذشته‌نباشد. اما سود سرمایه را معمولا با تعداد مسکوك‌نقره پرداخت شده حساب نمی‌کنند، بلکه با تناسبی‌که‌این تعداد مسکوك باکل سرمایه‌دارد محاسبه می‌گردد. بدین‌سان در یك‌کشور معین‌گفته می‌شودمزد معمولی کارگر پنج شلینگ در هفته، و بهرهٔ معمولی سرمایه ده درصد است. اما چون مجموع سرمایهٔ‌کشور به‌اندازهٔ گذشته است، رقابت بین سرمایه‌های مختلف افرادکه‌سرمایه بین آنها تقسیم شده همان مقدار است.این افراد باهمان‌محاسن ومعایب پیش‌سرمایه‌گذاری می‌کنند. بنابراین، نسبت مشترك بین سرمایه و سود، همان است، و درنتیجه‌بهرهٔ عادی‌پول نیز همانست؛ آنچه معمولا برای‌کاربرد پرداخت می‌شود الزاماً با آنچه معمولا با استفاده از آن به‌دست می‌آید تعیین می‌گردد.

هر نوع افزایشی درمقدارکالاهایی‌که‌سالیانه درکشوری جریان می‌یابد، درحالی‌که پولی که آنها را به‌جریان انداخته ثابت‌باشد،اثرات مهم‌دیگری به‌غیر از اینکه ارزش پول را بالا ببرد به‌وجود خواهدآورد. سرمایهٔ‌کشور، بااینکه اسماً ممکن است ثابت به‌نظر آید، ولی در حقیقت افزایش یافته است. ممکن است سرمایه با همان مقدار پول گذشته تبیین می‌شود، ولی مقدار بیشتری کار را تحت تسلط خود دارد. تعداد کارگر مولدی که این سرمایه می‌تواند تغذیه‌کرده و استخدام کند، افزایش می‌یابد، و در نتیجه تقاضای

کارگر مولد نیز زیاد می‌شود. مزدکارگر مولد طبعاً با تقاضا بالا می‌رود، و مع‌هذابه‌نظر می‌آید که تنزل کرده‌است. ممکن است بامقدار مسکوك کمتری مزد آنان پرداخت شود، ولی این مقدار مسکوك کم بیشتر ازمقدار زیادتری مسکوك که در گذشته قادر به‌خرید بود، می‌تواند خریدکند. سود سرمایه هم اسماً و هم حقیقتاً کاهش خواهد یافت. چون مجموع سرمایهٔ کشور زیاد شده، رقابت بین سرمایه‌های مختلفی که سرمایهٔ جامعه راتشکیل می‌دهد نیز با آن زیادمی‌شود. صاحبان‌آن سرمایه‌های مخصوص مجبورمی‌شوندکه‌به‌نسبت کمتری از محصول‌کاری‌که سرمایهٔ آنها می‌تواند استخدام‌کند رضایت دهند. بهرهٔ‌سرمایه، که همیشه همدوش با سود سرمایه حرکت می‌کند، ممکن است بدین‌نحو، فوق‌العاده کاهش یابد، گو اینکه‌ارزش پول، یا مقدارکالاهایی که یك مقدار معین پول می‌تواند بخرد، خیلی زیاد شده باشد.

دربعضی ازکشورها نرخ بهرهٔ پول قانوناً ممنوع شده است. اما چون درهمه‌جا با کاربرد پول می‌شود چیزی بدست آورد، باید چیزی درمقابل استفادهٔ آن در هرکجا که مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد پرداخت شود. این قوانین، به‌جای اینکه از رباخواری جلوگیری‌کند، با سابقه‌ای‌که‌دردست است معلوم می‌شودکه زیان و شر ناشی ازرباخواری را بیشتر کرده است؛ بدهکار ناگزیر است نه‌تنها برای‌کاربرد پول چیزی بپردازد، بلکه برای قبول خطری (ریسك) که بستانکار او با آن مواجه می‌شود نیز پولی پرداخت کند، می‌شودگفت‌که، وی‌مجبور است‌که بستانکارخود را در برابر غرامات رباخواری بیمه‌کند.

درکشورهایی‌که بهرهٔ سرمایه مجاز است، قانون، برای جلوگیری از بهره‌های جابرانهٔ رباخواران، معمولا بالاترین‌نرخ بهره‌ای راکه‌می‌توان بدون مواجه‌شدن یاجریمه ازکسی گرفت معین و تثبیت کرده است. این نرخ باید همیشه قدری بیشتر ازکمترین‌نرخ بازار باشد؛ یا بایدنرخی باشدکه درقبال وثیقه‌های مشکوك‌الاعتبار در بازار از وام‌گیرند، دریافت می‌شود. چنانچه نرخ قانونی مزبور پائین‌تر ازکمترین نرخ بهرهٔ بازار باشد، اثر تثبیت نرخ بهرهٔ مزبور قاعدتاًمانند اثرممنوعیت‌کامل‌رباخواری‌است. بستانکارپول‌خودش را باکمتر از آنچه‌که ارزش دارد وام نمی‌دهد، و بدهکار برای قبول خطری‌که بستانکار در برابر ارزش کل کاربرد مزبور به‌خود تحمیل کرده است باید چیزی به‌وی بپردازد. چنانچه نرخ بهرهٔ قانونی درست برابر باکمترین نرخ بهرهٔ بازار باشد، مردم شرافتمند و درستکاری‌که به قوانین‌کشور خود احترام می‌گذارند، و کسانی‌که نمی‌توانند بهترین وثیقه را در برابر وام ارائه دهند به‌ورشکستگی می‌کشاند، و آنهارا مجبور می‌کند که به‌رباخوارانی که نرخ بهرهٔ آنها فوق‌العاده گران است متوسل شوند. در کشورهایی مثل انگلستان، نرخ‌پولی‌که به‌دولت وام داده می‌شودسه‌درصد، و پولی‌که با ارائهٔ تضمین‌کافی به‌افراد خصوصی داده می‌شود چهار و چهارونیم‌درصد است، نرخ بهرهٔ قانونی فعلی، یعنی پنج درصد، مناسبترین نرخ‌هاست.

باید توجه داشت، که نرخ قانونی، با اینکه باید قدری بیشتر ازکمترین نرخ بهرهٔ بازارباشد، ولی زیادنباید باآن‌فاصله داشته‌باشد. مثلا، اگرنرخ‌بهرهٔ قانونی‌انگلیس‌درهشت یا ده درصد تثبیت می‌شد، قسمت اعظم پولی‌که باید به‌وام داده می‌شد، به‌افراد ولخرج

وطراحان نقشه‌های اقتصادی که راضی به‌پرداخت چنین نرخ زیادی بودند، اختصاص می‌یافت مردم فکور و هوشیاری که برای کاربرد پول بیشتر از آنچه که احتمالاً با به‌کارانداختن آن به‌دست می‌آورند، نخواهند پرداخت، جرأت نمی‌کنند در این رقابت وارد شوند. بدین‌سان قسمت بیشتر سرمایهٔ کشور از دسترس افرادی که می‌توانستند آن را درطریق استفادهٔ صحیح و سودمند به‌کاراندازند خارج می‌شود، و به‌دست کسانی می‌افتد که بااحتمال زیادآن‌راضایع و تباه می‌کنند. بعکس، درجاهایی که نرخ بهرهٔ قانونی فقط اندکی بالاتر از پائین‌ترین نرخ بازار است؛ مردم میانه‌رو، برای گرفتن وام، به‌ولخرجان و طراحان و سفته‌بازان ترجیح داده می‌شوند. شخصی که پول قرض می‌دهد تقریباً همان مقداربهره‌از گروه اول دریافت می‌کندکه از گروه دوم، و پول‌وی دردست گروه اول ایمن‌تراست‌تادر دست گروه دوم. بدین‌سان بیشتر سرمایهٔ کشور در دست کسانی قرار می‌گیردکه احتمالاً در طریق سودآوری آن‌را به‌کار می‌اندازند.

هیچ قانونی نمی‌تواند نرخ بهرهٔ معمولی راکمتر از پائین‌ترین نرخ بهرهٔ عادی‌بازار که در زمان تصویب قانون مزبور متداول است تثبیت کند. با وجود فرمان سال ۱۷۶۶، که به‌وسیلهٔ آن پادشاه فرانسه سعی کرد نرخ بهره را از پنج درصد به‌چهاردرصد تنزل دهد، پول در فرانسه با نرخ پنج درصد قرض داده می‌شد، و مردم به‌طرق مختلف از قانون بهرهٔ مزبور طفره می‌رفتند.

باید توجه داشت، قیمت عادی زمین در بازار، در همه‌جا بستگی دارد به نرخ عادی بهرهٔ بازار. شخصی که سرمایه‌ای دراختیار دارد و میل دارد درآمدی ازآن کسب کند، بدون اینکه زحمت کاربرد آن‌را شخصاً متحمل شود، تعمق خواهدکردکه آیا با آن پول زمین بخرد یا آن‌را به‌مرابحه‌کاری بگذارد. ایمنی بیشتر زمین، به‌اضافهٔ سایر محسناتی که تقریباً در همه‌ملازمهٔ این‌نوع اموال غیرمنقول است، معمولاً سبب می‌شودکه وی با درآمد کمتری از زمین قناعت کرده و پول خود را برای استفاده از بهرهٔ آن‌به‌کسی‌وام ندهد. این مزایا کافی است که تفاوتهای معین این دو طریق‌کاربرد سرمایه‌راجبران کند، ولی فقط تفاوتهای معینی را جبران می‌کند؛ و اگر بهرهٔ مالکانه زمین (اجاره) کمتر از نرخ بهرهٔ پول بوده و تفاوت آنها زیادباشد، هیچ‌کس زمینی را که قیمت آن به‌زودی کاهش خواهد یافت نمی‌خرد. بعکس، چنانچه مزایای مزبور بیشتر از آن باشد که‌تفاوت دونوع سرمایه‌گذاری‌را جبران کند، همه‌کس به‌خرید زمین راغب‌تر می‌شود، زیرا به‌زودی قیمت عادی آن بالا خواهد رفت. وقتی نرخ بهره ده درصد بود، زمین معمولاً با قیمتی فروخته می‌شدکه ده یا دوازده‌سال پول‌آن‌برمی‌گردد. وقتی نرخ‌بهره به‌شش، پنج، وچهار درصد تنزل یافت، مدت برگشت قیمت زمین به‌بیست، و بیست و پنج وسی‌سال افزایش یافت. نرخ بهرهٔ بازار در فرانسه بالاتر از انگلیس است، و قیمت عادی زمین پائین‌تر است. درانگلیس‌زمین معمولاً در عرض مدت سی‌سال پول خود را برمی‌گرداند، درفرانسه در بیست سال از تاریخ خرید این پول مستهلك می‌شود.

بخش پنجم

راجع به‌کاربرد مختلف سرمایه

با اینکه همهٔ سرمایه‌ها فقط اختصاص به‌نگاهداری کارگر مولد دارد، مع‌هـذا مقدار کاری‌که سرمایه‌های مساوی می‌توانند به‌تحرك درآورند بر طبق نوع‌کاربرد سرمایه‌هـا فوق‌العاده متنوع است؛ و همچنین است ارزش افزوده‌ای‌که استخدام سرمایـهٔ مزبور در محصول سالیانه زمین وکارگر کشور ایجاد می‌کند.

سرمایه را می‌توان به‌چهار طریق مختلف به‌کاربرد: نخست، کاربردآن‌برای تهیهٔ محصول خام سالیانه که برای استفاده و مصرف‌جامعه مورد نیاز است؛ دوم، برای ساخت و آماده‌کردن محصول خام مزبور برای استفاده یا مصرف آنی؛ سوم برای حمل و نقـل کالای خام یا ساخته شده از جاهایی که فراوان است به‌نواحی‌که‌مورد نیازاست؛ وبالاخره چهارم،برای تقسیم قسمتهای معین هریك ازاینها به‌بخشها و گروههای کوچکتر متناسب با تقاضاهای گهگاهی کسانی که آن را نیازدارند. در طریق اول سرمایه‌کسانی‌به‌کاربرده می‌شودکه مسئولیت بهبود و آبادانی زمینها، معادن، و شیلات را به‌عهده می‌گیرنـد؛ در طریق‌دوم سرمایهٔ‌کارخانه‌دارهای‌بزرگ، درطریق سوم سرمایهٔ‌کلیهٔ بازرگانان‌عمده‌فروش، و در مرحلهٔ چهارم سرمایهٔ کلیهٔ خرده‌فروشیها به‌کار می‌افتد. مشکـل بتوان یك‌نـوع سرمایه‌گذاری پیداکردکه زیر یکی ازروشهای چهارگانهٔ فوق‌طبقه‌بندی نشده باشد.

هرکدام ازروشهای‌چهارگانهٔ بالا یا برای وجود و بسط سه طریق دیگر لازم است. و یا برای آسایش عمومی جامعه.

تا وقتی سرمایه برای تولید مواد خام به‌طریقی به‌کار نرودکه عرضهٔ آن‌را نسبتاًوتا اندازهٔ معینی فـراوان کند، هیچ نوع صنعت و تجارتی به‌وجود نخواهد آمد.

درمورد محصول خامی‌که قبل از استفاده‌کردن یا مصرف احتیاج به‌عملیات زیادی دارد تا آماده‌گردد اگر سرمایه‌ای درساخت آن به‌کار برده نشود، آن محصول خام به‌علت نداشتن تقاضا در بازار یا اصلا تولید نمی‌شود؛ و یا اگر به‌طور خود بخودی هم تهیه شود یعنی سرمایه‌ای در آن برده نشده باشد، ارزش معاوضه‌ای نخواهد داشت، و چیـزی به‌ثروت جامعه نمی‌افزاید. تا وقتی‌که سرمایه برای انتقال مواد خام یا مواد ساخته شده‌از

محلی که فراوان و زیاداست به‌جایی که مورد نیازو احتیاج است، به‌کاربرده نشود، محصول خام یا ساخته شده بیشتر از مصرف اهالی همان ناحیه تولید نخواهد شد. سرمایهٔ یك بازرگان مازاد محصول یك محل را با مازاد تولید جای دیگر مبادله می‌کند، وبدین‌سان موجب تشویق صنعت شده و تمتع بیشتری برای هر دو ناحیه فراهم می‌کند.

اگر سرمایه برای شکستن و تقسیم‌کردن اجزاء معین مواد خام یا مواد ساخته شده به‌قطعات کوچکتری که متناسب با نیازمندیهای مردم است به‌کار نرود، هرفردی مجبور می‌شود بیشتر از آنچه نیاز دارد کالا خریداری کند. مثلا اگر پیشهٔ قصابی وجودنداشت، هر شخصی مجبور بود یك گاو و یا گوسفند درسته را یکجا خریداری کند. این نوع خرید برای ثروتمندان ایجاد ناراحتی می‌کند، برای فقرا که جای خوددارد. اگر کارگر بی‌چیزی مجبور بود خواربار یك یا شش ماه را یکجا بخرد، مجبور می‌شد قسمت اعظم موجودی خود را که در حرفهٔ او به‌عنوان وسیلهٔ سرمایه به‌کار می‌رود، و یاائاثیه دکان او راتشکیل می‌دهد، و از طریق آن ایجاد درآمد می‌کند، در آن قسمت از سرمایه‌ای که برای مصرف آنی و فوری اختصاص داده شده و اصولا درآمدی برای او به‌وجودنمی‌آورد قرار دهد. برای یك چنین شخصی هیچ چیز راحت‌تر از این نیست که بتواند خواربار خود را روزانه تهیه کند و یا حتی در هرساعتی که احتیاج داشت آن‌را بخرد. و بدین‌ترتیب می‌تواند کل موجودی خود را به‌عنوان سرمایه به‌کاربرد. و از این لحاظ می‌تواند کاری را با ارزش بیشتر تولید کند، و سودی که بدین ترتیب عاید وی می‌شود خیلی بیشتر از اضافهٔ قیمتی است که خرده فروش برای کسب سود ر وی کالاهای خود می‌کشد. تعصب بعضی از نویسندگان سیاسی علیه دکانداران و پیشه‌وران و اصناف کلا بی‌اساس است. مالیات بستن به‌این عده از پیشه‌وران یا محدود کردن تعداد آنان آن‌قدر غیرضروری است که هرگز نمی‌توانند با زیاد شدن خود به مردم آسیب برسانند بلکه تکثیر آنان موجب ضررو زیان خودشان می‌شود. مثلا مقدارکالاهایی که خواربارفروش‌می‌تواند در یك شهر معین بفروشد محدود است به‌تقاضای مردم همان شهر و توابع آن. لذا، سرمایه‌ای که عملا در حرفهٔ خواربارفروشی به‌کار می‌افتد نمی‌تواند بیشتر از چیزی باشد که برای خرید آن مقدارکالا تکافوکند. اگرسرمایهٔ مزبور بین دو خواربارفروش‌مختلف قسمت شود، رقابت آنان سبب می‌شودکه کالاها را ارزانتر از زمانی بفروشندکه فقط یك فروشنده هست؛ و اگر بین بیست خواربارفروش قسمت شود، رقابتشان بیست‌چندان زیاد می‌شود، و امکان اینکه برای افزایش قیمت با هم تبانی‌کنندکمتر است. رقابت این‌گروه ممکن‌است بعضی از آنها را ورشکسته‌کند؛ ولی جلوگیری ازاین اتفاقات وظیفهٔ‌طرفهای ذی‌ربط است، و باید به‌رهبری آنها اعتمادداشت. رقابت بین این‌عده هرگز به‌تولیدکنندهٔ ومصرف کننده صدمه نخواهدزد بعکس، موجب‌می‌شودکه خرده‌فروشان، برخلاف وقتی‌که انحصار این‌کار دراختیار یکی دونفر بیشتر نیست، کالا را ارزان‌تر فروخته،وگران‌تر خریدکنند. شاید، بعضی از این خواربارفروشها گاهی یك مشتری ضعیف‌النفس رابه‌خرید کالایی که نیازی بدان ندارد اغوا کنند. اما، این عمل ناپسند ناچیزتر از آنست که لازم باشد به‌آن توجه شود، و البته محدودکردن تعداد فروشندگان هم نمی‌تواند از این عمل

جلوگیری کنر. مثال کوچکی بزنم، این تعدد آبجو فروشیها نیست که میل عمومی به میخوارگی را درمیان‌مردم عادی برمی‌انگیزد؛ بلکه تمایلی‌که ناشی ازسایر علل‌گوناگون است ضرورتاً موجب اشتغال تعدادکثیری آبجوسازی و آبجوفروشی می‌شود.

کسانی‌که سرمایه‌هایشان دریکی ازچهار طریق فوق به‌کارمی‌افتد خودشان‌کارگران مولد هستند. کارآنها، بخصوص وقتی خوب هدایت شود، به‌روی هرچیز یاکالای قابل فروش‌که اعمال شود تثبیت شده و مجسم می‌گردد، و لااقل ارزش چیزهایی‌که‌کارگر مصرف کرده و برای معاش خود استفاده می‌نماید به‌قیمت‌آن‌کالا می‌افزاید. سودکشاورز، صنعتکار، بازرگان، و خرده‌فروش هم از قیمت کالاهایی که دو طبقهٔ اول تولید کرده‌و دو طبقهٔ آخرین خرید و فروش می‌کنند بدست می‌آید. اما، سرمایه‌های مساوی‌که درهر کدام از آن چهار طریق فوق به‌کار افتد، فوراً مقادیر مختلف‌کار فعال را به‌حرکت درآورده، و همچنین به‌نسبتهای‌مختلف ارزش تولیدسالیانهٔ زمین وکار جامعه‌رابالامی‌برد.

سرمایهٔ خرده‌فروش، سرمایهٔ بازرگان عمده‌فروشی که وی از او کالا می‌خرد، برمی‌گرداند به‌اضافهٔ سود آن، وبدین‌وسیله بازرگان عمده‌فروش می‌تواند شغل خود را ادامه دهد. خود خرده‌فروش تنها کارگر مولدی است‌که این سرمایه را به‌کار می‌گیرد. سودخرده‌فروش شامل مجموع ارزشی است‌که اشتغال سرمایه به‌محصول سالیانهٔ زمین وکار جامعه می‌افزاید.

سرمایهٔ بازرگان عمده‌فروش، جانشین سرمایهٔ کشاورز و صنعتکارانی می‌شود که از آنها مواد خام ومواد ساخته شده را خریداری کرده است، وسود این هر دو گروه در شکم سرمایهٔ برگشت شده است، و بدین وسیله کشاورز و کارخانه‌دار را قادرمی‌سازد که‌کار خودشان را ادامه دهند. به‌طورکلی به‌وسیلهٔ این‌خدمت‌است‌که بازرگان من غیرمستقیم برای حمایت کار مولد جامعه اقدام می‌کند، وارزش محصول سالیانهٔ کارگر مولد را می‌افزاید. همچنین، سرمایهٔ وی‌عده‌ای ملوان‌ومکاری‌راکه‌برای حمل‌کالای وی ازنقطه‌ای‌به‌نقطهٔ دیگر لازم‌است‌استخدام‌می‌کند، وقیمت‌کالاهای مورد بحث به‌علت‌مزداین عده وسود بازرگان بالا می‌رود.

کل کارگران فعالی که سرمایهٔ او به‌تحرک وامی‌دارد همین عده هستند، و مجموع ارزشی که بلافاصله به‌محصول کل جامعه اضافه می‌شود مساوی مزد این‌عده به اضافه سود بازرگانان است. عملیات سرمایهٔ بازرگان دراین دومورد بسیار برعملیات سرمایهٔ خرده‌فروش تفوق دارد.

قسمتی از سرمایهٔ‌کارخانه‌دار عمده برای خرید ابزار حرفه او به‌عنوان سرمایهٔ ثابت‌به‌کار می‌رود، وهمین مقدار سرمایه، سرمایهٔ صنعتگری که‌کارخانه‌دار عمده‌ماشین‌آلات خود را از وی خریده، به‌اضافهٔ سود وی راجبران می‌کند. وقسمتی از سرمایهٔ درگردش او برای خرید مواد مختلف به‌کار می‌رود، وسود وسرمایهٔ کشاورزان و معدنچیانی که وی از آنها خرید می‌کند برمی‌گرداند. ولی قسمت عمدهٔ سرمایه در گردش او، اعم از سرمایه‌های درگردش سالیانه، یا دوره‌های کوتاه‌تر، بین‌کارگران مختلفی‌که استخدام می‌کند توزیع می‌شود. ارزش کالاهای تولید شده، در اثر مزد این

کارگران، وسود صاحبان کارخانه (که مبتنی برسرمایه‌ای است‌که برای مزد، موادخام وماشین‌آلات و ابزار کار او اختصاص داده شده است) افزایش می‌یابد. و لذا تعداد بیشتری از کارگران مولد را فوراً به‌حرکت در آورده، وبه‌ارزش محصول سالیانهٔ زمین وکارجامعه می‌افزاید، واین ارزش افزوده خیلی بیشتر است تا ارزش افزوده همان مقدار سرمایهٔ که در اختیار عمده‌فروش است.

هیچ سرمایه‌ای به‌اندازهٔ سرمایهٔ دهقان نمی‌تواند تعداد زیادی کارگر مولد را به حرکت وجنبش درآورد. نه‌تنها کارگرانی‌که برای صاحب زمین‌کار می‌کنند، بلکه دامهای فعال وی نیز جزو کارگر مولد به‌حساب می‌آیند. ضمناً درکشاورزی، طبیعت هم درکنار انسان وهمدوش با اوکار می‌کند؛ و با اینکه‌کار طبیعت هزینه‌ای ندارد، ولی تولیدش دارای ارزش است، درست مثل تولیدگران‌ترین کارگران.

مهمترین عملیات کشاورزی ظاهراً بیشتر بدین قصد نیست‌که حاصلخیزی طبیعت را درجهت تولید گیاهانی‌که مفیدتر به‌حال بشر است زیادکند(گواینکه ضمناً آن‌کارهم انجام می‌شود) بلکه در جهت هدایت طبیعت است. زمینی که پر از خار و تمشك جنگلی وخاربن است اغلب ممکن است مثل بهترین‌تاکستانها و یا بهترین زمین‌گندم‌خیز محصول بدهد. کشت و زرع و شخمزنی غالباً حاصلخیزی فعال طبیعت را تنظیم و هدایت می‌کند نه‌اینکه آن‌را جان بخشد ویاتحریك‌کند، وپس ازاینکه همهٔ‌کارها را کارگران درروی زمین انجام دادند، مقدار زیادی ازکارها را خود طبیعت انجام می‌دهد. بنابراین، کارگران ودامهای فعالی‌که درکشاورزی به‌کار می‌روند، نه‌تنها (مثل کارگرکارخانه) موجب تکثیر ارزشی برابر بامصرف خود می‌شوند، (یعنی مساوی سرمایهٔ به‌کار افتاده به‌اضافه سود مالك آن)؛ بلکه ارزش خیلی بیشتری را به‌وجود می‌آورد. به‌استثناء سرمایه ومجموع سودکشاورز، کارگر و دام افزایش اجارهٔ مالك زمین را نیز موجب‌می‌گردند. این اجاره را می‌شود محصول همان نیروهای طبیعت دانست، که استفاده از آن‌را مالك زمین به‌کشاورز به‌عاریت می‌دهد. اجارهٔ مزبور نسبت به‌وسعت و دامنهٔ فرضی این‌نیروها، یابه‌سخن دیگرنسبت‌به حاصلخیزی طبیعی ویامصنوعی زمین زیاد یاکم می‌شود. پس از اینکه کلیهٔ هزینه‌هایی‌که به‌وسیلهٔ بشر روی زمین کشاورزی انجام شد، جبران گردید، آنچه‌که باقی می‌ماند نتیجهٔ‌کار طبیعت است. کارطبیعت ونیروهای آن روی زمین کشاورزی به‌ندرت‌کمتر ازیك‌چهارم محصول تولیدشده است، و غالباً بیش از یك سوم کل تولید را در برمی‌گیرد. درصنعت اعمال یك مقدار مساوی‌کار فعال نمی‌تواند به‌اندازهٔ کشاورزی آن‌قدر باعث افزایش وتکثیر شود. درصنعت طبیعت نقشی ندارد؛ بلکه بشر همهٔ‌کارها را انجام می‌دهد؛ وتکثیر محصول باید همیشه به‌نسبت عواملی باشد که آن‌را پدید آورده است. بنابراین، سرمایه‌ای‌که درکشاورزی به‌کار افتاده نه‌تنها تعداد بیشتری‌کارگر فعال رابه‌حرکت درمی‌آورد تا هرنوع سرمایه‌گذاری مساوی در صنعت، بلکه با تناسب بعداد کارگر فعالی که استخدام کرده، ارزش خیلی بیشتری‌به‌تولید سالیانهٔ زمین وکارکشور می‌افزاید، یعنی به‌ثروت ودرآمد حقیقی ساکنان آن خیلی بیشتر می‌افزاید. ازانواع مختلف سرمایه‌گذاری، سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی

محققاً برای جامعه سودمندتر است.

سرمایه‌هایی که درکشاورزی وخرده‌فروشی هرکشور به‌کار رفته باید همیشه در آن جامعه باقی بماند. کاربرد این سرمایه تقریباً به‌یك محل معین، یعنی به‌زمین‌کشاورزی ودکان خرده‌فروشی محدود می‌شود. همچنین معمولا این سرمایه‌ها باید به‌آحاد وافراد ساکن آن جامعه تعلق داشته باشد (گرچه استثنائاتی هم‌هست).

بعکس، سرمایهٔ بازرگان عمده‌فروش ظاهراً اقامتگاه ثابت ویا دائمی در هیچ نقطه‌ای ندارد، بلکه ممکن است ازنقطه‌ای به‌نقطهٔ دیگر حرکت کند، بستگی دارد به‌اینکه درکجا ارزان بخرد و درکجاگران بفروشد.

سرمایهٔ کارخانه‌دار بدون تردید باید درجایی‌که صنعت نصب می‌شود اقامت داشته باشد؛ ولی این محل کجا باید باشد همیشه لزوماً مشخص نیست. غالباً ممکن است این سرمایه درفاصلهٔ زیادی از محلی‌که موادخام بدست می‌آید، ویا از محلی‌که فرآوردهٔ ساخته شده مصرف می‌شود قرار داشته باشد. لیون از محلی که مواد خام را بدست‌می‌آورد تا محلی‌که آن را مصرف می‌کند فاصلهٔ زیادی دارد. مردم پولدار و پیرو مد سیسیل لباسهای‌ابریشمی می‌پوشند که پارچهٔ آن در کشورهای دیگر ساخته شده منتها، پارچه مزبور از موادی است که در کشور خودشان روییده است. قسمتی از پشم اسپانیا در بریتانیای کبیر تبدیل به‌پارچه می‌شود، و قسمتی از آن پارچه بعداً دوباره به‌اسپانیا برمی‌گردد. مهم نیست که بازرگانی که سرمایهٔ وی مازاد محصول هرجامعه را به‌جای دیگر صادر می‌کند اهل آن کشور باشد یا نه.

اگر اهل کشورهای خارجی باشد، تعدادکارگران مولد لزوماً فقط یکی کمتر خواهد بود، وارزش تولید سالیانهٔ آن به‌اندازهٔ سودی‌که آن یك‌نفر می‌برد کم می‌شود. ملوانان ویا بیکارهایی‌که وی استخدام‌می‌کند یامتعلق به‌کشور او هستند یا متعلق‌به‌کشور ثالث، درست به‌همان نحوی که وی باید بومی یکی ازاین سه قسمت‌باشد.سرمایهٔ‌یك‌خارجی به‌مازاد محصول یك‌کشور ارزشی‌معادل بامحصول‌بومی‌کشور ایجادمی‌کند وآن‌هم دراثر مبادلهٔ مازاد مزبور باکالایی‌که‌تقاضای آن‌درداخل‌کشور زیاداست‌صورت می‌گیرد. این ارزش به‌طور مؤثری‌سرمایهٔ شخصی که آن‌مازاد راتولید کرده جبران می‌کند، وبه‌طور مؤثری وی را قادر می‌سازدکه کسب وکار خود را ادامه دهد؛ یعنی خدمتی‌که به‌وسیلهٔ آن‌سرمایهٔ بازرگان‌عمده‌فروش درجهت تقویت وحمایت‌کارگر مولد به‌کارگرفته‌شده‌است جبران می‌کند، و ارزش تولیدسالیانهٔ جامعه‌ای که‌بازرگان بدان تعلق دارد بالا می‌برد.

باید سرمایهٔ کارخانه‌دار در داخل‌کشور مقیم باشد، واین امر حائز اهمیت است. زیرا این کار تعداد بیشتری ازکارگران مولد را لزوماً به‌تحرك درمی‌آورد، وارزش بیشتری به‌محصول سالیانهٔ زمین وکارجامعه می‌دهد. اما، ممکن هم هست‌که اگرسرمایه در داخل کشور مقیم نشود، باز بحال آن جامعه مفید باشد. مثلا سرمایه‌های کارخانه‌دارهای انگلیسی که محصول پنبه وکنف وارداتی ازسواحل بالتیك را درکارخانه‌ها به‌عمل می‌آورند مسلماً بسیار مفید به‌حال‌کشورهایی است که محصولات مزبور را تولید می‌کنند. محصولات مزبور مازاد تولید آن‌کشورهاست، که اگر درمقابل کالاهایی

که‌آن‌کشورها تقاضا دارند مبادله نشوند، ارزشی نخواهند داشت، وطولی نمی‌کشد که تولید آن متوقف می‌گردد. باررگانی‌که این محصولات راصادر می‌کند سرمایهٔ اشخاصی که آن‌را تولیدکرده‌اند جبران می‌کند، وبدین‌وسیله آن‌ها را تشویق می‌کند تاتولید خود را ادامه دهند؛ و کارخانه‌دارهای انگلیس سرمایهٔ این قبیل بازرگانان را برمی‌گردانند.

یك‌کشور معین، درست شبیه یك فرد معین، ممکن است اغلب فاقد سرمایهٔ لازم برای آبادانی وکشت تمام زمینهای‌آن مملکت باشد،و به‌اندازه‌ای نداشته باشدکه مجموع مواد خام خود را درصنعت به‌کار برده وآن‌را برای مصرف فوری وآتی آماده کند، و مازاد مواد خام یا کالاهای ساخته شده را به نواحی دور دست دنیا حمل کرده و در آنجا آنها را درقبال کالاهایی که تقاضا برای آنها در داخل کشور وجود دارد مبادله کند. ساکنان بسیاری از قسمتهای مختلف بریتانیای بزرگ سرمایهٔ‌کافی ندارندکه تمام زمینهای خود راآباد وقابل‌کشت‌کنند. پشم بخشهای جنوبی اسکاتلند، بخصوص قسمت بیشتر آن، پس از حمل طولانی ازطریق جاده‌های بد و خراب، به‌بورکشایر آورده می‌شود، و درآنجا تبدیل به‌پارچه می‌گردد، زیرا در اسکاتلند سرمایهٔ‌کافی برای این‌کار وجود ندارد. دربریتانیای کبیر تعداد زیادی شهرهای صنعتی کوچك وجود دارد که ساکنان آن سرمایهٔ‌کافی ندارند تا محصول صنعت خود را به‌بازارهای دور دستی که درآنجا تقاضا ومصرف دارند حمل‌کنند. اگر بازرگانانی بین آنها پیدا می‌شود، آنها فقط نمایندگان وحق‌العمل‌کاران بازرگانان ثروتمندی محسوب می‌شوندکه در بعضی ازشهرهای تجارتی بزرگ‌تر مقیم هستند.

وقتی سرمایهٔ یك‌کشور برای سه منظور یاد شدهٔ بالاکافی نباشد، به‌تناسب سهم بیشتری‌که درکشاورزی به‌کار رفته است، تعداد کارگران فعالی‌که این سرمایه‌گذاری به‌حرکت درآورده درکشور بیشتر خواهد بود؛ وهمچنین ارزشی‌که سرمایه‌گذاری‌مزبور به‌تولید سالیانهٔ زمین وکارگر جامعه می‌افزاید نیز اضافه می‌شود. پس ازکشاورزی، سرمایه‌ای که در تولید صنعتی به‌کار رود تعداد زیادی کارگر مولد را تحرك بخشیده، بیشترین ارزش افزوده را درمحصول سالیانه ایجاد می‌کند. سرمایه‌ای‌که در امرصادرات به‌کار افتاده است، دربین سه نوع سرمایه‌گذاری فوق‌کمترین اثر را دارد. درحقیقت، کشوری که برای همهٔ سه منظور فوق (کشاورزی، صنعت، تجارت) سرمایهٔ کافی نداشته باشد هنوز به‌مرحلهٔ غنا وثروتی که طبعاً مورد هدف اوست نرسیده است. اما، تلاش به‌اینکه با سرمایهٔ غیرمکفی وقبل ازبلوغ تمام این سه هدف فوق را انجام دهیم، محققاً کوتاهترین راه جامعه برای نیل به‌ثروت وغنای کافی نیست، همان‌طورکه درموردافراد هم این امر صادق است. سرمایهٔ تمام آحاد یك ملت درست مثل سرمایهٔ یك‌فرد محدود است، وقادر است‌که فقط بعضی ازطرحهای معین راانجام دهد. سرمایهٔ تمام مردم یك کشور مثل سرمایهٔ یك‌فرد افزایش می‌یابد یعنی از راه پس‌انداز درآمدها و مرتباً انباشته کردن واضافه‌کردن این پس‌اندازها. بنابراین، احتمال دارد وقتی‌که سرمایه در کارهای پردرآمدتر مصرف می‌شود از طریق این درآمدهای هنگفت پس‌انداز افراد

هم زیاد شده وانباشتگی سرمایه آینده بیشتر شود. اما درآمد تمام ساکنان یك کشور لزوماً به‌نسبت ارزش تولید سالیانهٔ زمین وکار آنهاست.

علت اصلی ترقی سریع مستعمرات امریکایی ما به‌سوی ثروت و تعالی اینست که تقریباً کل سرمایهٔ آنها تاکنون درکشاورزی به‌کار افتاده است.

مستعمرات امریکایی ما فاقد صنعت هستند، وصنایع روستایی وابتدایی که ناگزیر با پیشرفت کشاورزی به‌وجود می‌آید، و درهرخانواده‌ای به‌وسیله زنان وکودکان صورت می‌گیرد باید استثناء کرد. قسمت بیشتر کارهای صادراتی و کشتیرانی‌امریکا به‌وسیلهٔ سرمایهٔ بازرگانانی‌که در بریتانیای‌کبیر ساکن‌اند انجام می‌شود. حتی‌فروشگاهها وانبارهایی‌که کارهای خرده‌فروشی در بعضی از ایالات را انجام می‌دهند، بوینزه در ویرجینیا وماریلند، اکثرشان متعلق به‌بازرگانانی است‌که درکشور مادر[1] مقیم هستند، و یکی از شواهد نادر حرفهٔ‌خرده‌فروشی یك‌جامعه را تشکیل می‌دهند، یعنی خرده‌فروشی در جامعه‌به‌وسیله و باسرمایهٔ‌کسانی‌صورت می‌گیردکه‌عضوآن‌جامعه‌نیستند. اگرامریکائیها، از راه دسته‌بندی ویا به‌وسیلهٔ اعمال زور، ورودکالاها ومصنوعات اروپاییها را متوقف کنند، وبدین‌طریق انحصار چنین‌کالاهایی راعملا برای تولیدکالاهای مشابه دراختیار افرادخود قرار دهند وقسمت قابل‌توجهی ازسرمایه‌های خودرا دراین‌نوع کارهاسرمایه‌گذاری‌کنند، به‌جای اینکه ارزش آیندهٔ محصول سالیانهٔ آنها بالا رود متوقف خواهد شد، وپیشرفت کشورشان رابه‌سوی تعالی وثروت حقیقی سد خواهد کرد. اگر سعی کنند، به‌نحوی‌که دربالا اشاره شد، کل تجارت صادراتی راهم در انحصار خوددرآورند، آن‌وقت وضع از آنچه بیان کردیم بدتر خواهد شد.

در حقیقت، به‌نظر می‌رسد دورهٔ خوشبختی انسان به‌ندرت آن‌قدر طولانی ومستمر بوده‌که سبب شودیك کشور بزرگ سرمایهٔ لازم وکافی برای تمام آن سه منظور فوق فراهم آورد؛ مگر اینکه بخواهیم گزارشات عجیبی‌که از ثروت وتمدن چین، مصر باستان وکشور کهن هندوستان داده‌اند باورکنیم. حتی این سه‌کشورکه به‌موجب تمام نوشته‌ها و گزارشات، ثروتمندترین کشورهای دنیای ما بوده‌اند، بیشتر اشتهارشان در برتری کشاورزی وصنعت است. وبه‌نظر نمی‌رسدکه کشورهای مزبوردربازرگانی‌خارجی هم چیره دست بوده باشند. مصریان قدیم نسبت به‌دریا یك‌نوع تنفر طبیعی آمیخته با خرافات داشتند؛ یك چنین خرافاتی هم در میان اهالی هند شایع بود؛ و چینی‌ها هیچ‌گاه دربازرگانی خارجی پیشرفت نکرده‌اند. چنین به‌نظر می‌آیدکه بیشتر مازاد محصول این سه‌کشور همیشه به‌وسیلهٔ خارجیان صادر می‌شد، که در ازاء آن چیز دیگری‌که مورد تقاضای اهالی این سه کشور بود می‌دادند، وآن‌هم اغلب طلا ونقره بود.

بدین‌ترتیب مقدار مشخصی سرمایه دریك‌کشور معین تعدادکمتر یا بیشتری‌ازافراد مولد را به‌کار می‌گیرد، وارزش افزودهٔ محصول زمین وکارآن راکم وبیش بالا می‌برد، واین امربستگی دارد به‌اینکه چه‌سهمی ازاین مقدار سرمایه و با چه‌نسبتی در کشاورزی،

۱. مقصود بریتانیای کبیر است(مترجم).

یاصنعت، و یاصادرات و واردات‌به‌کار رود. همچنین، تفاوت ارزش افزوده نیز زیاد خواهد بود، و بستگی دارد به‌انواع مختلف تجارت صادرات و واردات که سرمایه درآن بیشتر به‌کار افتاده باشد.

کل تجارت یك کشور، یعنی مجموع خرید وفروش مجدد عمده فروشی رامی‌توان به‌سه‌نوع مختلف تقسیم‌کرد. بازرگانی داخلی، بازرگانی خارجی کالای مصرفی، وحمل و نقل. بازرگانی داخلی عبارتست از خرید محصول کار یك کشور، در یك نقطه‌ای از مملکت، و فروش آن در نقطهٔ دیگر، که هم شامل‌حمل‌ونقل‌خشکی وهم‌حمل‌ونقل‌دریایی. تجارت‌خارجی مصرفی عبارتست ازخرید کالاهای خارجی‌برای‌مصرف‌داخلی. تجارت حمل ونقل، عبارتست از دادوستد بازرگانی خارجی کشورها، یا حمل محصول مازاد یك‌کشور به‌کشور دیگر.

سرمایه‌ای که برای خرید محصول‌کار جامعه دریك نقطهٔ مملکت به‌کار می‌افتد، تا آن را در محل دیگر به‌فروش‌برساند، معمولا باهرعمل خرید و فروش‌نظیر آنچه‌گفته شد، دوسرمایه متمایزی‌که درکشاورزی وصنعت به‌کار رفته است برمی‌گرداند، وبدین وسیله صنعتکاران وکشاورزان را قادر می‌سازدکه کاربرد سرمایه راکماکان ادامه‌دهند. وقتی‌که بایك عمل از محل سکونت بازرگان مقداری‌کالا به‌ارزش معینی صادر می‌کند، معمولا باعمل دیگر درعوض‌آن‌کالاهایی به‌ارزش مساوی وارد می‌کند. وقتی‌که هردوی اینها محصول‌داخلی باشند، باهر عمل دادوستدی دونوع سرمایهٔ متمایزی‌که برای حمل و استخدام کارگر مولد به‌کار افتاده بوده است. برمی‌گرداند، وبدین‌وسیله سرمایه ـ گذاران مزبور را قادر می‌سازدکه استخدام‌کارگر مولد را ادامه دهند. سرمایه‌ای که مصنوع وفرآوردهٔ اسکاتلند رابه‌لندن صادر می‌کند، وبه‌ازای آن گندم وفرآوردهٔ انگلیسی را به‌ادینبورگ (اسکاتلند) می‌برد، به‌ناچارباهرکدام ازاین عملیات، دو نوع ازسرمایه‌های انگلیسی راکه هر دو درکشاورزی ویاصنعت بریتانیای کبیر به‌کار رفته بوده است، برمی‌گرداند.

سرمایه‌ای‌که برای خرید کالاهای خارجی به‌منظور مصرف داخلی به‌کار می‌رود، وقتی که این خرید با محصول و تولید داخلی انجام می‌شود، با هرکدام ازاین عملیات نیز دونوع سرمایهٔ متمایز را برمی‌گرداند؛ ولی یکی ازاین سرمایه‌ها فقط برای تقویت وحمایت صنعت داخلی به‌کار می‌رود. سرمایه‌ای‌که کالاهای انگلیسی را به‌پرتغال صادر می‌کند، وکالاهای پرتغال رابه‌کشور انگلیس می‌آورد، باهرکدام ازاین عملیات فقط یك سرمایهٔ انگلیسی را برمی‌گرداند. سرمایهٔ دوم که برمی‌گردد سرمایهٔ پرتغالیهاست. بنابراین، با اینکه برگشت سرمایه تجارت خارجی کالاهای مصرفی، باید به‌همان سرعت برگشت سرمایهٔ تجارت داخلی باشد، سرمایه‌ای که در آن به‌کار می‌رود فقط می‌تواند یك دوم وسیلهٔ تشویق کار مولد کشور باشد.

اما بازده تجارت‌کالای مصرفی خارجی ندرتاً سرعت بازرگانی داخلی را دارد. بازده بازرگانی داخلی معمولا قبل از پایان سال انجام می‌شود، و گاهی سه‌چهار دفعه در سال صورت می‌گیرد. بازده بازرگانی خارجی کالاهای مصرفی به‌ندرت پیش از

پـایان سال برمی‌گردد، و گاهی دو یا سه سال طـول می‌کشد. بنابراین سرمایـه‌ای کـه در بازرگانی داخلی به‌کار افتاده است گاهی دوازده کارکرد دارد، یـا به‌عبارت دیگر دوازده‌بار مصرف شده وباز برمی‌گردد، و درعرض این‌مدت سرمایه‌ای کـه در تجارت‌کالای مصرفی خارجی به‌کار می‌افتد فقط یك‌بار عمل کرده است. لذا، اگـر سرمایه‌ها مساوی باشد، اولی یعنی سرمایهٔ بازرگانی داخلی بیست وچهار دفعه بیشتر از سرمایهٔ تجارت خارجی باعث تشویق وتقویت صنعت‌کشور می‌شود.

گاهی اوقات کالاهای خارجی برای مصرف داخلی را می‌توان باکالاهای‌خارجی سایرکشورها بدست آورد، یعنی به‌جای اینکه آنها را درقبال فرآورده‌های داخلی همان کشور مبادله‌کنند، می‌توانند با استفاده ازکالاهای‌کشور دیگر آنها را تهیه‌کنند. امـا، کالاهای‌کشور ثالثی که درقبال کالاهای مصرفی خارجی داده می‌شود، باید بلاواسطـه با فرآوردهٔ داخلی، یا باچیزی‌که باآن خریداری شده مبادله شود؛ زیرا، بجـز موارد جنگ واشغال یك‌کشور، کالاهای خارجی همیشه درقبال چیزی‌که در داخل کشورتولید شده، (اعم ازاینکه بلافاصله داده‌شود، و یاچنددست گشته‌باشد) به‌دست‌می‌آید. بنابراین اثرات سرمایه‌ای‌یك‌چنین بازرگانی غیرمستقیم‌کالاهای خارجی برای مصرف، از هـر لحاظ، شبیه اثرات سرمایه‌هایی است که در سرراست‌ترین بازرگانی خارجی‌به‌کارافتاده است، بجزاینکه بازده پایانی (یاآخری) این تبیل سرمایه‌ها احتمالا بازهم طولانی‌تـر است، زیرا باید متکی به‌بازده دو یاسه معاملات خارجی متمایز باشد. چنانچه پنبه وکنف ریگا[۲] با توتون ویرجینیا معامله شود، که این توتون نیز با فرآورده‌های انگلیسی‌معامله شده است، بازرگان باید صبرکند تا بازده دومعاملهٔ خارجی برگردد تا اینکه بتواند همان سرمایه را برای خرید مجدد مقادیر مشابه فرآورده‌های انگلیسی به‌کار بندد. چنانچـه توتون ویرجینیا را به‌جای اینکه بافرآورده انگلیسی معامله‌کنند با رام[۳] ویاشکرجامیکا بخرندکه آن نیز بافرآورده‌های انگلیسی دادوستد شود، بازرگان باید منتظر بازده و برگشت سه سرمایه باشد. چنانچه این دوسه‌معاملهٔ خارجی مشخص را دوسه بازرگان‌مستقل ازهم انجام دهند، که ازاین عده دومی‌کالایی راکه اولی واردکرده ابتیاع‌کند، وسومی کالای دومی را، تاآن‌را مجدداً صادرکند، هرکدام ازبازرگانان درحقیقت دراین مورد برگشت سرمایهٔ خود را سریعتر بدست می‌آورد؛ ولی برگشت پایانی مجموع سرمایه‌هایی که در داد و ستد مزبور به‌کار رفته،مثل‌دفعهٔ قبل خیلی بطیء خـواهد بود. اعم از اینکه مجموع سرمایهٔ به‌کار افتاده درمعاملهٔ فوق متعلق به‌یك فرد باشد یا از آن سه بازرگان مستقل از هم باشد، به‌حال‌کشور فرقی نمی‌کند، گرچه ممکن است این امر نسبت بـه بازرگانان بخصوصی فرق‌کند. در دومورد معاملهٔ غیرمستقیم فوق سه‌برابر سرمایهٔ بیشتر مورد احتیاج است تا ارزش معینی از فرآوردهٔ انگلیسی در قبال مقدار معینی پنبه وکنف مبادله شود، واگر فرآوردهٔ انگلیسی مستقیماً با پنبه وکنف مبادله می‌شد فقط یك‌سوم

2. Riga.

۳. یك نوع عرق که از نیشکر به‌دست می‌آید(مترجم).

این سرمایه مورد نیاز بود. بنابراین، مجموع سرمایهٔ مصرف شده‌دربازرگانی غیرمستقیم خارجی کالاهای مصرفی معمولا حمایت وتشویق‌کمتری نسبت به‌کارگر مولد کشور به‌عمل می‌آورد، تاهمان مقدار سرمایه‌که به‌طریق مستقیم در بازرگانی خارجی به‌کار رود.

کالای خارجی که با آن فرآوردهٔ خارجیْ برای مصرف داخلی خریداری می‌شود هرچه‌که باشد، موجب هیچ‌گونه اختلاف عمده‌ای درماهیت دادوستد نشده، وموجب تأیید و تشویق کارگر مولد کشوری که‌به‌عملیات بازرگانی مزبورمشغول است نمی‌گردد. مثلا، اگر کالای‌خارجی با طلای‌برزیل، ویا نقرهٔ پرو، خریداری شود، طلا ونقرهٔ‌مزبور، مثل توتون ویرجینیا، باید باچیزی خریداری می‌شدکه یا فرآوردهٔ‌کشور بوده،یاکالایی باشدکه بافرآوردهٔ کشور مبادله شده بوده‌است. بنابراین، تا آنجا که مربوط‌به‌کار مولد یك کشور است، معاملات بازرگانی کالای مصرفی خارجی که‌به‌وسیلهٔ‌طلا و نقره صورت می‌گیرد، تمام محاسن ومعایب معاملات غیرمستقیم‌بازرگانی مصرفی خارجی مشابه را در بردارد، و به‌همان سرعت یا به‌همان‌کندی سرمایه‌ای که برای حمایت‌کارگر مولد به‌کار رفته است برمی‌گرداند. به‌نظـــر می‌رسدکه‌این نوع معاملات، هیچ مزیتی‌برسایرمعاملات بازرگانی غیر مستقیم ندارد. حمل‌فلزات‌مزبور[۴] به‌سبب‌حجم‌کم وارزش‌زیاد، تقریباًارزانتر است تا هرنوع کالای خارجی‌که قیمت آن‌مساوی باطلا و نقره باشد. کرایهٔ‌حمل‌ونقل‌طلا و نقره خیلی‌کمتراست درصورتی‌که بیمهٔ آن خیلی‌زیادتر از کالاهای‌عادی‌نیست؛ وبعلاوه هیچ‌کالایی مثل طلا و نقره در حمل و نقل‌کمتر آسیب‌نمی‌بیند.بنابراین، با مداخلهٔ طلا و نقره، مقدار مساوی کالای خارجی رامی‌توان اغلب درقبال مقدارکمتری ازمحصول داخلی مبادله‌کرد، تا با مداخله انواع کالای خارجی. وبدین‌طریق، تقاضای‌کشور را می‌توان به‌طور کاملتری و با هزینهٔ کمتری ارضاء کرد تااز راههای‌دیگر. آیا صدور دائمی فلزات مزبورکه ناشی از این‌طرز معامهٔ خارجی است باعث فقرکشوری می‌شودکه معامله را انجام می‌دهد یانه؟ این موضوعی است که من در سطور آینده با فرصت‌کافی بحث دربارهٔ آن‌را ادامه خواهم داد.

قسمتی ازسرمایه‌ای‌که در هرکشور دربازرگانی حمل ونقل‌به‌کار می‌افتد ازحمایت کارگر مولد آن‌کشور خارج شده، وباعث حمایت وتقویت کارگر مولدکشورهای‌خارج می‌گردد. بااینکه این سرمایه درهرعملی جانشین دوسرمایهٔ جدا از هم می‌گردد، مع‌هذا هیچ‌کدام از آنها متعلق به‌آن‌کشور بخصوص نیست. سرمایهٔ بازرگان هلندی، که گندم لهستان را بـــه پرتغـــال حمل می‌کند، و میوه و شراب پرتغـــال را به لهستان بـــر می‌گرداند، بـــا هر کدام از این عملیات خـــود دو سرمایه را بـــرمی‌گرداند، کـــه هیچ‌کدام از آنها بـــرای استخدام کـــارگر مولد هلند به‌کار نرفته است؛ بلکه یکی از آنها برای استخدام نیروی مولدهٔ پرتغال، و دیگری برای حمایت‌از نیروی مولد لهستان

۴. مقصود طلا و نقره‌ای است که در قبال کالا پرداخت شده (مترجم).

به‌کار افتاده‌است. سوداین سرمایه‌گذاری منظماً به‌هلند برمی‌گردد و سبب می‌شود که حمل ونقل مزبورالزاماً ارزش اضافی برای محصول سالیانه زمین وکارآن‌کشوربه‌وجود آورد. در حقیقت، وقتی‌که حمل ونقل هرکشور بخصوص به‌وسیلهٔ‌کشتیها وملوانان آن کشور انجام شود، آن قسمت از سرمایه‌که به‌صورت پرداخت کرایه درآن به‌کار رفته، بین آنها تقسیم شده، وعدهٔ معینی ازکارگران مولد آن‌کشور را به‌کار می‌اندازد. تقریباً تمام ملتهایی‌که سهم مهمی در تجارت حمل‌ونقل دارند، درواقع، آن‌را به‌همین طریق انجام داده‌اند: اپتمالا واژهٔ حمل و نقل‌چی هم‌به‌همین‌مناسبت رواج یافته است،یعنی‌مردم چنین‌کشورهایی حمل ونقل‌چی سایرکشورها هستند. اما، ماهیت حرفهٔ مزبور در اصل چنین نیست. مثلا، یك بازرگان هلندی، ممکن است سرمایهٔ خود را دردادوستدبازرگانی لهستان و پرتغال چنان به‌کار بردکه، قسمتی از مازاد محصول یك‌کشوررابه‌کشور دیگر حمل کند، و این‌کار را باکشتیهای‌هلندی‌انجام ندهد، بلکه باکشتیهای انگلیسی کالاهارا حمل‌کند. می‌توان فرض‌کردکه وی عملا در بعضی ازموارد بخصوص این‌کار را انجام می‌دهد. اما، به‌همین مناسبت هست‌که تجارت حمل‌ونقل مخصوصاً برای‌کشوری نظیر انگلیس سودمند است، زیرا دفاع وامنیت کشور مزبور بستگی دارد به‌تعداد ملوانان وکشتیهای آن. اما وقتی مقدار معینی سرمایه درکشتیهای حمل‌ونقل داخلی سواحل کشور به‌کار می‌رود، درست به همان‌اندازه که در حرفه باربری دریائی می‌تواند ملوانان وکشتیهای باری استخدام‌کند، در تجارت خارجی‌کالاهای مصرفی، یا حتی دربازرگانی داخلی نیز در استخدام کشتیهای باری و ملوانان مؤثراست. تعداد ملوانان وکشتیهایی که یك سرمایهٔ معین می‌تواند به‌کارگیرد به‌وضع وماهیت بازرگانی ارتباط ندارد، بلکه قسمتی از آن بستگی دارد به‌حجم‌کالاها نسبت به‌ارزشان، ومقداری هم‌بستگی دارد به فاصلهٔ بین دوبندری‌که کالاها باید بین آنها رفت وآمدکند؛ ولی بیشتر به‌حجم کالاها بستگی دارد تافاصله مبدأ و مقصد. مثلا، تجارت ذغال سنگ بین نیوکاسل و لندن بیشتر ازتمام حمل ونقل انگلیس کشتیها را به‌کار گرفته است، درصورتی‌که فاصلهٔ بین دو بندر مزبور زیاد نیست. بنابراین، اگر سهم زیادی از سرمایهٔ یك‌کشور را اجباراً در تجارت حمل ونقل واردکنند واین مقدار سرمایه‌گذاری بیشتر ازآن مقداری باشد که به‌طورطبیعی به‌آن‌اختصاص داده می‌شد، میزان ظرفیت حمل ونقل آن‌کشور همیشه بااین عمل ضرورتاً افزایش پیدا نمی‌کند.

روی این اصل، سرمایه‌ای‌که در تجارت داخلی هرکشوری به‌کار می‌رود معمولا موجب تشویق استخدام تعداد بیشتری نیروی مولدکارگر درآن‌کشورمی‌گردد، وارزش تولید سالیانه را بیشتر از کاربرد سرمایه در تجارت خارجی‌کالای مصرفی خواهد برد: وسرمایه‌ای‌که در معاملات بازرگانی برای مصرف داخلی به‌کار می‌رود دراین دو مورد معین محاسن ومزایای بیشتری دارد تا سرمایه‌ای‌که از لحاظ مقدار مساوی است ولی در معاملات وتجارت حمل ونقل به‌کار افتاده است. ثروت هرجامعه، تا زمانی‌که نیروی ملت به‌ثروت آن بستگی دارد، باید همواره به‌تناسب ارزش تولید سالیانهٔ‌آن باشد، یعنی وجوهی‌که مآلا تمام مالیاتها باید از آن پرداخت شود. ولی هدف بزرگ اقتصاد سیاسی

هرکشور عبارت است از اعتلای ثروت وقدرت آن‌کشور. بنابراین، تجارت خارجی کالای مصرفی نباید ارجحیتی به‌بازرگانی داخلی داشته‌باشد ونباید آن‌را تشویق کرد، وتجارت حمل‌ونقل به‌طور اعم نباید ارجحیتی به‌هیچ یك ازاین دو داشته باشد. وبه‌هیچ وجه نباید در تجارت معاملات‌خارجی‌کالای مورد مصرف جامعه وعمل حمل‌ونقل سرمایه‌های‌کشور را بیشتر از آنچه‌که درحالت طبیعی به‌آن روی می‌آورند، به‌زور وارد کرد ویا اینکه ازسایر قسمتهای ضروری سرمایه را به‌آن طرف سوق داد.

اما، هرکدام ازاین رشته‌های مختلف تجارت (وقتی به‌جریان طبیعی خود وارد شده، وهیچ‌گونه فشارویا اعمال زوردرآنها به‌کار نرود)، نه‌تنها ضروری بلکه اجتناب‌ناپذیر است.

وقتی محصول یك رشتهٔ معین صنعت ازمقدار تقاضای مورد نیاز آن جامعه بیشتر می‌شود، مازاد آن را باید به خارج صادر کرد و در قبال آن‌چیزی‌که مورد تقاضای‌کشور باشد واردکرد. بدون یك‌چنین صادراتی قسمتی ازکار مولد جامعه متوقف می‌گردد، و ارزش تولید سالیانهٔ آن‌کاهش می‌یابد. زمین وکارگر انگلیسی معمولا گندم، کالاهای پشمی وسخت‌افزارهای زیادی تولید می‌کندکه بیش ازمیزان تقاضای بازار داخلی است. بنابراین، اضافه تولید را باید به‌خارج صادرکرد، وآن‌را باکالایی‌که درکشور مورد تقاضاست مبادله نمود. فقط به‌وسیلهٔ این چنین صادراتی است‌که مازاد مزبور می‌تواند ارزش‌کافی در بازار بدست اورد وهزینهٔ کارگر وتولید آن‌را جبران‌کند. مجاورت سواحل دریا، وسواحل رودخانه‌های قابل‌کشتیرانی، موقعیت ممتازی برای‌کاریك‌کشور فراهم می‌کند، فقط بدین‌لحاظ که صادرات ومبادلات محصول اضافی را در برابر چیزی که بیشتر درکشور مورد تقاضاست تسهیل می‌کند.

وقتی کالاهای خارجی که با فرآورده‌های اضافی محصول داخلی خریداری‌می‌شود بیش از تقاضای بازار داخلی باشد، مازاد آن را باید دوباره به‌خارج فرستاد و باکالاهایی که بیشتر در داخل تقاضا دارد مبادله کرد. هرسال باقسمتی از مازادتولید صنایع‌انگلیس درحدود ۹۶۰۰۰ هاگزهد[۵] توتون‌ازویرجینیاومااریلند خریداری می‌گردد. ولی تقاضای داخلی بریتانیا شاید بیش از ۱۴۰۰۰ نباشد. بنابراین، اگر۸۲۰۰۰ هاگزهد بقیه رانتوان به‌خارج صادر و در برابر آن‌چیزی‌که در داخل بیشتر مورد تقاضاست خریدار کرد، ورود توتون باید فوراً متوقف شود، و با متوقف شدن آن‌کار مولد تمام ساکنان بریتانیا که درحال‌حاضر مشغول تولید تمام آن‌کالاهایی هستندکه با مبادلهٔ آن ۸۲۰۰۰ هاگزهد توتون درسال خریداری می‌شود، متوقف می‌گردد. کالاهای مزبور، که قسمتی ازمحصول زمین وکار بریتانیای‌کبیر است، چون بازار داخلی ندارند، وازطرفی ازبازارخارجی‌که قبلا دراختیار داشته محروم شده‌اند، خواه‌وناخواه تولید نخواهند شد. بنابراین، غیرمستقیم‌ترین تجارت خارجی برای کالای مصرفی داخلی، در بعضی موارد، درست مثل سرراست‌ترین طریقهٔ معاملات خارجی، برای حمایت‌کارگر مولد کشور، وارزش‌افزودهٔ

۵. Hogshead پیمانه‌ای است برابر با ۶۶گالن یا ۲۳۸/۵ لیتر (مترجم).

تولید سالیانهٔ آن لازم است.

وقتی‌که موجودی سرمایهٔ‌کشور به‌درجه‌ای افزایش یابدکه نتوان همهٔ آنرا در تهیهٔ مصرف‌کارگر مولد آن کشور بخصوص واستخدام آنان به‌کاربرد، مازاد آن‌طبیعتاً وارد تجارت حمل و نقل می‌شود، و در ایجاد همان ادارات برای‌خدمات به‌سایر کشورها به‌کار می‌افتد. کارحمل ونقل نشانه ومعلول طبیعی ثروت زیاد یك ملت است؛ ولی به‌نظر نمی‌آیدکه علت طبیعی آن باشد. سیاستمدارانی‌که مایل‌اند از حرفه مزبور باعلاقه وسر و صدای مخصوص پشتیبانی کنند، ظاهراً معلول را اشتباهاً به جای علت‌گرفته‌اند. هلند که نسبت به‌خاك و تعداد جمعیت خود، مسلماً ثروتمندترین کشور اروپائی است، بزرگترین سهم را درتجارت حمل ونقل اروپا دارد. انگلستان که‌شایددومین‌کشور ثروتمنداروپاست، نیز به‌همین ترتیب سهم قابل‌ملاحظه‌ای در تجارت حمل‌ونقل دارد؛ گرچه آنچه که معمولا به‌عنوان تجارت حمل ونقل بریتانیا قلمداد شده است، شاید غالباً چیزی جز تجارت غیرمستقیم خارجی برای مصرف داخلی نباشد. درمقیاس بزرگ‌تر، باربری دریائی‌که موجب حمل‌کالا ازهندغربی وهندشرقی، وهمچنین ازامریکا به‌بازارهای مختلف اروپا می‌شود، جزواین دسته ازعملیات بازرگانی است. کالاهای مزبور معمولا یا بلاواسطه با محصول کار بریتانیا خریداری می‌شود، یا مع‌الواسطه با مبادله کالاهایی که بریتانیا در قبال فرآورده‌های خود بدست آورده، تهیه می‌گردد، و بازده پایانی عملیات مزبور عموماً درانگلستان به‌کار رفته ویامصرف می‌شود. حمل‌ونقل دریائی‌که توسط‌کشتی‌های انگلیسی دربنادر مختلف مدیترانه انجام می‌شود، وهمچنین پاره‌ای از عملیات بارکشی دریایی به‌وسیلهٔ بازرگانان انگلیسی بین بنادر مختلف هندوستان ستون عمده عملیات باربری انگلیس راتشکیل می‌دهد.

وسعت تجارت داخلی ومیزان سرمایه‌ای‌که می‌توان درآن به‌کاربرد، لزوماًمحدود است به ارزش مازاد محصول تمام نواحی در دست یك کشور که‌موجبی برای مبادلهٔ محصولات خود بایکدیگر دارند: اما درمورد دادوستدکالاهای مصرفی خارجی بایدگفت که میزان سرمایه محدود است به‌ارزش اضافه محصول‌کل‌کشور وآنچه‌که باآن می‌شود خرید: وسرمایه حمل ونقل خشکی و دریایی محدود است به‌ارزش مازاد محصول تمام کشورهای مختلف دنیا. روی این اصل، دامنه احتمالی دادوستد مزبور، بامقایسه با دو نوع دیگر نامحدود ولایتناهی است، ولذا می‌تواند بزرگترین سرمایه‌ها را به‌خود جلب کند. انگیزهٔ منحصر به‌فرد هر صاحب سرمایه رعایت نفع شخصی خود اوست، و این امر سبب می‌شودکه وی سرمایهٔ خود را درکشاورزی، صنعت، ویا در بعضی از رشته‌های معین عمده‌فروشی وخرده‌فروشی به‌کار اندازد. صاحب سرمایه اصلا به‌این فکر نیست که عمل‌سرمایه‌گذاری وی احتمالا چه مقدارکارموند مختلف رابه تحرك درآورده، وچه‌قدر به‌ارزش مختلف محصول سالیانه زمین وکارگرآن جامعه (بسته به‌اینکه درکدام یك از شئون مختلف سرمایه خود را به‌کار برده باشد) می‌افزاید. بنابراین، درکشورهایی که کشاورزی سودآورترین کارهاست، و کشت و زرع و آبادانی زمین سرراست‌ترین راه به‌ثروت واقبال عالی است، سرمایه‌های افراد طبعاً درطریقی به‌کار می‌افتد که به‌حال

کل جامعه سودآورتر باشد. اما، سودکشاورزی در اروپا، ظاهراً ازمشاغل دیگر بیشتر نیست. درحقیقت، طراحان وسفته‌بازان، در هرگوشه‌ای از اروپا، درچند سال اخیر مردم را باگزارشات پرزرق وبرق دربارهٔ سودی‌که می‌توان از طریق آبادانی وکشت زمین بدست آورد سرگرم‌کرده‌اند وبدون اینکه وارد بحث بخصوصی ازمحاسبات‌مربوط به‌سودکشاورزی که به‌وسیلهٔ افراد مزبور ارائه شده است بشویم، یك بررسی‌ساده می‌تواند به‌ما بفهماندکه نتیجهٔ این‌گزارشات ومحاسبات دروغ است. ما هر روز شاهد هستیم اشخاصی که در طول زندگی خود در امر دادوستد وصنعت‌کار کرده‌اند از سرمایه‌های کوچك، وگاهی اوقات بدون سرمایه، چه ثروتهای هنگفتی به‌دست آورده‌اند. درطول قرن اخیر شاید، هیچ موردی در تمام اروپا دیده نشده است که فردی از طریق‌کشاورزی چنین ثروتهای کلانی به‌دست آورده باشد. اما، در تمام‌کشورهای بزرگ اروپا زمینهای بسیار خوب کشت نشده زیاد هست، و بیشتر زمینهایی‌که کشت شده است هنوز خیلی مانده که تا آنجا که جا دارد آباد شود. **بنابراین، کشاورزی تقریباً در همه‌جا قادر است سرمایه‌های بیشتری را به خود جذب کند، یعنی بیشتر از آنچه که تاکنون در آن مصرف شده است.** اما چه عواملی در سیاست اروپا سبب می‌شود که حرفه‌های شهری آن‌قدر برحرفه‌های روستائی مزیت داشته باشد، آن‌چنان که اشخاص خصوصی غالباً ترجیح دهند که سرمایهٔ خود را در تجارت حمل و نقل راههای دور آسیا وامریکا به‌کار اندازند، ومایل نباشند برای آبادانی وکشت حاصلخیزترین مزارع حول وحوش خود اقدام کنند؟ من سعی می‌کنم‌که این موضوع را به‌تفصیل در دوکتاب بعدی خود بیان‌کنم.